

# ہفت روزہ قاشی و سکریراشی دیران زمین

بخش نغم

از گذشتہ می بسیار دور تا سر اسلام

نوشتہ می

جلیل ضیاء پور





پیشینه‌های هنری سرمایه‌ی گرانبھائی هستند که هر شیوه‌ی نومی را بر زمینه‌ی آن میتوان پایه گذاشت « چون ویژگیهای هنری هر زمانه‌ای را که گذشته ، داراست . از نیرو هنرمندکنجکاو اگر از چگونگیهای هنر گذشته‌ی مردم خود آگاه نباشد نخواهد دانست که کار خود را بر چه زمینه‌ای باید پایه بگذارد . بناچار ، یا بی نگاه بچند و چونی هنر مردم مرزو بوم خود بکار میپردازد ، یا زیر رخنه‌ی هنرهای بیگانگان ، که برای اود رخسش خواهد داشت ، دست بکار میشود ، و بیگمان است که چنین کسی هنرمند و آفریننده نخواهد بود .

## هنر

بهتر نمائی هنراست ، و هنرمندی تنها در بیش و کم کردن ، که خود برای بهتر نمودن است ، میباشد . هر بهتر نموده و گفته ای زیبایی بهمراه دارد ، و زیبایی خوش آیندی است ، و خوش آیندی در آنست که بدلخواه گفته یا نوشته یا نشان داده شود ، اگر چنین بشود پسندیده میشود و گرنه ناپسند است . پس زیبایی ، يك زمينه‌ی پا برجا ندارد و با دگرگونی زمانه‌ها و خواهش‌ها همراه است ، ازینرو هنر هر زمان ، که زیبایی ویژه‌ای دارد ، با بمیان آمدن زمانه‌ی دیگر، رفته رفته از پیرامون نیازمندی و خوش آیندی زمانه‌ی نو بیرون میرود .

.....

و چون زندگانی بهمراهی اندیشه‌های نو پیوسته بسوی يك آینده‌ی روشن‌تر ، و بهتری و برتری میرود ، هنر هم « برای همبستگی جدا نشدنی ایکه با دیگر چند و چون‌ی‌ها و دگرگوئیهای زندگانی دارد ، و از پیشروی دانشمندان‌هی زمانه پیروی میکند ، در برابر هنرهای گذشته بهمراه همه‌ی چگونگیها دگرگون میشود ، و هرچند که با آهستگی باشد پیش میرود و در بهتر گویائی و بهتر نمائی هرگز برگشت و یا درجائی ندارد .

چکیده‌ی باور هنری ام را (که بنام «لفظ نظریه‌های مکاتب گذشته و معاصر از پرمیتیتو تا سوررالیسم» در سال ۱۳۲۷ خورشیدی روی هفت هشت برگ در دسترس کنجکاوان هنرنوگذاشتم) خواستم تاروی کار آورم. چون اینکار میباید روی پایه‌های هنری این مردم استوار شود، دست بدامان هنرهای گذشته زدم. آنها را بس درهم و آشفته یافتیم و راه نا همواری را در پیش روی خود دیدیم. زیرا کسانی آنها را نیاراسته بودند، بناچار خود پی جو شدم و در اینمیان برخوردیم که تنها مشتی گفته‌های خاورشناسان است که زمینه‌ی خبرگی بیشتر بررسی‌کنندگان ماست، و نوشته‌های آنهاست که چون برگه‌های استواری بی چون و چرائی در اندیشه‌ها رخنه یافته و مایه‌ی دانشمندی شده است.

.....

زمانی که در میان گفته‌ها و نوشته‌های خاورشناسان در جستجو بودم، و بررسی آنان را می‌سنجیدم، و خود آنها را در یکسو کوئی و دو گونه‌کوئی مییافتیم، و در اینمیان از نبودن یا نداشتن زمینه‌های پی‌جوئی، خسته و کوفته می‌شدم. با اینکه هرگز اندیشه‌ی خودبازداری از جستجو را در سر نمی‌پروردم، در اینهنکام دوست محمد معیری بود که برای زبانه‌دادن و بیشتر بر افروختن این آتش کنجکاوی من پیوسته بآن دامن میزد و بجستجوی بیشتر و دامنه‌دارتری

و ادارم میکرد، و نیز ذبیح بهروز بود که در چند و چونی و چگونگی بررسی گفته‌ها و نوشته‌های آنان بیشتر هوشیارم میکرد، و باید بگویم که ایندو، هرگز از هیچ‌گونه همراهی که میتوانستند از من دریغ نداشتند. اینچنین شد تا کاری را که برایم آشفته‌گی و سرگمگشتگی داشت توانستم در زمانی به‌تازیدیک پنجسال درخور خود از راه شیوه‌شناسی روبراه کنم.

آنچه در اینمیان دریافتم این بود که: دانستم، ماسرمایه‌ی هنری سرشاری داریم و به بهترین راهی میشود از آن بهره‌گرفت؛ و نیز، با اینکه برایم باورم: که مردم همه، درباره‌ی آمادگی و ارزش و هوشیاری خود سست باور شده و تنها بدیگران چشم دوخته‌اند، و کسانی نیستند تا ارجمندی گذشته و پیشروی آینده‌ی این مردم را بدیده بگیرند، توانستم بچندتن از دانش پژوهان روشن فکر بر بخورم، و امیدوار باشم که هنوز میشود در میان این مرده‌های جنبیده زنده‌هائی زیافت که در بند پیشرفت فرهنگ و هنر، و خواهان زندگانی سرفرازانه‌ی مردم این سرزمین میباشند.

و گوا اینکه اینگونه کسان انگشت شمارند بازش جای امید است، و این نوشته که اکنون چنین آماده شده است اگر کوشش دوستم محمد معیری، که خود هنرمندی ستوده است، نبود باین زودی، شاید هرگز چنین آماده نمیشد، اینست که برای سپاسگزاری بر خود میدانم این نوشته را پیشکش ایشان کنم.

## خاورشناسان و فلات ایران

اگر در میان سرزمینهای باستانی ، سرزمین پهناور فلاتی ایران برای سنجش نگاهی بکنیم ، آنرا در برابر سرزمینهای دیگر درخور اندیشه مییابیم . چون زمینه هائی داشته است که با آنها توانسته مردم مرزوبوم خود را رفته رفته پیشرفت و پرورش دهد و فرهنگ بلند پایه و دامنه داری را زمینه بگذارد ،

.....  
درستی این پیشروی رفته رفته و پیاپی ، که تا بکرانه های دور و نزدیک آن زمان نیز گسترش یافته است ، از روی مانده های این سرزمین ، برای بررسی کنندگانی که جز روشن کردن نهفته ها از راه بررسی دانشمندان آرزوئی ندارند بسیار روشن است ، مگر برای بیشتر خاورشناسان که دانسته یا ندانسته ، چنانکه نوشته هایشان گواه است ، هنوز روشن نیست ، و از این رو بر تریه های آنرا ندیده گرفته اند ، و نیز در همه جا کوشش ها نشان داده اند تا از راه او نمود کردن بررسیهای دانشمندان اندیشه ها را بسوی این خواست خود : « که فرهنگ خاوری ها با بودن گمانه هائی از باختریها گرفته شده است برگردانند و از این راه ، پیشینه های فرهنگی مردم خاور را بهیچ شمارند . سود اینکار برای آنها چیست ؟ اینست که : از راه بست کردن و بودن هوشیاری مردم ، زمینه هائی برای آمادگی آنها بزیر دست شدن و تن درد دادن بفشارهای دست نشاندگی و بندگی پیش می آورند .

.....  
برای بهتر شناختن هنر گذشته‌ی مردم فلات ایران ، بناچار باید اندکی بگفتگوهای پردامنه‌ی خاورشناسان ، که رنگ و روی باستان شناسی دارد ، پرداخت تا در زیر غوغای شگفت آوری که هر يك از اینها برای چگونگی گفته های خود بر پا میکنند خواستشان آشکار شود :

نخستین کاری که خاورشناسان کرده اند تا آنجا که میشده مردم فلات ایران را به بهانه های گوناگون به تیره ها و نژاد ها و نام ها ، دسته بندی کرده اند و بهر يك ارزش تمدنی و هنری جداگانه داده اند ، و چنین میرسانند که اینگونه دسته بندیها و نامگذاری ها از روی یافته های يك جا ، و از روی سنجش این یافته ها باهم ، انجام شده است ، و ازینراه در بستگی دادن این یافته ها بجاهای خود ، که میتواند اندپدید آورنده‌ی نمود هائی باشند یا نه ، و در چگونگی بخش و رخنه‌ی یافته های اینچنین جاها بهمسایکانش ، درهم گوئی و بیهوده گوئی ها پیش گرفته اند . چیزهائی را از جاهائی دانسته اند که آنجاها ، چون دارای زمینه های بایسته نبوده اند ، توانائی پدیدآوری آن چیزها را نمی توانسته داشته باشند .

در اینجا برای نمونه میشود زمینهای بخش باختری فلات ایران را بدیده گرفت ، که خاورشناسان آنجا را مزو پوتامی یا بین النهرین میخوانند ، و برای مردم آنجا تمدن و فرهنگی دامنه دار جدا و یا جدائی پذیر از تمدن مردم فلات پهناور ایران نشان میدهند ،

## جاورشناسان و فلات ایران

وازا اینراه آنها را از زیر رخنه‌ی فرهنگی مردم ایران بیرون می‌آورند، و نمونه‌های یافته از آن بخش‌ها را نماینده‌ی جداگانه‌ای بر توانائی آفرینش این دسته مردم می‌شناسانند: « با اینکه چنین نیست و یک نگاه ساده بچگونگی زمین این دو جا (ازینرو که کدامیک برای پرورش مردم، بیشتر آمادگی داشته‌است » با بدیده داشتن اینکه: بودن نبودن زمین‌های بایسته در یکجا، چگونه راهی برای پیشرفت مردمش پیش می‌آورد،) ارزش هر یک از این دو جا را روشن میکند، و سنجش نشان میدهد که: بخش بین‌النهرین زمین‌ی پرورش فرهنگی را چون بخش‌های دیگر فلات ایران نداشته‌است و ندارد، بویژه که تاچندی زمینی که در خور زیستن باشد در آنجا نبوده و بیش از نیمه‌ی خاک جنوبی آن زیر آب خلیج پارس پوشیده بوده است، و انگهی بخش‌های بین‌النهرین چون کانه‌ها و جنگلها نداشته‌است تا نیازمندیهای نخستین مردمان را برآورد ازینرو نمیتوانسته است بتمنهایی پیشرفت دهنده‌ی مردم خود باشد (در برابر، در بخش‌های دیگر فلات ایران، تا دوردست‌ترین بخش‌ها، کانه‌های گوناگون و نیز در برخی جاها جنگل‌ها بوده‌و هست « بویژه سنگ: این مایه‌ی پیکرتراشی» را فراهم داشته‌و میتوانسته‌است پیکرتراش پروراند و نگارندگان پدید آورد واز اینراه پایه‌ی هنر و هنرمندی را بگذارد).  
با این سنجش پیدا است که مردم بین‌النهرین با نداشته‌ن مایه‌ی پیشرفت بناچار میبایست از دست و هوش دیگرانی که مایه‌ داشته‌اند کمک بخواهند، و روشن است که یک زمین با اینچنین بیمایگی

نمی‌توانسته است مردم خود را پرورش و پیشرفت دهد تا چه رسد که پرچمدار فرهنگ و بی‌ریز پیشرفت‌های نخستین زندگانی مردم باستانی بوده باشد .

.....

خاورشناسانی نیز یافت می‌شوند که تا بهمینجا، که بر تروانمودن فرهنگ مردم بخش بین‌النهرین بر مردم بخش‌های دیگر فلات ایران است، بس نکرده، بالاتر رفته و می‌رسانند که فرهنگ مردم بین‌النهرین نیز از باختریها گرفته شده است !

یکی از این خاورشناسان *Leonard woolley* می‌باشد که در جا بجا کردن و جدا کردن و یاد در پیش خود روشن نمودن پایه‌های نژادی و تیره‌ها و جای زندگانی آنها کوشش زیادی نشان داده است ، و در اینگونه کارها نیز بی‌مانند نیست ، و از آن کسانی است که در بررسی‌های خود بدریافت نتیجه از راه درست ، چندان پابندی نداشته است ، و چون گمانه‌هایی در پیش خود باستانی‌تر از گمانه‌های بین‌النهرین میانه و جنوبی ، در گرگ‌میش یافته است ، همانندی این گمانه‌ها با گمانه‌های *Our* این گمان را برای او پیش آورده است که پس ، فرهنگ باختری می‌باید از راه آسیای صغیر و بین‌النهرین شمالی بخاور زمین رخنه کرده باشد . ازینرو در پا برجائی این گمان خود ، که می‌رساند بسیار درست است ، سرسختی نشان می‌دهد ، و نیز خاورشناس دیگری که *Contenau* است این گمان سست او را در دیباچه‌ی نوشته‌ی او ستوده است .

خاور شناسان و فلات ایران

بیشتر گفته‌های وولفی دوگونگی دارد و این، «که گاهی با برخی گفته‌های روشن و پذیرفتنی‌اش درهم است، در یکی از نوشته‌های او بنام «تمدن سومر-ریها» دیده میشود و چنین میگوید: (جای سومر و آکاد را آب خلیج پارس تا نزدیکی هیت پوشانیده بوده است و در این زمان، در دره‌های بالایی فرات مردمی «که آنها را سامی باید نام نهاد، زندگانی میکردند، و چون آب خلیج پارس رفته رفته خشک میشود این مردم تا نزدیکی سی‌پار و همه جای آکاد کم کم پیش رفته اند و سپس خاک سومر را «که در آینده برای زیستن آمادگی یافته است» مردمی چند تیره و هارتو ها «که آشوریها نیز نامیده میشوند و نخستین جای زندگانی آنها شمال بیابان سوریه بوده است» برای زیستن برمیگزینند.

در کوههای زاگروس نیز مردمی گوناگون باموهای خرمایی که بزبان قفقازی سخن میگفتند بودند که در تمدن مردم سومر بفروانی رخنه کردند «گویا این مردم از کوههای خود بسوی آکاد و سومر سرانیز شدند ولی مردم این جاها بویژه آکادها از آنها جلوگیری کردند و بناچار زاگروسها در خاک بالای آکاد «که نه‌ای آشوریها یا سوبارتوها شد، زیستند».

موهای سومر-ریها رویهمرفته سیاه و زبان‌شان مانند زبان تورانی‌ها بوده است، ازینرو میشود باور داشت که از تواد هند و اروپائی آمیخته به هرب میباید بوده باشند. نخستین جای زندگانی این مردم را «جزمارتوها» بدرستی نمیتوان دانست، زیرا، پیکره‌های برجسته و یافته‌های سومری «که بیشتر، خدایان و پادشاهان را بر روی کوهها مینمایانند» نشان میدهند که این مردم میباید کوه نشین بوده باشند و چون این یافته‌ها ساختمان چوبی نیز از آنها نشان میدهند اینست که مهربانان

## خاور شناسان و فلات ایران

شاید در نزدیکی یا درون جنگلها زندگانی میکردند .

**وولی سپس** میگوید : مردم بین النهرین روی مرزها آمده ای از ایرانی و سامی ، که بیشتر آنها ایرانی بوده اند ، بودند ، مگر مردم عبید که باید گفت : اگر آنها امروزه زنده بودند بیگمان ، خودشان میگفتند که در نهاد از نژاد عربند نه ایرانی زیرا نشانه های کله های یافته شده از عبیدها مینمایاند که بستگی این تیره مردم به هیتی ها نزد بکتر و بیشتر است تا بفرول . (۱۴)

تا اینجا چنانکه دیده شد ، لئونارد وولی نخستین مردم آکاد را از مردمی بنام سامی میدانند و می پندارد که در بخش شمالی فرات میزیسته اند ، و پاره ای از مردم سومر را نیز از مردمی بنام مارتوها یا آموریها میدانند که در بخش شمالی بیابان سوریه « بیابان : که در نهاد ، هیچگونه زمینهای پدیداری تمدن را ندارد ، زندگانی میکردند ، و سپس چون بابر که های فراوانی رو برو میشود که مینمایانیدند بیشتر مردم جلگه ی بین النهرین از ایرانیان بوده اند ، پس از شاخه بشاخه رفتنها بناچار با گفتاری که میرسانید نمیخواهد زیر بار راستی ها برود ، این دست آویز را پیش می آورد : « که دیگر ، عبیدها بیگمان عربند نه ایرانی ، در هم گوئی و بیهوده گوئی او اینک میگوید : عبیدها به هیتی ها بیشتر بستگی دارند تا بفرول :

راستش اینک ، لئونارد وولی و خاور شناسان دیگر از این گونه گفتارها و آشوبگریها آرامشی مییابند ، ولی هر چند که بین النهرین را تکه پاره کرده و بکنند ، و سومر و کلده ، آشور ، یاسومر باستانی و نو ، و آکادی و بابلی از آنها بسازند ، و هر بار دسته ای را از جایی

خاور شناسان و فلات ایران

بانامی ساختگی کشان کشان بکوچانند و در یکی از این پاره ها فراهم آورده تمدن و فرهنگی باستانی تر برای شان بتراشند ، و هر چند که بکوشند تا از هر راهی که شده نشان بدهند : که فرهنگ مردم میان دو رودخانه ی دجله و فرات از مردم بخش های دیگر فلات ایران گرفته نشده است ، پیدا است که بآرزوی خود نخواهند رسید. زیرا با آنچه که داده شده و نیز خواهد آمد، نشدن اینکار و رسوائی بررسی هایشان بیش از پیش آشکار میشود و اینک :

کنتنو میگوید (کی پیر Kiepert جغرافی دان از روی نشانه

هاوگمانه ها ، پی برده است که آب خلیج پارس در نزدیک هس سده پیش از میلاد، هشتاد هزار متر بالاتر از جای کنونی خود در جلگه ی بین النهرین بوده است .

روئین سن Rawlinson نیز در کاوشهای خود بر خورده است که آب خلیج پارس در نزدیک به بیست و پنج سده پیش از میلاد باندازه ی ۱۶۰ هزار متر بالاتر از جای کنونی خود بوده است .

چون این دانسته ها بابررسی لئونارد وولبی و خاور شناسان دیگر که پیشینه ی تمدن و فرهنگ سومریها را تا به ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد میرسانند و شهر اور را نیز باستانی ترین شهر آنها می دانند، سنجیده شود ، این اندیشه و پرسش پیش می آید : که اگر چنانکه وولبی میگوید تا بنزدیک هیت را که نزدیک بغداد کنونی بوده است ، آب فرا گرفته بود ، و روئین سن بررسی کرده است که باندازه ی ۱۶۰ هزار متر از خاک بین النهرین کنونی در ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد زیر آب بوده ، و اگر بررسی های

کی پیر نشان داده است که درشش سده پیش از میلاد هشتاد هزار متر از خاک بین النهرین کنونی را آب خلیج پارس پوشانیده بوده است ، پس ، شهر اور ( که جز در میانه‌ی این خاک هشتاد هزار متری ، که درشش سده پیش از میلاد زیر آب بوده ، جا نمیگیرد ) و گیریم که بالا تر از این بخش جا بگیرد ، باز چگونه میتواند دارای نمونه ها و یافته هائی از ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد باشد ؟

.....

لئونارد ووالی در پی بررسی خود ، در اینکه سومریها کوه نشین بوده اند یا در نزدیکی و درون جنگلهامیز بسته اند ، میگوید :  
داستانهای باستانی سومری - درباره‌ی کوهستانی بود نشان بر که ای بدست نمیدهند و در همه جا سخن از دریا کنار است ، و این مینماید که سومریها کوه نشین نبوده اند بلکه دریا کناری بوده اند .

لئونارد ، نخست برای اینکه باین دریافت خود پایه ای بدهد بررسیهای سیر آر تورو کیث را S. Artur Keith بگواه میگیرد :  
« که هنوز هم بسیاری از سومریها در بلوچستان و هندوستان و افغانستان هستند ، لئونارد بزودی از این کمک خود آورده رو بر میگردداند و می‌رساند که نمیخواهد آنها باور کند ، زیرا باور داشتن او بناچار او را وادار خواهد کرد که رخنه‌ی فرهنگ خاور زمین را بباختر ، از راه دریا کنار هندوستان و بلوچستان هم شده ، بپذیرد ، اینست که با این بهانه :  
« چون ، اکنون زمینه های بیشتری نیست تا به این بررسی ، استواری دهد ، آنها پس میزند ! و در برابر ، در توی زمینه های گفتارش ، که خواهد





خاورشناسان وفلات ایران

آمد ، این اندیشه ی او نهفته است که برساند :

چون اکنون برای نارسائی برگه ها نمیشود پذیرفت که سومریها از مردم دریا کنار هند و بلوچستان باشند پس، از روی بررسی ها و گمانه های رسا میشود پذیرفت که این مردم از دریا کنار مدی ترانه باید باشند ، و اینک بررسیهای او :  
(کاسه هائی با نگاره های هندسی که به ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد بستگی دارد در اور پیدا شده است که با یافته های تپه ی موسیان و شوش همانندی زیادی دارند و باید دانست که پیداشدن کاسه هائی از سومریها در اور که همانند کاسه های بخش خوزهاست این را نمیرساند که سومریها از سرزمین خوزها و کوههای آن بخش بسوی جلگه ی بین النهرین سرازیر شده باشند ، کاسه پل ته سون Campbell Thomson نیز که نخستین کسی است که در اور ریخته و باین گفته برخورد کرده ، گفته است که :  
« کاسه های اور مانند کاسه های سومریهای باستانی است » .

- در اینجا ، سومریهای باستانی همان مردم بخش آکاد و جهادت نصر و کیش را میگویند که بنا بر گفته ی آنها ، نخستین مردمی بوده اند که بخاک سومر سرازیر شده بوده اند - و ولی میگویند :  
در نزدیکی کیش نیز کاسه هائی مانند کاسه های تپه ی موسیان پیدا شده ، و همچنین از اینگونه کاسه ها در کرگمیش بدست آمده است که به پیش از سومریها بستگی می یابد .  
گئو نارد در اینجا باز با فشاری میکند که : ( این همانندی ، بهیچرون نباید این اندیشه را پیش بیاورد که هنر و فرهنگ مردم فلات ایران به جلگه ی بین النهرین ریخته کرده است ، چون از زمانی بس پیش در کیش کاسه سازی میکرده اند و تا زمانی سومریها نیز کشیده شده بوده است )

از این راه گئو نارد چنین پیش می آورد که : پس کاسه های

سفالی از سوی کرکمیش به آکاد و از آنجا بجنوب خاوری در سومرو  
نیز بسوی موسیان و شوش و از آنرا بجا‌های دور و نزدیک فلات ایران  
و خاور زمین پخش شده است :

.....  
و در جایی می نویسد : ( دیک نوشته‌ی سومری نشان میدهد که مردم این بخش  
باتلاقی ، نان پختن و پوشیدن را نمی‌دانستند و چهار دست و پا راه می‌رفتند و مانند  
چارپایان آب می‌خورند و مانند گوسپندان می‌چریدند و سپس سومری‌های آینده آنها  
را به بردگی گرفتند ، . آنگاه میگوید : بابلی‌ها هم اینگونه زندگانی  
کردن مردم باتلاقی را در یک نوشته‌ی خود رسانده‌اند ) .

.....  
این روشن است که داستان زندگانی سومری‌ها چنینی که گفته است  
و با زمیغه‌هایی نیز که خود در باره‌ی جغرافیای بین‌النهرین داده  
است هرگز پذیرفتنی نیست . زیرا اگر خاک سومرو بیشتر آکاد تا  
نزدیکی هیت و بغداد کنونی را آب خلیج پارس فرا گرفته بوده است  
بیگمان زمین‌ی در میان نبوده است تا مردمی باین پایه بر برد یا بهر  
پایه بر بریت که باشد ، در آن زندگانی کنند ، و نیز از روی گزارش‌هایی  
که فوولی داده است اگر خاک سومر رفته رفته برای زندگانی آماده  
شده است پس مردم بومی نداشته است تا آنگونه زندگانی کنند ، و  
باز از روی گفته‌ی خود او ، چون مردم گوناگونی رفته رفته در آنجا  
گرد آمده‌اند ، اینها که از نخستین جای زندگانی خود چه خاور و چه  
باختر ، چه شمال ، بخاک سومر سرازیر شده بوده‌اند ، تا اندازه‌ای

خاورشناسان و فلات ایران

پختن و پوشیدن و نوشیدن را امیدانسته یا آشنائی داشته اند.

اینگونه بررسی ها که پایه ی آن بریکسوئی و خواست های ویژه ای نهاده شده باشد پیداست که در برابر بررسیهای دانشمندان هرگز ارزشی ندارند. کتتمو میگوید: (رسیدگی از راه زبان همگانی مردم بین النهرین « برای شناسائی مردم گوناگون و چگونگی راه یافتنشان بآنجا، کاری بسیار دشوار است و ازینراه، نتیجه ای که باید بدست نمی آید مگر از راه شناسائی نام پادشاهانشان که میشود پی برد چه مردمی در چه هنگام بر دیگران رخنه و فرماندهی داشته اند ) .



براین زمینه  
بررسی، نوشته ای  
هست که میرساند دیگر  
زد و خورد ها و گفتگو  
های پر دامنه ی خاور  
شناسانی که تاچندی  
باورهای گوناگون در  
باره ی مردم هیتی  
« که در آسیای صغیر  
میزبسته اند، داشتند

یک بیکره ی برجسته از هیتی ها

و آنها را تا کنون از همه گونه مردمی بشمار آورده و از هر سو بسوئی کشیده اند، باید بانجام رسیده باشد یا برسد:

## خاور شناسان و فلات ایران

( ایران کوده - خط و فرهنگ ، از سال ۱۹۱۷ بعد جدال سختی میان دسته های مخالف در اروپا در گرفته و آتش این جدال همچنان شعله ور است زیرا از روی اسناد معلوم شد که اسامی پادشاهان هیتی اسامی آریایی است )  
.....

براین زمینه است نمونه ای از درهم گوئی ها و بیهوده گوئی ها و دو گوئی گفتار و آشوبگری بیشتر بر رسی کنندگان و خاور شناسان که گذشت .

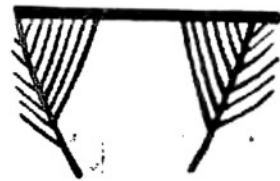


بکتن دیگر از هیتی ها

## فلات ایران و کاوشها

مردمی که در فلات پهناور ایران میزیستند، چنانکه گفته شد چون دارای زمینه های فراوانی بودند توانستند پایه های نخستین پیشرفت زندگانی را بگذارند، و چنانکه کاوش هانشان داده اند دیده میشود که این مردم از آغاز پیدایش مس که نزدیک به ۹ هزار سال پیش میشود، و از زمان نوسنگی هم که بنزدیک ۱۲ هزار سال پیش بستگی می یابد، دارای پیشینه و نمونه های شکفت آوری بوده اند، و هنر در درون پیشرفتهای زندگانی مردم این سرزمین، دگرگونی همواره و پیشرونده خود را چنانکه نگاره های روی کاسه کوزه ها مینمایانند داشته است، و از روی کاوش ها روشن است که مردم چهارسوی این فلات همیشه بایکدیگر بستگی داشته اند و اگر در نگاره های روی کاسه کوزه هایشان اندک دگرگونی باهم دیده میشود از روی نیاز و خود کامگی مردم است و این، کاری همگانی و نهادی است.

همانندی نمونه های بخش شمالی فلات ایران ، بخش های خراسان و کرگان و دامغان وری و آذرآبادگان را چون رشته‌ای از پایه بهم می پیوندند ، و چون یافته های مروخراسان در این میان به نزدیک ۱۰ هزار سال پیش بستگی می یابد ، ازینرو باید آنها تا کنون تنها دارنده ی باستانی ترین نمونه های ابزار زندگی آراسته‌ی مردم آن زمان دانست .



کار مروی ها

با اینکه در آنجا اندکی بیش بکاوش نپرداخته اند ، روشن شده است که مردم این بخش در آن هنگام چارپایان را پرورش میداده اند . و گندم بدست می آورده اند و بچیز های آرایشی کرایش داشته اند .



کار مروی ها

در سیستان ، کاوش دامنه دارو بایسته ای نشده است و بررسی ها نیز بسیار ناچیز و گنگ است ، با اینهمه از روی همین رسیدگی های ناروشن و نوشته ها و برگه ها و وابستگی ها و پیوستگی ها ، آشکارا شده است که سیستانها دارای فرهنگ پایه داری بوده اند ، و از خیلی پیش درگاه شماری کار کرده و آنجا را ، جای گاه شماری شناسانده اند و اینکار دکه خود برگه ی استواری است بر اینکه مردم این بخش دوستدار و کوشای دانش و فرهنگ در جهان گذشته بوده اند ، میرساند که میباید پیشینه ی دامنه داری در اینکار دارا بوده باشند .

## هنرمندی دامغانیها

.....  
.....  
مردم دامغان ، و آنهایی نیز که گرداگرد این مردم میزیستند ،  
چون با خراسانیها همسایگی داشتند ، و اینها نیز راه پیشروی  
همسایگانیشان را هموار کرده بودند اند ، پیشرفت شکفت آوری

کردند و بالاترین پرورش را در زیبا  
پسندی دارا شدند .



کار دامغانی ها

در هنر رنگ آمیزی و آرایش و  
پیرایش و ریخت ساده و گیرا دادن به  
پیکر چار پایان « بویژه در بزکوهی ،  
خوش پسندی و توانائی شایسته ای نشان

داده اند . در نقاشی هندسی ، میان همگنان خود بیلا ترین گام  
پیشرفت رسیده بوده اند : ( برای آرایش يك كاسه ی سفالی ، چندین  
آهوی گردن دراز را بدور آن رده بندی کرده اند و با  
اینکار ، آرایش دلپسندی به کاسه داده اند ،



کار دامغانی ها

و دیده شده است که هر چند گاهی نیز که  
گذشته ، دامغانیها در این آرایش دست برده و رفته  
رفته در سادگی آن بیش از پیش کوشیده اند و با  
پیرایشی که بآن داده اند آهوه های گردن دراز را  
چون نگاره های هندسی دلپذیری که هیچ همانندی با آهوه های  
گذشته ندارد ، در آورده اند) و پیدا است که دامغانیها برای خوش آیندی

چشم ، تا چه اندازه بآرایش و پیرایش کار هنری خود ، چه جاندار و چه بیجان ، میپرداخته اند ، و این میرساند که مردم می آفریننده و خوش پسند بوده اند .

در کاوشهای تپه حصار دامغان که پیشینه‌ی این مردم را روی زمینه‌ها و برگه‌هایی به بیش از هشت هزار سال پیش میرسانند ، سفالهای دست‌ساختی پیدا کرده اند که همه‌ی آنها بانکاره‌های هندسی و رنگ - های ساده روی زمینه‌ی قرمز نقاشی شده است .

کوزه‌های گرد کوچک و بزرگ باریخت هندسی و آسیاب دستی

که میرساند در آهننگام کشت کاری

می کرده و با این ابزار آرد بدست -

می آورده اند ، و پیکره‌های گلی از

چارپایان خانگی یافته اند . سفال‌های

برنگ قهوه‌ای روشن و خاکستری با

نکاره‌های ساده ، و ابزارهای مسی ،

و سنجاقهای سر پیچدار ، و فنجانهای رنگی ساده با زمینه‌های

گندمی رنگ و زرد و نارنگی بدست آورده اند . یک چوبدستی

نیز یافته اند ، که بکیش این مردم بستگی دارد ، و زنورا روی آن

کشیده اند که بچه‌ای را برای دادن بمردی بسوی او دراز کرده

است .

در یکی از بخش‌های رویهم مانده‌ی زیرزمینی ، اتاق‌هایی به

دیوارهای کاهگلی ، و در بخش دیگر نیز ساختمانی که نشانه‌هایی



کار دامغانیها

## هنرمندی کاشی‌ها

از سوختگی دارد پیدا کرده‌اند که استخوان چندین نفر در پای پلکانش ریخته بود ، و نیز چیزهای بسیاری از میان گور ها بدست آورده‌اند که هم بکیش این مردم بستگی داشته ، و هم برای بازی دختر بچه‌ها بوده ، و هم بکار زنان می‌آمده است .



کار کاشی‌ها

در بخش شمالی خوزستان و خاوری لرستان ، کاشی‌ها زندگانی میکردند و در میان دیگران که گرداگردشان میزیستند رخنه داشتند .

کاشی‌ها در نزدیک به چهار هزار سال پیش شناسای جهان آنروز بوده اند . از خوزستان تا به البرز و از کاشان تا بابل فرمانروائی میکردند ، و نزدیک به هشت نه

سده ، بر بین‌النهرین دست داشتند و در آنجا ، بویژه در بابل رخنه‌ی فرهنگی شکفت‌آوری کردند ، هیچ تیره‌ای چون کاشی‌ها نتوانسته بودند در آنجا دست اندازی و رخنه‌ی دامنه‌دار و ژرف داشته باشند ،

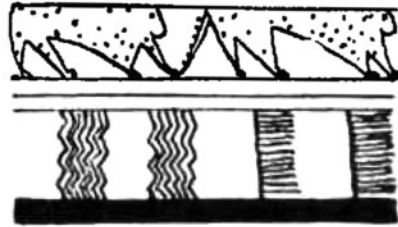
کاشی‌ها با همسایگان خود نیز که از خویشاوندان نژادی بوده‌اند همیشه پیوستگی و وابستگی داشته‌اند . \*

---

\* - در زمان فرمانروائی کاشی‌ها بوده است که هکسوس‌ها یا اوکسوس‌ها « خوزها » بسوی دره‌ی نیل رفتند و در آنجا مهر پرستی را رفته رفته زمینه گذاشتند .

## هنرمندی کاشی‌ها

آنچه از کاشی‌ها بدست آورده‌اند با یافته‌های خوزها همانندی بسیار نزدیک دارد. در تپه‌ی سی‌پلک، که بزرگترین جایی است که نمونه‌های با ارزش از این مردم بدست آورده‌اند، اندکی



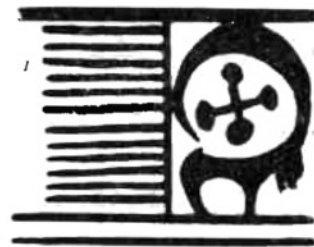
کار کاشی‌ها

کاوش شده است. در پائین‌ترین بخش‌های زیرزمینی، سفالهایی که با دست ساخته شده و نگاره‌های هندسی دارد یافته‌اند. (این برگه، خواهی نخواهی بستگی مردم این بخش را به هفت هزار سال پیش میرساند؛ زیرا پیدایش چرخ کوزه‌گری در خوزستان، که مردمش وابستگی همیشگی با کاشیها داشته‌اند، در هفت هزار سال پیش بوده است). همچنین در بخش پائین، پیکره-



کار کاشی‌ها

هائی از چارپایان، چون بزکوهی و گربه، و پیکره‌های پرندگان و آدم‌ها پیدا کرده‌اند، و در بخش‌های بالاتر، سفالهای چرخ‌بارنگهای خاکستری و قرمز و رنگارنگ، و دیگها و کاسه‌های سه پایه‌ای لوله‌دار با نگاره‌های هندسی یافته‌اند.



کار کاشی‌ها

.....

.....

## هنرمندی لرها

لرها، که در بخش پشت کوه و پیشکوه پراکنده بوده‌اند، در میان دو قیره مردم باهوش و باهنر، چون خوزها و کاشی‌ها، زندگانی میکردند. ازینرو در پیشرفت زندگانی، با آنها همپایه بوده‌اند.



یک تن از کاشی‌ها

به ارزش پیشه و هنر لرها بیشتر از روی مفرغهایی که پیدا شده است میتوان پی برد، زیرا در اینکارها آفرینندگی

بسیاری کرده‌اند و خوش پسندیها نشان - داده‌اند: بویژه در ساختن اسبها و بزهای کوهی که ریخت طبیعی آنها را بدیده نگرفته‌اند و بیشتر، سادگی و کشیدگی آنها را خواسته‌اند، و از اینکار، دو چیز میخواستند: یکی اینکه، کارهای هنری چنان ساخته شوند که نیاز مندی - های روزانه را برآورند، و دیگر اینکه دارای زیبایی باشند. ازینرو، اسبها و چارپایان مفرغی‌ایکه برای دهنه و گیره ساخته‌اند کشیدگی دارند و چنان است که بخوبی کار دهنه را انجام میدهند و زیبا هم هستند.



کار لرهاروی مفرغ

لرها، بر روی مفرغها نگاره‌هایی نیز بجا گذاشته‌اند که بیشتر،

## هنرمندی لرها - خوزها

خروس و بز کوهی و  
ورزو و شیر بالدار و مار،  
و همه چنین اسب باهمان  
ریخت های کشیده  
میباشند .



کار لرها

سفالهایی که از این مردم یافته اند بیشتر دارای زمینه های  
روشن و نگاره های بز و آهو ، وانگاره های  
هندسی است .



از با ارزشترین نمونه های کاسه ها ،  
دیگهای گردخاکستری رنگی است که نگاره های  
چین داری روی آنها کشیده اند .

.....  
.....

شوش یکی از بزرگترین جای زندگانی  
خوزها بوده است و خوزها همان مردمی  
هستند که خاورشناسان آنها را هکسوسها یا

کار لرها روی مفرغ

اوکسوسها می نامند ،  
و اوکسی نیز نام



کار خوزها

رودخانه ای در خوزستان بوده است ، چیزهای مسی گوناگونی که  
در کاوش پائین ترین بخش های رویهم مانده ی شوش بدست آورده اند

## هنرمندی خوزها

پیشینه‌ی مردم آنرا بازمان مس که در پیرامون ۹ هزار سال پیش بوده است، برابر میکنند، و این یافته‌ها، نشان میدهند که خوزها دارای خواست هنری سرشار و آمادگی بسزائی در اینکار بوده‌اند.

نمونه‌های وابسته باین زمان مردم شوش، بویژه کاسه‌ها و دیگ‌ها، که انگاره‌ها و ریخت‌های گوناگون دارند، گواه روشنی بر این است که: برای رسیدن باین پایه پیشرفت، روزگار ها گذشته



کارخوزها

و پشتکار شکفت‌آوری بکاررفته است.

در این زمان، خوزها پارچه

میبافتند و کشت میکردند و میدانستند

که چگونه چارپایان را پرورش دهند و

خانگی کنند. از میان گورهایشان که باین زمان بستگی دارد، اسکنه

و سوزن و آینه‌ی مسی پیدا کرده‌اند

و سفالهای زردرنگی بدست آورده‌اند

که چارپایان و پرندگان و جانوران

مانند و رزو، بزکوهی، سگ و مار و

شاهین با بالهای گشاده و یک گونه

پرنده‌ی گردن‌دراز دریائی، را بارنگ-

های سیاه و انگاره‌ی هندسی، روی آنها

کشیده‌اند. توانائی شایسته‌ای که در

نقاشی این جانوران نشان داده‌اند

چنانست که کوئی با چگونگی زندگانی

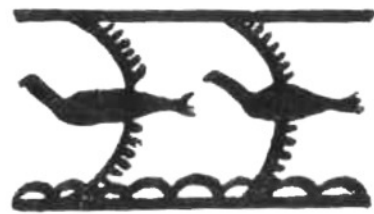


کار خوزها

هنرمندی خوزها - پارسیها

آنها بزرگی آشنا بوده اند و گرنه چگونه میشد بانکاره های ساده ای که آنها را نموده اند اینچنین بچابکی و نرمش جانورانه ای آنها پی برد؟ و نیز پیدا است که پیشه ی بیشتر مردم این زمان، سفال سازی بوده است، زیرا در اینکار توانائی بسزائی دیده میشود و از اینروست که توانسته اند در هفت هزار سال پیش، چرخ کوزه گری را بیافرینند. سفالهایی از شوش و که به بخش های بالاتر زیرزمینی بستگی دارد، پر از نکاره های پرندگان و انکاره های هندسی گوناگون است.

.....  
.....



از کاوشهای تپه ای در نزدیکی تخت جمشید که پیشینه ی مردم آنجا را از روی یافته هایش به هفت هزار

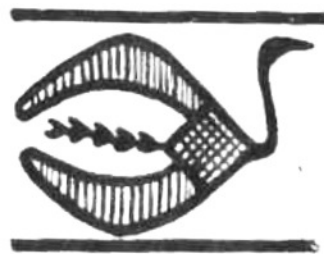
کار پارسیها - تخت جمشید



سال پیش می رسانند، خانه های کوتاهی پیدا کرده اند که دیوارهای گلی و درهای به بلندی یکمتر دارند،

کار پارسیها - بکیون شیراز

و در میان خانه ها راههای باریکی هست که آنها را با هم بستگی میدهد، و همه ی اتاقهای این خانه ها نیز بهم راه دارند. يك كوره ی سفال سازی هم یافته اند و که سفالهایی را برای پخته شدن در



کار پارسیها - تخت جمشید

هنرمندی پارسی ها



آن نهاده بوده اند ، يك اجاق نانوائى و نیز استخوانهائی از گوسپند و بز کوهی را که در میان دیگها بود پیدا کرده اند ، و در نزدیکی این دیگها ، يك کارد سنگی نیز بدست آورده اند .

کار پارسیها - بکیون شیراز

همه ی سفالهای این زمان «جز کاسه ها و دیگ-هائی که برای پخت و پز بکار میرفت ، دارای نگاره-ها و آرایش هندسی هستند



کار پارسیها - تخت جمشید

بهترین کاسه های این زمان با بهترین کاسه های چینی امروزی برابر است ،



با بودن اینچنین کاسه ها ، میتوان به پیشرفت پیشه ی سفال سازی در آن زمان پی برد .

کار پارسیها - بکیون شیراز



پیکره هائی از گربه و سگ و گوسپند و غاز واردك از گل پخته پیدا

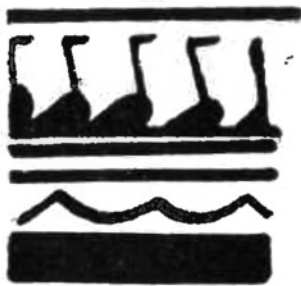
کار پارسیها - بکیون شیراز

کرده اند که باز بردستی بیمانندی آنها را ساخته بوده اند .

بخش بزرگی از نهارند همدان ،  
جای مردمی از ایرانیان بوده است که با  
کاشی ها و لرها و کردها و بویژه خوزها ،  
وابستگی و پیوستگی داشتند . ازینرو در  
جهان هنری پر مایه ای پرورش می یافتند ،



کار مردم گیان - همدان



کار مردم گیان - همدان

و چون در کار هنری آمادگی بسزائی داشتند ،  
توانائی آفرینش یافتند و پس از چندی ،  
شد که در بکار بردن تیرهای چوبی و سرستون-  
های سنگی و سرستونهای ویژه ای که در  
آینده ، یونانیها آنها را بنام خود یونیک  
نامیدند ! ، پیشدستی کنند .

نکاره ها و آرایش سفالهای تپه ی گیان در همدان ، همانندی  
بسیار نزدیکی با روش آرایش و انکاره ی  
یافته از شوش دارد ، و دیده میشود  
که پی همه گونه ویژه گی ها و چگونگی  
پیشروی سفال شوش ، در سفالهای گیان  
گرفته شده است ، و این ، چنین میرساند



کار مردم گیان - همدان

که: مردم این بخش ، هنردست بکارشان را که پس از چندی ، ریخت

هنرمندی مردم گیان - رازیها.

يك شیوه بخود گرفته است، میباید بایی ریزی از روی کاره مسایگان  
د بویژه خوزها، سر گرفته باشند .



کار مردم گیان - همدان

در میانه‌ی کوشش هنری گیانیان  
يك روش تازه نیزه که خود نما است ،  
پدید آمده بوده است . از یافته‌های  
این روش ، گلدانهای سه پایه‌ای قرمز

رنگ و دیگهای گرد است که روی آنها  
را بانکاره های هندسی و رنگ سیاه آرایش  
کرده اند .



کار مردم گیان - همدان

یافته های پائین ترین بخشهای رویهم

مانده ی زیر زمینی ری ، همانندی فراوانی با سفالهای دامغانیها  
دارد . و ازینرو میتوان پی برد که هنر دامغانیها باینجا رخنه و  
گسترش داشته است .



کار مردم ری

از این بخش ، برخی سفالهای سیاه  
رنگ که با گیاهی آمیخته است یافته اند .  
سفالهای گندمی رنگ و خاکستری نیز که روی

آنها را بارنگهای قهوه ای نقاشی کرده بوده اند بدست آورده اند بیشتر  
نکاره های روی این سفالها ، از نخل های كوچك و كل و برك و يك  
گونه نكاره های نردبانی و راه آهني مانند است .

هنرمندی آذربادگانها

.....  
.....  
آذربادگان که فلات پهناور ایران را در گذشته از راه شمال  
بباختری بباختر زمین بستگی میداده ، بزرگترین گذرگاهی بوده



کار مردم آذربادگان

است که مردم گوناگون در آن همیشه در آمد و شد بوده اند .  
ازینرو، آنرا سرزمین برخوردها و گذرگاه فرهنگ مردم  
خاور بباختر باید دانست .  
و چون چنین گذرگاهی بوده است پس میباید بر که های روشنی

هنرمندی آذرآبادگانها - کرمانیها و بلوچ ها

برای چگونگی وابستگی مردم گوناگون بدست دهد ولی تاکنون  
کاوش دامنه دار و بایسته‌ای در آنجا نشده و آنچنان که باید بآن  
فیرداخته اند.

سفالهایی در پیرامون اردبیل و دریاچه‌ی رضائیه بدست آورده اند  
که نگاره‌های هندسی دارند. این نگاره‌ها، روی زمینه‌ی قرمز  
بارنگ سیاه کشیده شده اند. سفالهایی نیز که یکجرح پرانده را  
بارنگ قهوه‌ای روی زمینه‌ی نخودی رنگ، روی آنها کشیده اند  
بدست آورده اند.

.....  
.....



کار کرمانیها - بیپور

کاوشهای پیرامون کرمان  
و بلوچستان، یافته‌هایی را نشان  
میدهند که می‌رسانند نه تنها این  
بخش از فلات ایران هم دارای

هنرمندانی چون هنرمندان خوزو کاشی و  
دامغانی بوده اند بلکه پرورش شایسته‌ای  
درخوش پسندیدن و آفریدن داشته اند.  
چندین سفال را که در نگاره‌ی آنها  
چندان زبردستی نکرده‌اند ولی درانگار  
و سادگی آنها کار تازه‌ای کرده‌اند، نمیتوان  
ندیده‌گرفت: در برخی از آنها، سر و دو



کار کرمانیها - بیپور

هنرمندی کرمانی‌ها - بلوچستانی‌ها

شاخ و گوش بز کوهی را کشیده‌اند، در سفالهای دیگر، تنه‌ها و شاخ و گوش آنها را کشیده‌اند، و در دیگرها، یک شاخ و دو گوش را بر استای هم کشیده‌اند. جز اینها، سفالهای دیگری که با اندک دگرگونی دارای آرایش و نگاره‌های هندسی سفالهای شوش است بدست آورده‌اند که برای شناسائی چند وچونی پرورش هنری مردم این بخش‌ها نمونه‌های بسیار خوبی هستند.



کار بلوچ‌ها - دمن بلوچستان



کار بلوچ ها - دمن بلوچستان

(این گفته‌های اندک ، که درباره‌ی کوشش پیوسته‌ی هنرمندان ایران در گذشته‌ی دور، در میان نهاده شد ، تا اندازه‌ای روشن میکند که مردم این فلات تاچه اندازه آمادگی و خواست هنری داشته اند، و مینمایند که در هنر آرایش و پیرایش و پدیدآوری نگاره‌ها و ریخت‌ها و انگاره‌های نو تاچه اندازه توانائی و زبردستی نشان داده اند .

آنچه بیش از اینها در خور اندیشه است اینست که : همه‌ی این سفالها که نگاره‌های دلپذیر دارند و هنرمندان، آنها را با آنهمه زبردستی ، که در آنها هویدا است ، آفریده اند ، برای داد و ستد بوده است ، و ازینرو روشن است که از پرارزشتترین نمونه‌های هنری آنها نباید باشند ، و سفالهای ساخته‌ی زبردست‌ترین هنرمندان ، که گاهی در این میان پیدا شده است ، چنان است که از دیده‌ی انگاره و ریخت و سادگی ، برآستی شکفت آورند .

با نگاه ساده‌ای باین شاهکارها، باسانی پی برده میشود که اینچنین شایستگی و توانائی برای هنرمندان يك کشور هرگز دست نمیدهد مگر با داشتن پیشینه‌ها و کوششهایی که سالیان دراز بر آنها گذشته باشد).

## پیکره های برجسته در گذشته دور

هنرمندان فلات ایران ، در گذشته‌ی دور تنها نقاشی نکرده اند و همچنانکه گاهی از پیکره های گلی و مفرغی جانوران و پرندگان و چارپایان و آدم ها چیزی گفته شد ، به پیکره سازی نیز پرداخته اند . ( از این فلات ، که مایه‌ی اینکار را بقراوانی داشته است ، شکفت بود اگر نمونه هائی از پیکره سازی در آن یافت نمیشد )

سرگرفتن این پیکره های نخاله ، رفته رفته زمینه‌ی پیکره سازی درست را بدست داد تا اینکه هنرمندان توانستند بر سینه‌ی کوهها پیکره ها ئی بسازند . پیکره های برجسته‌ی حورین شیخان و سرپل زاب و کل داوود و شوش و کوه رنگان از همین گونه کارها هستند که مانده اند .

با اینکه بررسی کنندگان چنین وانمود کرده اند که از زمان گذشته‌ی دور ایران در چند هزار سال پیش ، پیکره هائی که در خور گفتن و نمودن باشند بدست نیاورده اند ، با اینهمه ، با چنین سخنانی که خواهی نخواهی این پیکره ها را به چیزی نمیگیرند ، از آنها نمیتوان چشم پوشید ، زیرا این پیکره ها از دیده‌ی پیشه و هنر بسیار باارزشند ، و با اینکه اندکند ، برای بستگی دادن میان یادگارهای آن مردمی که در چند هزار سال پیشتر بر کاسه کوزه ها چیزها کشیده اند - و یادگارهای دیگرانی که پس از اینها مانده است نمونه های استواری هستند .

## پیکره‌ی برجسته‌ی شیخان

این پیکره در شیخکوه، نزدیک ده حورین و میدان، در



پیکره‌ی برجسته‌ی شیخان

جائیکه رود دیاله از بخش کردستان بیرون می‌رود ساخته شده است.

مردی را نشان می‌دهد که از روبرو ایستاده ، پا و چهره اش نیم‌رخ است . کلاهی نم‌دین بر سر دارد و به لبه‌ی پائین آن دستار باریکی بسته شده . و دو تکه دنباله‌ی آن در پشت سر مرد آویزان است . برگردنش کردن . بندی است که در جلو و روی سینه ، چیزی مانند آهن پاره‌ی گردبان بسته است . بالاتنه‌اش لخت است . از کمر بپائین تا سر زانو پوششی باو پیچیده و کمر بندی بر آن بسته و در میان آن نیز شمشیری کوتاه فروست . دست راستش که آویزان است ، بسوی تیردانی پراز تیر است . در دست چپش کمانی است . پای چپ را بر روی مردکی ، که چهره اش نیم‌رخ و تنش سه‌رخ است و دست راست خود را برای بخشایش خواستن بسوی کماندار بلند کرده ، گذارده است .

مردکی دیگر با چهره‌ی نیم‌رخ و تن سه‌رخ ، اندکی بالاتراز او ساخته شده که زانوی چپش بزمین نهاده است . این یکی هم دست راستش را برای بخشایش خواستن بسوی کماندار دراز کرده است . پشت سر این مرد نوشته‌ای هست . با اینکه این پیکره روی هم رفته دارای ریخت و اندازه‌های بایسته نیست با اینهمه ، از دو تن مردك آن ، افتادگی و بیچارگی ، که میرساند قرص بر آنها چیره شده است ، و از کماندار آن ، که پاهای کلفت و شانه‌های ستبر دارد و سروگردنی کشیده ، خود را بآنها مینمایاند ، فزونی و چیرگی بخوبی هویدا است . آنچه‌را در این پیکره بیشتر باید بدیده گرفت ، کار شایانی است که سازنده‌ی آن ، چه از راه رسم و چه آفرینندگی انجام داده است و آن : بزرگتر ساختن کماندار چیره و کوچکتر ساختن دو مردك است

پیکره های برجسته ی کوه باتیر

در برابر او « که با اینکار، به بهتر گویائی داستان ، توانائی بی اندازه داده است .»

پیکره های برجسته ی کوه باتیر «در سرپل زاب»

در این کوه « جائیکه بومیانش آنرا میانکل مینامند ، چهار پیکره ی برجسته ی باستانی هست که سه تای آن کهنه تر و یکیش در برابر آن سه تا ، تازه تر است و دیگری هم هست که از اشکانیان است و هر یک در جای خود شناسانده میشوند .

پیکره ی برجسته ی دو تن در پیشگاه مهر و ماه «سرپل زاب»

این پیکره ، باندازه ی یکمتر و سی سانتیمتر پهنا و بهمین اندازه درازا است . دو مرد را ایستاده نشان میدهد . یکمرد ، کمانی بدست چپ دارد و پای چپ را بر روی شکارش که بز کوهی است گذاشته است ، و در دست راستش چیزی مانند ریسمان کلفت دارد . چهره و پاهایش نیمرخ و تنش از رو برو است . مرد دیگر، که چهره و پاهایش نیمرخ و تنش سه رخ است رخت درازی پوشیده و کلاه نم دین تپه داری بر سر دارد ، و در دست راستش که بسوی شکارچی دراز است چو بدستی کوتاه سر کجی گرفته است .

در میانه و نزدیک بالای سر این دو تن ، مهر و تیغهی ماه ساخته اند . باد و باران و گذشت زمان ، این پیکره راه که بر سخت ترین

## پیکره ی برجسته ی دو تن در پیشگاه مهر و ماه

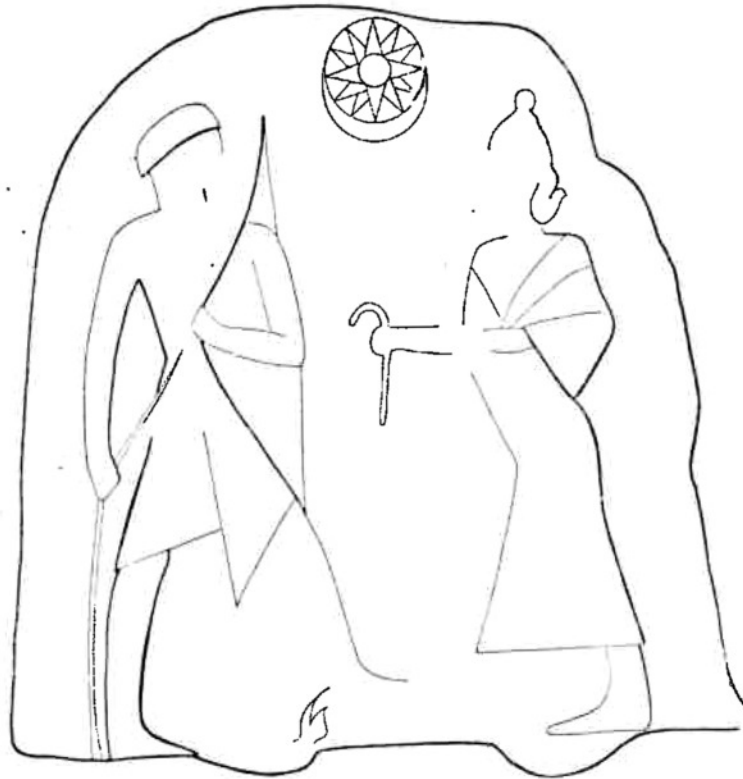
سنگها ساخته شده.  
است، چنان سائیده.  
است که شکفت آور.  
است: در برخی از جا-  
های آن کند گیهای.  
سائیده ی گود دیده.  
میشود، و جاهائی نیز  
هموارست و همزمینه.  
با کار شده است  
و چنان که نگاره ها از  
میان رفته است، با  
اینکه اکنون توده ای  
از برخی برآمدگیهای



پیکره ی برجسته ی دو تن در پیشگاه مهر و ماه

سنگ بجامانده و بسختی گردشی از نگاره ها و تکه هائی از تن ها را  
مینمایاند، از همه ی نمای آن، يك بزرگی و آزادگی و سنگینی دلپذیر دیده  
میشود. این پیکره، از باستانی ترین پیکره های سرپل زاب است و به  
نزدیک شش هزار و پانصد قاشش هزار سال پیش از این بستگی مییابد.

پیکره ی برجسته ی دوتن ، بی مهر و ماه



نگاره ی پیکره ی برجسته ی دوتن در پیشگاه مهر و ماه  
« این نگاره را نویسنده از روی خود پیکره ساخته است »

.....  
.....

پیکره ی برجسته ی دوتن ، بی مهر و ماه «سرپل زاب»

این پیکره ، دارای ۱۴۰ سانتیمتر پهنا و ۱۷۵ سانتیمتر درازا  
است : دوتن را نشان میدهد . یکی ایستاده پای چپش را بر روی

پیکره ی برجسته ی دو تن ، بی مهر و ماه

شکاری که بزکوهی است نهاده است . چهره و پاهایش نیمرخ و تنش از روبرو است . در دست راستش که آویزان است چیزی مانند ریسمان دارد ، و بادست چپش کمانی را گرفته در میانه ی سینه ی خود نگاه داشته است . بازوهایش لخت است و ماهیچه های تنش درست نمایانده شده است ، و تن او از کمر بیابین از رخت کوتاهی پوشیده است که تا بالای



نگاره ی پیکره ی برجسته ی دو تن ، بی مهر و ماه  
این نگاره را نویسنده از روی خود پیکره ساخته است ،

زانویش بیش نمیرسد، و گوشه ی دامن آن نیز در میانه ی پای چپ و راست مانند يك سه گوش آویزان است . يك كلاه نمدين بلندونوك

پیکره ی برجسته ی دو تن بی مهر و ماه

تیزمانند ، بر سردارد که به پس سرش خوابیده ، ولبه ی پائین آن  
بر روی پیشانی یکی دو تا خورده است . در چهره ی اینمرد ، تهریشی  
است که جای رویش بالای آن در گونه ، بایک نگاره ی تند و خشن  
نمایان است .

در روبرویش ، مردی دیگر که رخت درازی پوشیده ،  
ایستاده است . درازی رختش تا به هیچ پا میرسد . این رخت از  
کمر پائین به شش بخش شده است . چهره و پاهایش نیمرخ و تنش  
از روبرو است . دست چپش از آرنک تاشده و بر روی سینه نزدیک به  
زیر بغل راستش جا گرفته است . این دست را آستینش تا بهچ پوشانیده  
است ، و دست راستش بسوی مرد نخستین دراز است . آستین این دست  
تا بنزدیک آرنک آمده و در همینجا چین خوردگیهایی گرفته است ،  
کلاهی که بر سر اینمرد است ، مانند کلاه تپه دار مردی است که در  
پیکره ی نخستین است ، جز اینکه در اینجا آشکارتر است .

این پیکره ، بر روی سنگی چون سنگ پیکره ی نخستین ساخته  
شده است ، سائیدگی این یک ، کمترین نگاره ها نیز خود نما تر است ، و  
ریزه کاریهایی در این یکی بجا مانده است که بیشتر میتواند گمان  
بیننده را درباره ی چگونه بودن ریخت و انگاره ی آن بیدار کند .  
این پیکره ، کم و بیش همزمان با پیکره ی نخستین است .

## پیکره‌ی برجسته‌ی شکارچی دوپیشگاه مهر و ماه «سر بل زاب»

این پیکره، ۸۰ سانتیمتر درازا دارد. مردی را نشان می‌دهد که ایستاده است. کلاه، نم‌دین بر سر اوست. پای چپش را بر روی شکاری که بزکوهی است نهاده است. چهره و پا- هایش نیم‌رخ و تنش از روبرو است. دست چپش بر روی سینه‌ی او جادارد و دست راستش آویخته است.

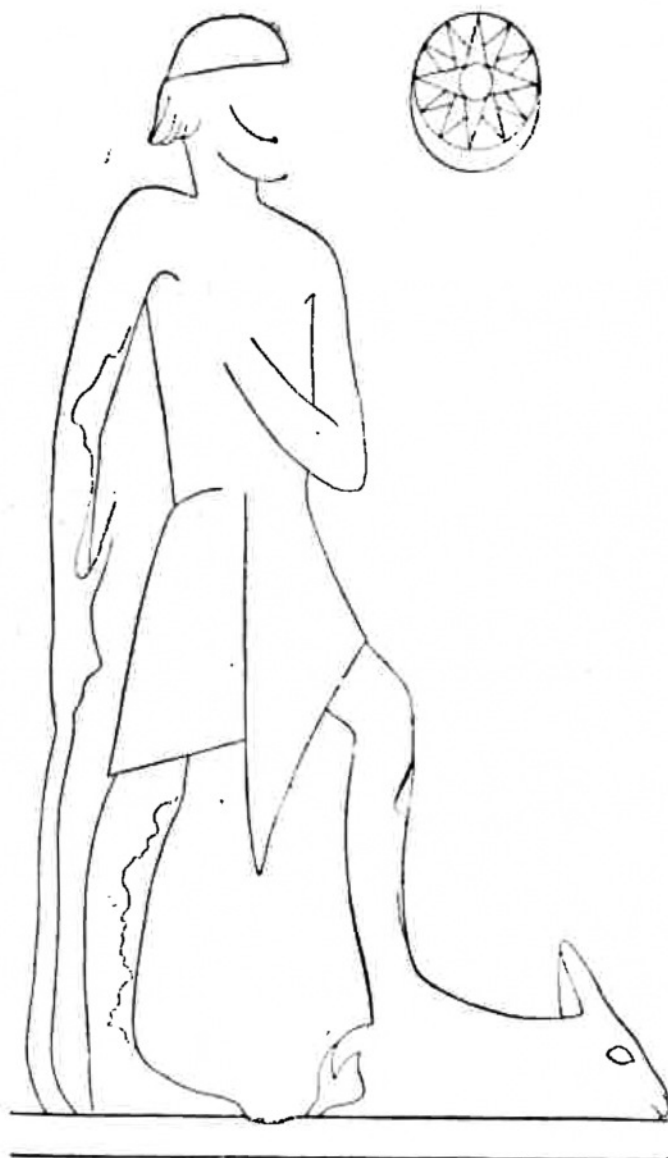


پیکره‌ی برجسته‌ی شکارچی  
در پیشگاه مهر و ماه

در روبرو و نزدیک به بالای سر این مرد، مهر و تیغ‌های ماه ساخته‌اند. مهر دارای دوازده پره است و همه در درون یک کرده جادارند، و دریائین و

روی این گرده، تیغ‌های ماه چنان ساخته شده که نگاره‌ی درونی آن بر پیرامون گرده جا گرفته است. برجستگی‌های این پیکره بیش از دو پیکره‌ی نخستین است مگر که مانند آنها سائیدگی دارد. و برخی جاهاى آن پاك شده است و برخی جاها نیز در برابر آفتاب سوزان چنان ترکیده است که گوئی بزودی از هم خواهد پاشید.

پیکره ی برجسته ی شکارچی در پیشگاه مهر و ماه.  
 در زیر این پیکره ، نوشته هائی نیز هست . این پیکره نیز



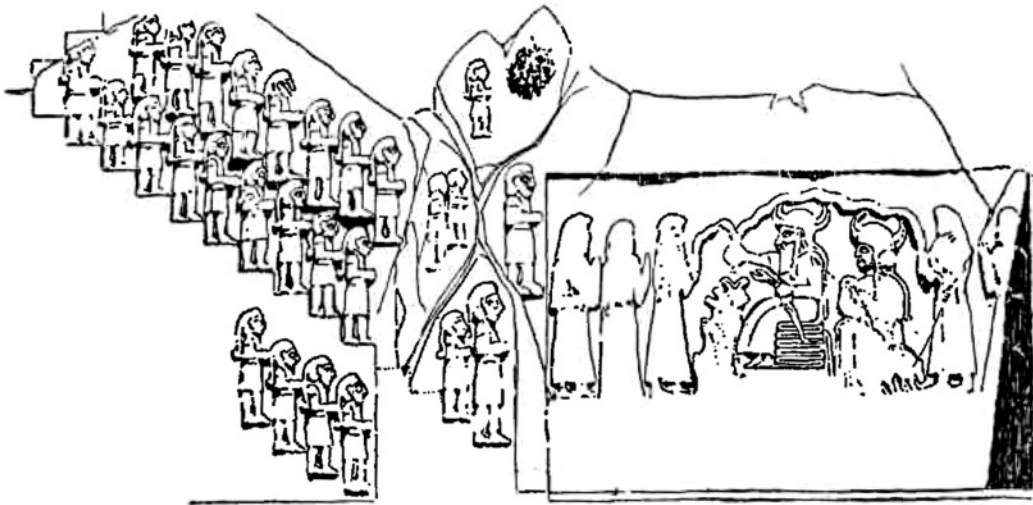
تکاره ی پیکره ی برجسته ی شکارچی در پیشگاه مهر و ماه  
 «این تکاره را نویسنده از روی خود پیکره ساخته است»

با اندك كم و بیشى با پیکره ی دومی همزمان میشود و رویهمرفته  
 در زمان، چندان از هم دور نیستند .

## پیکره‌ی برجسته‌ی کوه رنگان

پیکره ایست در پیرامون کازرون و بر روی تخته سنگ  
ستبری بر بالای کوه .

کسان فراوانی را در آن ساخته‌اند . دوتن در میان آنها زودتر  
از دیگران بچشم میخورد : یکی ، مردی است باریش دراز و بر روی



نگاره‌ی سر تاسری پیکره‌ی برجسته‌ی کوه رنگان

تشك‌نمدین تا شده ای به بلندی يك ساق پا ، نشسته است . رختی  
دراز تا به چ پا پوشیده و کلاهی از کله‌ی جانوری ، که در هر پهلو  
آن دوشاخ هست و پشت سر آن نیز پیوستی از پوست دراز همراه  
دارد ، بر سر اوست .

دست راستش بجلو دراز است و کوزه‌ای را بدست دارد که  
از میان آن چیزی مانند آب بدوسو بیرون زده است ، یکی بجلو و

پیکره ی برجسته ی گوه رنگان

دیگری به پشت واز بالای سرها ، وبدست چپ نیز ، مانند مارچیزی گرفته است .

دیگری ، زنی است . اوهم کلاهی چهار شاخ بر سردارد و رختی دراز پوشیده و بر نشیمن خودنشسته، آرنک هارا بروی زانویش نهاده است .



پیکره ی برجسته ی مرد چهار شاخ

در جلو و پشت سر  
این زن و مرد، همرا-  
هان و پیروان فراوانی  
را ساخته اند که همگی  
رختی دراز تا بمچ پا  
پوشیده اند و یکدست  
خود را نیز برای احترام  
بجلوی دهان برده اند.  
در پشت سر پیروانی که  
رو بروی مرد شاخدار  
ایستاده اند کسان  
فراوان دیگری را

ساخته اند که رختشان تا بنزدیک زانویشان میرسد، و کلاهی بر سردارند که پیوستگی از پوست بآن آویخته است و در این پیکره ، تن هارا نیز نیمرخ ساخته اند، و در پیش ، چنین نکرده بوده اند .  
این پیکره از روی روش کار، دست کم به پنج هزار سال پیش بستگی

پیکره ی برجسته ی کوه رنگان

پیدا میکند. برجستگی آن کم، و جنب و جوش و گردش نگاره ها و تنها  
غیز کم است. یکنواختی و خشکی داستان، یک نمای رسمی راه که گویا



پیکره ی برجسته ی زن چهار شاخ

برگذاری آئین کیشی آنان باشد، مینمایاند. چشمان این کسان، همه  
درشت و چهره ها زخم است و به خوزها و هیتی ها همانندی فراوانی  
دارند. ☆

---

☆ - از همانندی چهره های این پیکره با چهره های هیتی ها، و نیز

## پیکره‌های برجسته‌ی ایرانیان زمان پارسیان



در جائی بنام کل داوود  
 « نزدیک سرپل زاب ، بر همواری  
 کوهی ستبر و بلند که چون دیواری  
 راست بالا رفته است ، دخمه‌ای ساده  
 باریخت هندسی ساخته اند که در  
 اندازه‌ها، وسادگی، و کناره بندی،  
 همانندی بسیار نزدیکی بادخمه‌های  
 هخامنشیان دارد ، مگر اینکه  
 دخمه‌های هخامنشیان بسیار با  
 شکوه است و این ، بسیار ساده  
 است و کناره بندی‌هایی که در آنها  
 ریزه کاری شده باشد ندارد » این  
 دخمه بشیوه‌ی دخمه‌های پارسیان  
 ساخته شده است .

نگاره‌ی پیکره‌ی برجسته‌ی  
 دخمه‌ی کل داوود نزدیک  
 سرپل زاب « کار پارسیان ،  
 » این نگاره را نویسنده از  
 روی خود پیکره ساخته است .

در پائین دهانه‌ی این دخمه ،  
 پیکره‌ای باندازه یکمتر و نیم  
 در یکمتر درازا و پهنا هست که  
 نیز پارسی بودن پیکره و دخمه

## بیکره‌های برجسته‌ی ایرانیان زمان پارسیان

هر دور امیرساند : مردی را نشان میدهد که چهره و تن و پاهایش نیم‌رخ است و رختی دراز تا به چپا پوشیده چوبی در دست چپ دارد و دست راست را بسوی بالای این چوب برده است . کلاه‌ی مانند گوش کلاه

بر سر نهاده و گوشه‌های آن

گوئی در زیر چانه نزدیک

کلو گاه گره خورده است

و این کلاه دنباله ای دارد

که به پشت و روی گرده‌ی این

مرد افتاده است، و بالای کلاه

که نوک تیز است بر روی کلاه اش

از پس به پیش تا شده ، در

بالای پیشانی چون آفتابگیر

نوک قیزی شده است .

چشمان این مرد درشت

است و ریش کوتاهی دارد که

جای رویش بالائی ریشش

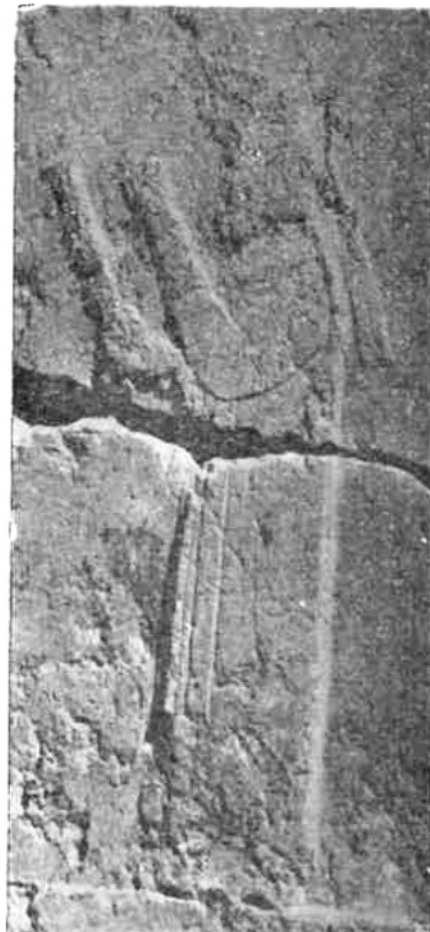
روی گونه دارای نگاره‌ی

خشن و خودنماست .

این بیکره روی هم رفته

نخاله ساخته شده است .

نگاره‌ها کشیده و ساده و



بیکره‌ی برجسته‌ی فراتادارا

در تخت جمشید ، کار پارسیان ،

پیکره های برجسته ای ایرانیان زمان پارسیان



پیکره های برجسته ای فراتا دارا  
در تخت جمشید، کار پارسیان،

بی ریزه کاری است و چون با  
پیکره های سرپل زاب و جنوب  
سنجیده شود، بی چون و چرا به  
شیوه ی کار جنوبیها بستگی  
می یابد.

در پیرامون تخت جمشید  
نیز پرستشگاهی هست بنام فراتا  
دارا که دو پیکره ی برجسته چون  
پیکره ی کل داوود دارد و همین  
کس را با همان ویژه گیهای خود  
نشان میدهد مدر اینکه بر روی  
آستین پیکره های فراتا دارا  
چین خوردگیهای نموده شده،  
و رویهمرفته ریزه کاریهای در  
آنها شده که در این یکی نشده  
است.



کار هخامنشیان

## هنرمندی ایرانیان زمان هخامنشیان

تا این زمان ، هنرمردم فلات ایران باروشی که پا بندیهائی داشت پیش میرفت و گویائی آن تاها ما نجا بود که بگزارش پیش آمد- های بزرگ بس میکرد و بنمایش خواست های دیگر نمی پرداخت. با بمیان آمدن دگر گونیهای تازه ای که از چند سده پیش زمینه گرفته و پیش آمده بود، اندیشه ها و خواست ها دامنه یافت و هنرمندان در یک جهان هنری دامنه دارتری دست بکار پیش بردن خواست ها شدند

## هنرمندی ایرانیان زمان هخامنشیان



کار هخامنشیان

و سالیان درازی در راه  
بهبودی و بهتر گویائی این  
پیشه کوشیدند تا توانستند  
نمونه‌های هنری با ارزشتر  
و شیواتری پدید آورند.

مانده‌های هخامنشیان

گواه روشن این کوشش و کوشش

هنری آنهاست و نشان میدهند که این یادگارها میباید با گذشت زمانه‌ها  
و بردباریها و هوشگماریهها و کوشش  
های پیوسته‌ی هنری پدید آمده  
باشند، و نشان میدهند که جهان  
هنری زمان هخامنشیان تنها جهانی  
بوده است که بکمک آن هنرمندان  
توانسته اند نمونه‌های هنری خود



کار هخامنشیان

راچنان نشان



کار هخامنشیان

بدهند که روشن و آسان نما باشد، و در آن،  
سادگی همراه با ریزه کاریهای به اندازه و  
توانائی و سنگینائی و شکوه نیز خود نمائی  
کند، و پیدا است که بی بودن زمینه و پیشینه‌ی  
هنری دامنه دار هرگز چنین پختگی‌ای برای

هنرمندی ایرانیان زمان هخامنشیان

این زمان پیش نمی آمد « چون برای هر مردمی يك چنین پیشرفت ،  
زمانی دست میدهد که دارای پیشنیه‌ی هنری بایسته باشند » .



کار هخامنشیان

## پیکره‌ی برجسته‌ی کوروش

از بزرگترین نمونه‌های آغاززمان هخامنشیان، پیکره‌ی برجسته‌ی مرد بالدار پارسی‌گدر پارسی است. مرد بلند بالائی را روی یک پارچه سنگ ساخته‌اند که چهار بال دارد. چهره و تن و پاهایش تیمرخ است. کلاهی چرمین بر سر او است.



پیکره‌ی برجسته‌ی کوروش

و بالای کلاهش آرایش شکفت آوری دارد. رخت درازی تا بجه پا

## بیکره ی برجسته ی کوروش

پوشیده است ، وابهی رختش «جائی که برویهم می آید» ، نیز گرداگرد پائین دامنش کناره ای با آرایش گلهای هشت پر دارد و بیرون کناره ها نیز چون ریشه هائی قلابدوزی شده است . پیش آمدهای گوناگون ویرانی فراوانی بآن رسانیده و چنان شده است که بیشتر جاهای آن یا پاک از میان رفته ، یا شکسته ، یا کوفتگی بآن رسیده خرد و هموارش کرده است . با اینهمه ، میتوان ریخت درست و نخستین آنرا از روی نگاره هائی که در زیر همین ویرانیها ، رو رفته و نمایان است شناخت :

بر لبه ی پائین کلاه «که روی پیشانی است» ، زمینه ی موهای پیچدار است . هست که بنکاره های پایه کار آن کوفتگی رسیده و پوسته های نازکی از آنها نیز کنده شده است .

ابرو و چشم جوری کوفته شده است که در نخستین نگاه با پیشانی و گونه و گیجگاه همزینه دیده میشود ولی با اندکی هوشگماری ، نگاره های پایه کار چشم و ابرو پیدا میشوند و روشن میشود که ، ابرو کمائی، و چشم از روبرو و بادامی است و دو گوشه ی چشم نیز آشکارا است .

لاله ی گوش و برآمدگیهای آن کوفته شده و با گیجگاه همزینه است ، تنها ، فرورفتگیها و جای سوراخ گوش است که آشکار است ، و جای کوبیدگی برجستگیمسای گوش نیز ریخت لاله ی گوش را مینمایانند .

در جلوی گوش ، موهای پیچدار آراسته با نگاره های نمایان



ننگاره ی پیکره ی برجسته ی کوروش  
« این نگاره را نویسنده از روی خودپیکره ساخته است »

بیکره ی برجسته ی کوروش

پیدا است و سرپیچ موها که گردش داشته کوفته شده است .  
برروی چهره ، گردش موهای پیچدار ریش آشکار است .  
آنچه بیش از همه باید در این چهره بدیده گرفت نیمرخ آنست  
که در یک نگاه ، رویهمرفته یک بینی گنده و چانه ای تورفته  
خود نمائی میکند که با هوشگماری و باریک بینی بیشتری چنین  
نخواهد بود ، زیرا در میانه ی دوزمینه ، که یکی زمینیه کوفته ی  
بینی و دیگری زمینیه بیرونی است و پوسته های نازکی از آن نیز  
کنده شده است ، پایه کار نگاره ای که نیمرخ بینی ی با اندازه  
و خوش ریختی را میسازد بخوبی نمایان است ، و ازینرو نیمرخ  
چهره جز آن میشود که بدیده می آمد ، و پیشانی بایک تورفتگی دلپذیر  
و بینی با درازی باندازه و برآمدگی خوش آیندی بیائین سرازیر  
شده به پشت لب و لبهامی پیوندد و بچانه ای که اندک تورفتگی دارد  
و پائینش نیز کمی بجلو آمده است پایان می پذیرد ، و این نیمرخ  
با آن ، که در نخستین نگاه بچشم خورده و بدرستی دیده نشده بوده  
بسیار تفاوت دارد .

بر پشت لب ، برآمدگی کوفته ای هست که میشود گفت جای سبیل  
است . انگشتان دست راست ، بلند و کشیده است . برآمدگی کوفته ای بر  
پشت مچ دست نمایان است که میرساند این برآمدگی میباید از مچ بندی  
بوده باشد .

انگشتان دست چپ ، به توی کف دست بهم آمده است و برآمدگی  
کوفته ای نیز بر روی انگشتان هست که جای شست را مینمایاند و میرساند

پیکره ی برجسته ی کوروش

که شست بر روی انگشتان آمده است و مانند اینست که این دست چیزی را بچنگ دارد ، و نیز با هوشگماری بیشتری جای کوبیدگی انگشتان کوچک دست و نگاره ی میان آندو پیدا میشود .

در زیر کف این دست ، بدرازی يك بند انگشت دنباله ی کوتاهی هست ، و در بالای انگشتان کودی ها و برآمدگیهای شکسته ای هست که از میان آن ، نیمه ریختی از گل نیلوفر آبی « لوتوس » ، که دنباله ی آن از زیر کف دست نمایان است پیدا است .

برمیچ این دست نیز ، برآمدگی میچ بند کوفته و شکسته ای دیده میشود .

بنزدیک آرنج و اندکی بالاتر بر روی بازو ، کوفتگی و شکستگی هست و پوسته هائی از آن چنان کنده شده است که هیچ نمیشود گمان کم و بیش رسائی داشت بر اینکه آیا برجای آستین هم یرا قدوزیهائی چون جلوی دامن رخت بوده است یا نه . \*

---

\* - درباره ی این پیکره که چیست و از کیست ، اندیشه و رای گوناگون هست ، و در این میان ، رای ابوالکلام آزاد درست است که در یکی از نوشته های خود بنام « ذوالقرنین یا کوروش کبیر » باز مینه ها و برگه - هائی پذیرفتنی گفته است که : « این پیکره از ذوالقرنین یا عقاب شرق است ، و ذوالقرنین یا عقاب شرق نیز همان کوروش کبیر است ، و ( بگمانم که کوروش

پیکره ی برجسته ی کوروش

نیز همان فریدون باشد که بدستیاری گاو ه ی آهنگر ، ضحاک



پیکره ی برجسته ی دیگری از کوروش که در بابل ساخته شده است ولی خاورشناسان  
میگویند که : پیکره ی برجسته ی آنور نازیر پال است

« یا از ی دهاک یا آستیاك ، مادی را از میان برداشت » در نوشته ها  
نیز گزارش چگونگی زندگانی کوروش و فریدون یکی است ، (   
و اینکه : پیکره ی کوروش یا ذوالقرنین یا فریدون به چه زمانی  
بستگی می یابد ؟ اگر بنوشته ی « تقویم و تاریخ در ایران ، که در این باره  
سخنی دارد ، نگاهی بشود دریافت میشود که ، این پیکره باید بنزدیک

بیسکره ی برجسته ی کوروش



بیسکره ی برجسته ی کوروش  
که در لرستان روی مفرغ  
چون عقاب ساخته شده است

پیش آمده است، زائیده شده است.  
پس اگر زمان زایمان  
دوسور از زمان توفان  
جمشید کم شود سالهائی که  
از زمان کوروش تا زمان  
ما گذشته بدست می آید، و

۳۴۵۰ سال پیش از این بستگی داشته  
باشد، زیرا در آنجا نوشته است که:  
دوسور یا دوشاخ که همان ذوالقرنین است،  
در ۲۹۷۳ توفان جمشید که آغاز یکی از  
بزرگترین زمانهای جهان است و در ۶۴۳۴ سال  
پیش از زمان ما، و یا در ۴۴۸۲ سال پیش از میلاد



بیسکره ی برجسته ی کوروش که در بابل چون  
عقاب ساخته شده است ولی خاور شناسان  
میکویند که آنورنازیر پال است

## پیکره ی برجسته ی کوروش

آن ۱۵۰۹ سال پیش از میلاد یا ۳۴۶۱ سال تا بزمان ماست ، و این زمان ، با آنچه خاورشناسان داده اند و از ۵۵۹ سال پیش از میلاد دورتر نرفته اند ، ۹۵۰ سال کم دارد . با این گزارش ، چون میشود این پیکره را پس از کوروش یا زمان خود او ساخته باشند باری با آنکه پس و پیشی زمان آن بنزدیک ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد بستگی مییابد ،

## پیکره ی برجسته ی آدم ماهی

بازمانده ای از این پیکره روی چند پاره سنگ در پارک ساغرد بدست آمده است : مردی را از کمر بیائین نشان میدهد که رختی تا روی زانو پوشیده و پوست یک ماهی بزرگ بر رویش کشیده است ، دم ماهی تا میچ پای راست او را که در پشت پای چپ جا دارد پوشانیده و پای چپش از سر زانو لخت است . در پشت سر این مرد ، نیزه ای هست و پس از آن پاهای ورزویی ساخته شده است .  
در ساده سازی و پاک تراشی و نیز ریزه کاری ، برخی جاهای تن



پیکره ی برجسته ی آدم ماهی - کار هخامنشیان

این گاو نرد بویژه آنجاها که موهای انبوه دارد و همه اش را پیچ پیچ ساخته اند ، چنان ز بردستی آسان نمائی نشان داده اند که شگفت آور است .

## پیکره‌ی برجسته‌ی بیستون

بر روی دیواره و پرتگاه بلندی  
در بیستون، پیکره‌ی داریوش بزرگ و  
دوازده تن را در یک رچ ساخته‌اند. داریوش  
به اندازه‌ی اندام یک آدم میانه‌بالا ساخته  
شده و آن‌های دیگر کوچکترند. در  
بالای همه، پیکره‌ی فروهر است که با  
بال‌های گشاده ایستاده است.



کار هخامنشیان

داریوش رخت دامن‌دار آستین گشاد پوشیده، پای چپ خود را بر



پیکره‌ی برجسته‌ی بیستون - کار ایران‌یان زمان هخامنشیان

روی مردی، که به پشت روی زمین افتاده و دست‌ها را برای بخشایش

بیکره ی برجسته ی بیستون

خواستن بالا گرفته، نهاده است. پشت سرداریوش، یک کماندار،  
و پشت سراو یک نیزه دار ایستاده و هر دو، رخت دامن دار آستین گشاد  
پوشیده اند. روبروی داریوش و پس از مردی که زیر پایش افتاده  
است، ۹ تن را پشت سرهم ساخته اند که دستهایشان را در پشت نزدیک  
بکمرشان بسته و گردنشان را نیز باریسمان در بند کرده اند. همه ی  
آنها رختهای کوتاه، که اندازه و ریخت آنها باهم اندکی دگرگونی  
دارد، پوشیده اند. رخت و ریختشان نشان میدهد که هر یک میباید  
از جایی بوده باشند. بالای سر هر یک نوشته هائی هست که گزارش  
چگونگی گرفتاری و جای زندگانی آنهاست، و داریوش، خود  
یکایک آنها را از کسی که زیر پایش افتاده تا نهمین کس می شناساند،  
و چنانکه «نبشته های پارسی کهنه، مینماید، چنین نوشته است :  
این گوماته مغ دروغید، چنین گفت، من ام بردیه بور کوزش  
من ام شاه .

این آترینه دروغید، چنین گفت، من ام شاه در خوزستان .

این نیدینتوبل دروغید چنن گفت، من ام بخت النصر بور نبونعید  
من ام شاه در بابل .

این فراورتشی دروغید، چنین گفت، من ام خشثریته از خاندان  
اوو خشتره، من ام شاه در ماد .

این هر قیه دروغید، چنین گفت، من ام آهنیش، شاه در خوزستان .

این چیتره تخمه دروغید، چنین گفت، من ام شاه در اسگرته از خاندان  
اوو خشتره .

## پیکره ی برجسته ی بیستون

این وه یزداته دروغید ، چنین گفتم ، من بردیهام ، پورکوروش ، منامشاه .  
این ارخه دروغید ، چنین گفتم ، منام بخت النصر ، پورنبوعید ، منام  
شاه در بابل .

این فراده دروغید ، چنین گفتم ، منام شاه در مرو .  
این ( است ) سکونجه سکه .

.....



کار ایرانیان زمان هخامنشیان

و نیز داریوش چگونگی جنگیدن با آنها را بشیوائی گزارش  
میدهد . یکی از این گزارش ها که در باره ی جنگیدن بانیدینتوبل  
است ، از راهی روشن میکند که داریوش بزرگ در نزدیک به  
یازده سده پیش از میلاد میزیسته است نه در آن زمان که خاورشناسان

پیکره ی برجسته ی بیستون

نوشته اند . از روی نبشته های پارسی کهنه ، آن گزارش چنین است :

« ۱۸ - گوید داریوش شاه ، سپس من بسوی نیدینتوبل که خود را بخت النصر گفتم بیابل رفتم . سپاه نیدینتوبل دجله را میداشت . آنجا ایست کرده نیز آنرا کشتی ها بود . پس من سپاه را برمشکها افکندم ، برخی را با شتر سوار کردم ، دیگران را براسب پیش روی کردم . اهورمزدایم پستی آورد . بخواست اهورمزدا دجله را برگزیدیم . در آنجا من سپاه نیدینتوبل را بسی بشکستم . آتریادیه ماه را ، ۲۶ روز گذشته بود که ایشان جنگ کردیم .

« ۱۹ - گوید داریوش شاه ، سپس من به بابل رفتم . بیابل هنوز در نیامده بودم . در شهری ز آزانه نام برفرات ، آنجا ی نیدینتوبل که خود را بخت النصر گفتم با سپاهی نردمن بجنکیدن آمد . سپس جنگ کردیم . اهورمزدایم پستی آورده بخواست اهورمزدا سپاه نیدینتوبل را بسی بشکستم . برخی بآب گریختند ، آب آنها را برد . آناهکه ماه رادوروز گذشته بود که ایشان جنگ کردیم .

اینک ، چون در میان یادگار های وابسته به بابل و آثور نگاهی بشود ، پیکره ی برجسته ای دیده میشود که رودخانه ی خروشان را نشان میدهد : سه تن را در آن ساخته اند که دو تای آنان بر روی خیکی افتاده اند و شناکنان از یک کناره ی رود بسوی کناره ی دیگرش که دژی دارد پیش میروند . در میان دژ کسانی هستند که دست به نیایش برداشته اند ، و برکناره ای که روبروی دژ است دو کماندار ساخته اند که بسوی شناگران تیر اندازی میکنند .

## پیکره ی برجسته ی بیستون

(هال در کتاب خود بنام «پیکره های بابل و آثور در موزه ی بریتانیا» می نویسد که این پیکره آثور نازیرپال را نشان میدهد که با یکی از دشمنان خود میجنگد ، در برابر نوشته ی دشمن ، نشانه ی پرسش ؛ گذارده است و از این راه میرساند که خود ، این دشمن را نمی شناسد ، و نیز نوشته است که کدام آثور نازیرپال است که میجنگد) .



پیکره ی برجسته ای که خاور شناسان گمان دارند جنگ آثور نازیر پال را مینمایاند

.....  
پیکره ی دیگری نیز هست که آنرا به آثور ایزیرپال بستگی میدهند : در آنجا نیز سپاهیان بر روی خیک ها افتاده ، شناکنان از رودخانه ی خروشان میگذرند .

از روی پیشینه های که بیشتر خاور شناسان داده و بارها ، خود در جاهائی ریخت مردم گوناگون باستانی را شناسانده اند ، سپاهیان

### پیکره ی برجسته ی بیسیون

این دو پیکره، خوزها و سکه‌ها هستند که داریوش بزرگ از اینها سپاه داشته و همیشه از اینها نام برده و یاد کرده است.

این زمینه‌ها بناچار اندیشه را با آنجا میکشاند که داستان این دو پیکره با گزارش داریوش بزرگ درباره ی جنگ با نیدینتوبل یکی است، و گزارشی چنین که گذران جنگ و چگونگی پیشروی را باین روشنی برساند، از پادشاهان یادست نشانندگان بین النهرین هرگز بدست نیامده است.

اینک، گزارش داریوش با داستان این دو پیکره یکی است و دشمن آثورنازیرپال نیز شناخته نیست ازینرو میشود پذیرفت که داستان این پیکره‌ها داستان جنگ آثورنازیرپال و داریوش بزرگ است، و برای پذیرفتن، زمینه و برگه‌ای که استوار باشد نیست، و ناگزیر باید باین پرداخت که همزمانی این دو پادشاه، زمان داریوش را بکجامیرساند:



پیکره ی برجسته‌ای که خاورشناسان گمان دارند جنگ آثورنازیرپال را مینمایاند

## پیکره ی برجسته ی بیستون



پیکره ی برجسته ی جنگجویانی که خاور شناس  
مارسل دیولافوآ آنها را شوشی می شناساند

در برخی نوشته ها «مانند بریتانیک ولاروس بزرگ، زمان  
آثورنا زیرپال، بنزدیک ۱۰۴۷ سال پیش از میلاد داده شده است،  
و بنابراین، چون داریوش از روی پیکره هائی که زمینه ی گفتگو  
بود «ونیز نوشته ی بیستون» میباید با آثورنا زیرپال جنگیده باشد

بیکره ی برجسته ی بیستون

اینست که ، داریوش بزرگ با او همزمان میشود ، و ازینرو نه تنها پذیرفتنی نیست که داریوش پس از این زمانها زیسته باشد بلکه زمینه ی دیگری هست که نوشته هائی از « تقویم و تاریخ در ایران » بدست میدهد و میرساند که او از چندی پیش از این نیز بوده است ، و اینست :

( دیوجنس لرتیوس Diogenes laertius « قرن دوم یا سوم پیش از میلاد ، از هرمودرس Hermodorus « قرن سوم پیش از میلاد ، که از پیروان افلاطون بوده نقل میکند که عصر زردشت پنجاه و دو سال پیش از جنگهای قروا بوده و همچنین از خنثس لیدیائی Xanthus of Lydia « قرن پنجم پیش از میلاد ، نقل کرده که زردشت شش هزار سال و در برخی نسخه های خطی دیگر از همین کتاب شصت سال پیش از اکزرسس میزیسته است .

.....

تا آنجائی که تحقیق کرده ایم همه این ارقام که در روایات کلاسیک از قول ارسطو و ..... آمده در اصل درست بوده است ولی نه به این صورتی که ذکر شده و لهذا بایستی که این روایات قبل از جا بجا کردن اعداد به صورت ذیل بوده باشد : « زردشت در هزاره ششم آدم شش هزار ماه که عبارت از پانصد سال باشد پیش از جنگهای قروا میزیسته است » (

.....

اکزرسس ، خشیارشا است ، و جنگهای قروا نیز که میان یونانیها و مردم کاپادوکیه رخ داده زمانش دوازده سده پیش از هیلاد بوده است .

## پیکره ی برجسته ی بیستون

بنابراین ، اگر بر ۱۲ سده ی جنگ تروآ پانصد سال افزوده شود ، زمان زردشت را که ۱۷ سده پیش از میلاد میشود ، بدست میدهد ، و اگر ششصد سال ، که گفته شد زردشت پیش از خشیارشا میزیسته ، از ۱۷ سده ی زردشت کم شود ، زمان خشیارشا را که ۱۱ سده پیش از میلاد میشود بیرون میدهد .

و چون خشیارشا پسر داریوش بزرگ بوده است ازینرو داریوش میباید در میانه ی سده ی ۱۱ پیش از میلاد و باخشیارشا زیسته باشد .

پس ، این زمان نیز ، يك نزدیکی با زمانی که از راه نوشته ی بیستون و پیکره هائی که نموده شد نشان میدهد و ایندو میسرسانند که داریوش جز در میانه و نزدیک باین زمانه ای که گفته شد نزیسته است .

.....  
.....  
برداشت کار و ساختمان پیکره ی بیستون ، رویه مرفته ساده ، رسمی و خشک است . در برابر ، نگاره های کشیده و اندازه های بجا دارد . بیشتر ریزه کاریهای آن ، تنها روی موهای داریوش است ، و برای بهتر نمودن آن ، بردباری و استادی شایسته ای نشان داده اند . موی ریش را از جای ریش مو در کونه ، تا پائینش چند جور پیچدگی داده اند . موی سر ، از جلو بر روی پیشانی پیچ پیچ است و در پشت سر نیز پس از آنکه بسادگی تا پشت گردن پائین می آید در پایان ، پیچش میگیرد .

پیکره ی برجسته ی بیستون



پیکره ی برجسته ی چهره ی داریوش در بیستون

روی سر داریوش تاج بی گپه ی گردکوتاهی هست که بالایش  
مانند پلکان دوسویه ، دندانان داراست . این سروریش ، رویهمرفته  
گیرا است وبسیار خوش آیند ساخته شده است .



کار هخامنشیان

## پیکره‌ی برجسته‌ی داریوش و خشیارشا

این پیکره از نمونه‌های بسیار گیرای هنری زمان هخامنشیان در تخت جمشید است. ۹ نفر را نشان می‌دهد که همگی چهره و تن و پاهایشان نیم‌رخ ساخته شده است:

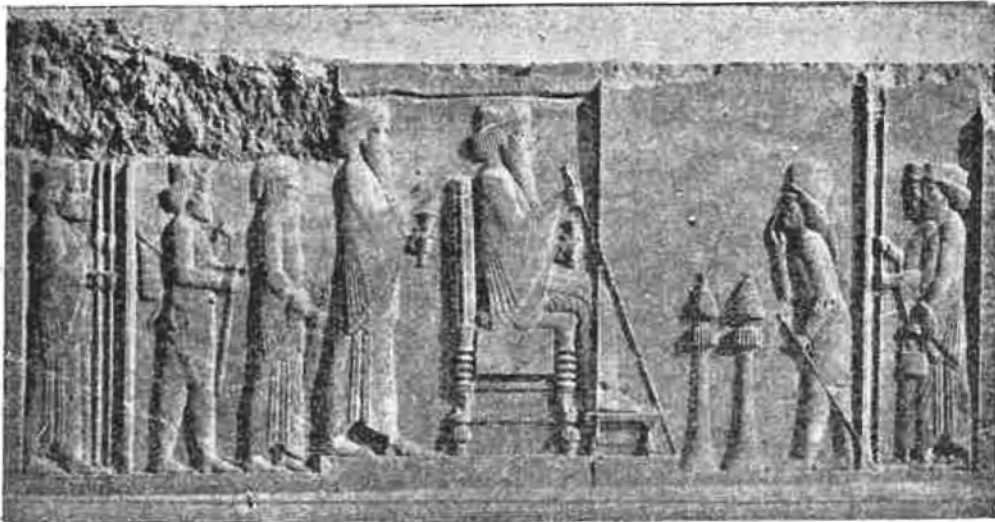
داریوش روی تخت شاهی نشسته، رخت دامن دارآستین‌گشادی پوشیده است. بدست راست چو بدست بلندی گرفته ته آنرا پیش پای خود بزمین نهاده است، و بدست چپ گلی دارد. در پیش روی اوسه تن و پشت سر او پنج‌تن را ساخته‌اند. و می‌گویند کسی که پشت سر او ایستاده خشیارشا است.

خشیارشا، رخت دامن دارآستین‌گشاد پوشیده، گلی بدست چپ دارد، و دست راست را بجلو دراز کرده است.

پشت سر خشیارشا، چهارتن ایستاده‌اند. یکی از آنها مانند داریوش و خشیارشا رخت دامن دارآستین‌گشاد پوشیده است. کلاه‌ی بر سر دارد که می‌گویند مانند کلاه ایرانیان باستانی است. دست‌ها را

پیکره ی برجسته ی داریوش و خشایارشا:

در جلو برویهم نهاده، و چیزی مانند روپاکن بدست راست گرفته است. پشت سر او مردی ایستاده است که چندابزار رزم بدستهایش هست. رخت او شلواری بلند و پیراهنی تابزانو است. کتاره ای.



پیکره ی برجسته ی داریوش و خشایارشا

از کمر بندش آویخته است که بر روی نیام آن هنرمندی بیمانندی بکار برده اند. این کتاره از زیباترین و شگفت آورترین نمونه های هنری هخامنشیان و از بزرگترین شاهکارهای جهان است و بر بالای رویه ی این نیام، پیکره ی دوجانور داستانی است، و در درازای آن ۹ بزکوهی را پشت سرهم ساخته اند. همه ی آنها در یکرج روی دوپای خود که پس و پیش نهاده اند ایستاده سرها را به پشت گردانیده اند، و دستهایشان را نیز پس و پیش



پیسکره ی برجسته‌ی کناره‌ای  
که در باره‌اش سخن رفت

پیکره ی برجسته ی داریوش و خشایارشا

کرده هر يك بر پشت دیگری گذاشته است : پائین این پیام را هم مانند سربك گاو درآورده اند .

پس از اینمرد ، دوتن از سربازان امرتات یا جاویدان ، که رخت دامن دار آستین گشاد پوشیده اند ، نیزه بدست ایستاده اند . در جلوی داریوش دو بخوردان پایه بلند هست و پس از آنها مردی اندک خم شده ایستاده است . دست راستش را برای احترام به پیش دهان برده و در دست چپش نیز چوبدستی گرفته است . رختش ، شلوار بلند و پیراهنی تابزانو است .

پس از اینمرد ، دومرد دیگر بارخت دامن دار آستین گشاد چون سربازان جاویدان ایستاده اند . یکی نیزه بدست دارد و دیگری دستها را در جلو برویهم نهاده ، و بدست چپش چیزی که باید مهر باشد گرفته است .

.....  
نکاره ها و اندازه های این پیکره بسیار بجا ، و سادگی و پاکتراشی آن بی اندازه خوش آیند است ، و چنانکه نموده شد در ریزه کاری برخی چیزها و جاها ، مانند کتاره و موی سر و ریش و دستها ، استادی ای نشان داده اند که بیننده را ناگزیر بشگفتی و شیفتگی و امیدارند .

## پیکره های برجسته ی کاشی شوش از زمان هخامنشی

دوکناره ی رنگارنگ از آجرروکش داره کاشی ، که بنام  
کناره ی شیران و سربازان جاویدان شناخته شده اند ، بایک پیکره ی

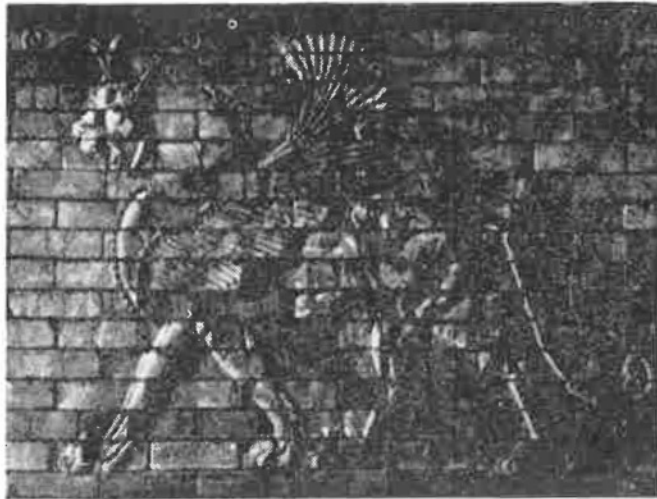


پیکره ی برجسته ی دوتن از سربازان جاویدان شوش

برجسته ی کاشی دیگری که جانوری داستانی را نشان میدهد ، از  
شوش بدست آورده اند :

پیکره های برجسته ی کاشی شوش

کناره ی رنگارنگ کاشی شیران ، بانگاره های سه گوش و گل نیلوفر آبی آرایش شده است ، و شیران که تن و پوز نیمرخ دارند و ماهیچه های تنشان پیچیده و برآمده است باستواری و آراستگی و دهان باز در کام برداشتن اند . سر بازان جاویدان ، راست ایستاده چهره و تن و پاهایشان نیمرخ است . نیزه های خود را با هر دو دست گرفته اند . کمانی بر روی شانه ی هر یک افکنده است و تیرکشی بر پشت آنهاست . مو های سرشان پیچ پیچ است و با بند های بافته ای بر روی پیشانی شان بسته شده است . رخت دامن دار آستین گشادی که ننگاره هائی دارد پوشیده اند و کناره های رختشان نیز دارای رنگ های گوناگون و پرکار است . گوشواره ها و دست بند های زرین دارند ، و نیزه ی زرینشان که گلوله ی گردی به تهشان کار گذاشته شده ،



پیکره ی برجسته ی جانور داستانی شوش

نوشته ی گلی شوش

بر روی پای جلوئی شان نهاده شده است . کفش ایشان چرمی و زرد رنگ و بندی است . رنگ چهره ی سربازان از سفید تا به تیرگی ی نزدیک بسپاه است .

پیکره ی برجسته ی سومی هم که رنگارنگ است ، جانوری را نشان میدهد که مانند پرندگان بال دارد ، و مانند بزها دارای شاخ است ، و سرودست آنها مانند شیران است و پاهایش مانند چنگال پرندگان بزرگ و داستانی است . رنگ روی مرفقه ی زمینه ی این کاشی ، زرد و قهوه ای و سبز است . \*

---

\* - نوشته اند که در شوش يك نوشته ی گلی نیزه مانند سی هزار نوشته های گلی تخت جمشید ، یافته اند که داریوش بزرگ در آن گزارش چگونگی ساختن کاخ باشکوه شوش را داده است :

این نوشته ، روی زمینه هائی که خواهد آمد ، نباید از داریوش باشد ، اگر از او باشد برآستی که جای خورسندی است ، زیرا چنین نوشته هائی ، از روی گذشته های تاریک این سرزمین پرده برمیدارند و اندیشه های گوناگون و نادرست را برآستی میآورند . در گزارشهای باستان شناسی چنین نوشته شده است :

« ترجمه قسمتی از متن پارسی کتیبه گلی داریوش مربوط به کاخ این شهریار در شوش که در ویرانه های آنجا بدست آمده است ،

نوشته ی گلی شوش

••• من دوشوش کاخی ساختم - تزیینات آنرا از جاهای دور آوردند.

زمین را تا آنجا که بفاک سفت برسد کردند . پس از آنکه زمین کنده و شن بقدر کافی فرا آورده شد شالوده بنا در یک قسمت به بلندی چهل بازو (درازای بازو) و در قسمت دیگر به بلندی بیست بازو از شن انباشته گشت و بروی این دن بنیاد کاخ نهاده شد .  
«گودبرداری زمین و انباشتن شن و قالب زدن خشت را مردم بابل انجام دادند .  
چوبهای سدر (قسمی درخت سرو بلند و قطور که درخت ارزهم میگویند) که در اینجا بکار رفته از کوهستان اپنان آمده مردم آشور آنها را تا بابل و مردم بابل و کرسا و جزیره ایونی آنها را تا سرزمین شوش آوردند. چوب بلوطی که در اینجا بکار رفته از کوهستانهای هندوکش (شمال افغانستان و ارمنستان) آورده شده است .

دطلایی که در اینجا بکار رفته از سارد و باختر (آسپای صغیر و آسیای مرکزی کنونی) آورده و اینجا ساخته و پرداخته شده است. لاجورد بدخشان و سنک ماری که در اینجا بکار رفته از کشور مصر آورده اند .

تزیینات آجری نقش برجسته دیوارهای این کاخ از سرزمین ایونی آورده شده است ، حاجی را که در اینجا بکار برده اند از حبشه و هندوستان و سر زمین رنج (استان قندهار کنونی در افغانستان) آورده اند .

دستونهای مرمری که در اینجا بکار رفته در شهر آفرودیز پاس درست کرده اند و مردم ایونی و سارد آنها را تا شوش آورده اند .

••••• صنعتگرانی که بترتیب کشورشان در این کاخ کار کرده اند مدیها و مصریها این تالار بار را درست کرده اند .

••••• مردم بابل و ایونی کار آجرها را انجام داده اند . مصالح نقوش

برجسته کاخی کاری یعنی سنگ و گچ لعاب روی کاخی و برق لعاب آنرا از ایونی

## نوشته ی گلی شوش

آورده صنعتگران مدی و مصری آنها را درست نموده اند،

.....  
زمینه هائی که دست آویز پذیرفتن گفته های این نوشته ی گلی است اینهاست: از روی نوشته ها و گزارش های داریوش ، که شناخته شده است چگونه و بر چه زمینه ها سخنگوئی میکرده و گزارش میداده است، بانه همیشه میرسد و نیز پیدا است که چنین گزارشی در خور کار و رسم داریوش نبوده و نمی باید از او باشد

..... زمین را تا آنجا که به خاک سفت برسد کنند . یا، پس از آنکه زمین کنده و شن بقدر کافی فرا آورده شد شالوده بنا در يك قسمت به بلندی چهل بارو ، و در قسمت دیگر به بلندی بیست بارو از هن انباشته گشت . یا، کود برداری زمین و ابلاستن هن و قالب زدن گشت را مردم بابل انجام دادند . . . . .  
چنین گزارشی ، که اندازه گیری و بد و خوب و کم و کاست و چگونگی کار ، در آن سنجیده شده ، بر آن زنده ی يك خانه ساز است، نه يك شاهنشاه . وانگهی داریوش با دارا بودن چنان دوراندیشی و هوشیاری که پیکره ی گرفتاران و گزارش آنها را در جایی از کوه میسازد که گذشت زمان نتواند بآنها آسیب برساند ، و یا پیکره های تخت جمشید را از سنگ ها میسازد و گفتنی های خود را بر سنگها میکند و با آنها چنان زیبا پسندی که داشته بر زروسیم نیز ، چنانکه میگویند و نشان میدهند، نوشته هائی از خود گذاشته است چگونه میشود که گزارش کاخ شوش را ، با چنان شکوهی که نوشته ی گلی می شناساند و پیکره های کاشی شوش نمونه هائی از آن شکوه را مینمایانند.

نوشته ی گلی شوش

روی گل بیادگار بگذارد !!

آیا همچنانکه از نوشته ی گلی بر می آید : که داریوش  
همه چیز را از راه دور آورده است ! نمیشد سنگی را هم بگیریم که  
در شوش نبود ، باینکه سراسر زمین ایران سنگین است ، از راه  
دور می آورد تا گزارش کاخ باشکوه شوش را ، روی هوشیاری و  
ودوراندیشی خود که رسم او بود ، وبالاتراز همه ، زیبا پسندی او که  
بیا آن سرشته شده بود ، بر روی آن بنویسند ؟



کار مهنامنشیان

تخت جهشید زمان هخامنشیان



کار هخامنشیان

جز آن پیکره‌های پرارزش که نموده شد، پیکره‌های برجسته‌ی فراوانی نیز بر دیواره‌های بلکانه‌ها و برخی جاها از مانده‌های ساختمانها



پیکره‌ی برجسته‌ی روی دیواره‌های بلکانه‌ها

ودخمه‌های تخت جهشید هست که از بسیاری گیرائی شکفت آووند ...

تخت جمشید زمان هخامنشیان



پیکره ی برجسته ی شیری که بر گاو فرو افتاده است



پیکره ی برجسته ی پیشکش آورندگان

تخت جمشید زمان هخامنشیان



پیکره ی برجسته ی یکتن از بیشککش آوردندگان



پیکره ی برجسته ی درخت سرو بر دیواره های پلکانها

تخت جمشید زمان هخامنشیان



پیکره ی برجسته‌ای از بنا های مانده ی تخت جمشید

پیکره های برجسته ی شیروشتر و گاواسب و درخت ، و مردم گوناگونی که پیشکشی به پیشگاه شاهنشاه آورده اند ، و آدمی که تنه ی گاو دارد ، و نیز پیکره های دیگر داستانی که بر درگاهها و دیوارها ی بازمانده هست ، چنان با استادی و بردباری و آراستگی ساخته شده اند



بیکره ی برجسته‌ی سربازان جاویدان پارسی

که بی هیچ بند و باری در برابر اینهمه شکوه هنری و توانائی  
خیره‌کننده، اندیشه فرومیماند، و چیزی را بدیده نمیگیرد جز اینکه  
به پرورش و فرهنگ و هوشمندی و استادی مردم آن زمان سخت باور

تخت جمشید زمان هخامنشیان



بیکره ی برجسته‌ی سر بازان سکائی در تخت جمشید

میشود، و بیکمان است که، اینچنین هنرمندی شیفتگی آور، بی  
زمینه‌های باریک اندیشانه‌ی دیگری که یک نمونه‌ی آن انا هید است،  
هرگز نمیتوانست بدست آید، زیرا از اینگونه موشکافیها و زیبا  
پسندیها بوده است که توانسته است مایه‌ی پدیداری اینهمه نمونه  
های نو و دلپسند باشد:

.....

آنجا ایستاده دیده میشود اردوی سورا انا هید .

**Aredvie Soura Anahide**

بکالبد ، کنیزکی زیبا : چون عروسی سخت وزورمند .

کمر بالا بسته ، بلند ، آزاده ، از چهره رایمند .

بردوش قدکی پوشیده پربافته زرین .

بازوانش زیبا ، سپید ، بستهی اسپان .

برسم (۱) Barsam بدست ، با گوشواره های آویزان : گوشواره های

چهارکنار زرین ، آزاده ی نیک بر گوش دارد .

اردوی سورا اناهید میانش را با کمر بسته ( که پستانهایش خوش کالبد شود

« تا اینسان دوست داشتنی باشد ، » .

برسرش تاجی است اردوی سورا اناهید « صدستاره وزرین :

ستاره های هشت قوسی چون مراده بادرفش های آویزان زیبا ، دو را دور

نیک ساخته ، .

جامه ی بیر (۲) Babar برتن دارد اردوی سورا اناهید « سیصد پوست بیر

چهاربار زائیده در زمان درست پرداخته : چرمش درخشان دیده میشود چون سیم و زر ، » .

باموزه ای تازنک پوشیده ، با ریسمان زرین و تابان .

---

۱ - برسم چوبهای گز بهم بسته ایست که در آئین کیشی بکار میرفته است .

۲ - بیر جانور بیابانی بی دمی است مانند گربه که از پوست آن قدک

میدوخته اند .

« گزارش اناهید را دکتر محمد منعم در دسترس من گذارده است »

تخت جمشید زمان هخامنشیان



بیسکریه ی برجسته ی یک زن هخامنشی

## هنر مندی ایرانیان زمان اشکانیان

از روی مانده های این زمان پی برده میشود که ، بنیاد و چگونگی کار مردم این زمان ، کم و بیش همان شیوهی مردم زمان هخامنشیان است و دنبالهی آن باید بشمار آید ، زیرا دیده میشود که ویژگیهای آرایشی آن زمان در این زمان رخنه ی فراوان داشته است .

.....

هنرمندان ، در آغاز کار به پوشش و آرایش مردم خود ، روی پیشینه ای که داشتند آشنا بودند و سپس چون پوشش و آرایش اشکانیان گسترش یافت بناچار برای هنرمندان زمینه های تازه ای پیش آورد و آنها را با اینکه باشیوهی کار ویژه ای آشنائی داشتند ، رفته رفته به آشنائی با روش کار این زمان نیز وادار کرد و چنان شد که در گذشت نزدیک به پنج سده و اندی پادشاهی اشکانیان ، شیوه ای پدید آوردند که در برابر شیوهی کار هخامنشیان دگرگونی و خود نمائی یافت .

.....

در زمان هخامنشیان ، بیشتر آرایش ، روی موهای چهره و سر بود و رخت ها نیز سادگی داشتند . در زمان اشکانیان ، آرایش ها بر روی رخت ها نیز گسترش یافت ، زیرا رخت اشکانیان سادگی زمان هخامنشیان را نداشت ، و انکهی پادشاهان اشکانی با آرایش خود توجه و گرایش فراوان داشتند .

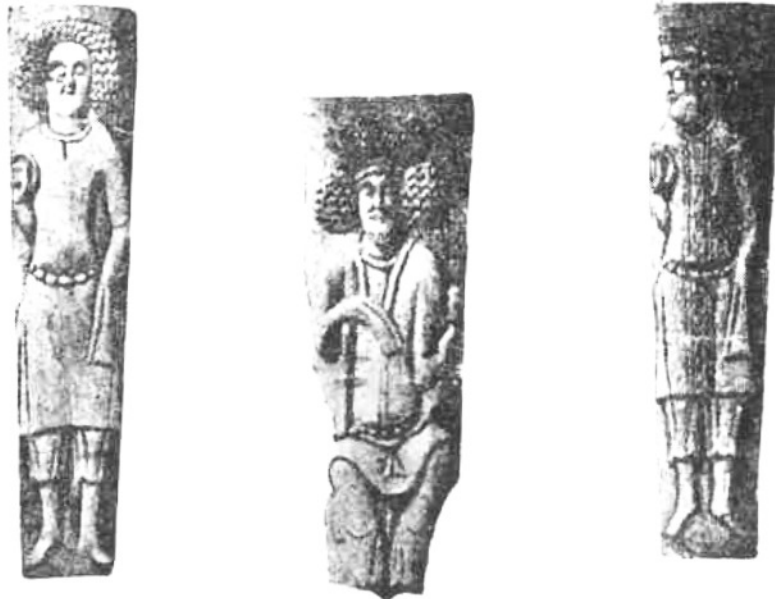


پیکره ی بک زن اشکانی

.....

بیشتر زمان اشکانیان ، در جنگ و ستیز گذشت ، و مردم ، با آشفته‌گی و نگرانی دست بگریبان بودند . اینست که رویه‌مرفته پرده‌ای از شور و خشونت بر روی همه‌ی نمونه‌های هنری این زمان فرود آمده است : آن آرامی و بردباری و سادگی که از نمونه‌های هنری هخامنشیان بچشم می‌رسد ، در کار مردم زمان اشکانیان کمتر دیده می‌شود ، مگر گاهی و در برخی از کارها که برآستی شایسته‌ی هوشکماري است .

هنرمندان این زمان ، در انگاره‌ها، تازگی شایسته‌ای پدید



کار مردم شمال ایران در زمان اشکانیان بر روی عاج

هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان

آوردند و چنان کردند که این تازگی کارشان تا بمیان‌های نیمه‌ی دوم زمان ساسانیان نیز کم‌کم گسترش یافت .

.....

در زمان هخامنشیان ، پیکره‌های برجسته را «چه‌چهره و تن و پاها» رویهم‌رفته نیم‌رخ ساخته‌اند ، مگر برخی جای یکی دو پیکره را «چون سرو پنجه‌ی شیری که بگاوی فرو افتاده» از روبرو است ، و یا پیکره‌ی گرد مردی که با تنه‌ی گاو است .

در زمان اشکانیان چنین نیست ، چهره‌ها و تن‌ها را سه رخ و روبرو ، و پاها را نیز سه رخ و گاهی از روبرو ، و یا نیم‌رخ ، که بدوسو باز است ، ساخته‌اند .

یک دیگر گونی نیز نمونه‌های هنری این زمان ، با زمان هخامنشیان دارد، و آن اینست که : هنرمندان زمان اشکانی به بیشتر پیکره‌های برجسته‌ی خود، برجستگی‌های بیشتر از برجستگی‌ی پیکره‌های هخامنشی داده‌اند، و گاهی چنانست که پیکره‌های برجسته ، تنها از یک‌جانب زمین‌ی کارچسبیده و سه‌جای دیگرش آزاد و از زمین‌ه جدا است ، و تا بساختن پیکره‌های گروه‌م دست برده‌اند .

این دیگر گونی ، از دیده‌ی پیشه‌و هنر بسیار بجا بود ، زیرا سده‌ها گذشته بود و هنوز روی رسم و چگونگی آن ، نمونه‌ها با کم‌کم برجستگی ساخته‌میشدند و به بیش آوردن توانائی بیشتری برای بهتر گویائی هنر، رو نمی‌نهادند مگر پس از چندی آنهم چنان ، که هنر آرایشی در اینمیان‌ه از میان نرود، و ازینروست که بساختن پیکره‌های



پیکره ی گرد چهره ی سورن دسورنا، سردار بزرگ اشکانی

گردچندان دست نبرده اند مگر گاهی ، چون پیکره ی مفرغی ای که  
میگویند سورن سردار بزرگ اشکانی است، و این پیکره با اینکه  
ساده و بی آرایش است بسیار خوش آیند و آرایش شده به چشم می آید،  
چون ، سازنده ی آن در هنر آرایشی ، که ویژه ی ایرانیان است،

## هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان



هیگل روبرو و نیمرخ سورنا

خزبردستی داشته و میدانسته است که چگونه از پس اینکار برآید . ✨

---

✨ - خاورشناسان میگویند ، که از اشکانیان چیزی بجا نمانده است ، و آنچه هم هست ناچیز است و چندان درخور ارزش و گفتگو نیست ، و برخی نمونه‌ها نیز اگر از بین النهرین یا جای دیگر بدست آمده است بشبوه ی یونانی است : چون اشکانیان از یونانیها پیروی میکردند .

## هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان

ولی، روی دانش و چگونگی دگر گوییها ، این هرگز شدنی نیست که مردمی ، در زمانی ، شکفت انگیزانه هنرنمایی کنند و در زمانی دیگر، چنان دست روی دست بگذارند ، و یا چنان از هنر دست بکار خود « با آنهمه پایه و مایه و زیبایی که زبانزد جهان آنروز بوده است ، دست بردارند، و بیهوده پیرو کسانی باشند » که مایه‌ی هنری و فرهنگی خود را از دیگران گرفته و آن اندازه ها اندوخته‌ی هنری و توانائی پدیدآوری نداشته‌اند که پس از آنکه فروافتادند نتوانستند کمر راست کنند .»



کار مردم شمال ایران در زمان اشکانیان

هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان

.....  
اگر پس از هخامنشیان ، اشکانیان روی کار آمده اند ،  
مردمی که در هر دو زمان بوده اند همان ایرانیانی بوده اند که توانائی  
آفرینش داشته اند ، و ایرانیان زمان اشکانیان ، پسران همان  
پدرانی بوده اند که در زمان هخامنشیان هنرنمائی های خیره کننده  
کرده بوده اند ، ازینرو نمیشود پذیرفت که ایرانیان زمان هخامنشی  
آنهمه کوشش و کوشش و خود نمائی هنری نشان بدهند و ایرانیان زمان  
اشکانی « با آنهمه اندوخته ها » اینکار را نتوانند ، و یا بناگاه  
در زمان ساسانیان بتوانند و نیز در زمان اسلام نتوانند ؛

.....  
این زیروبالاها ، درست و پذیرفتنی نمی نماید ، زیرا پیدا است  
که هنر زمان ساسانیان با آنهمه شکوهی که برایش شناسانده اند ،  
بی هیچ پیشینه ای « که زمان اشکانیان می بایست آنرا داده باشد »  
نمی تواند پدید آید ، و همچنین آنهمه شکوه هنری زمان هخامنشیان  
نمی تواند آنچنان از دست برود که گوئی باد آورد و باد برد ( زیرا  
زمینه ها و پیشینه های تمدنی و فرهنگی چون بازار نیستند که در هر  
آن و زمان بشود آنها را از میان برداشت و یا دو باره گذاشت ، و چنین  
است تمدن زمان هخامنشیان : که نمیشود باورداشت پس از افتاد نشان  
همه چیز از میان رفته و ایرانیان پس از هخامنشیان که در زمانی به  
نزدیک پنج سده و نیم زیر فرماندهی و پادشاهی اشکانیان زندگانی  
میکردند ، هنر و فرهنگ درخشان دوره ی هخامنشی خود را « که

## هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان

سرمایه‌ای بس گرانبها و باشکوه برای این زمان بوده است، کنار گذاشته، بفرهنگ بیکانه چسبیده باشند).

درستش اینست: «چنانکه خواهد آمد، راهی در میان نیست که از آن راه نمونه‌های هنری زمان اشکانیان» گو که پیرو خود یا دیگران بوده‌اند، از میان رفته باشد، و یا آن راه نشان بدهد که مردم زمان اشکانیان هنردوست نبوده و ازینرو نمونه‌های هنری پدید نیآورده باشند.



سینی‌کنده کاری شده از زمان اشکانیان

از پیکره‌های گیرای زمان اشکانی، پیکره‌های مهر، و دوشکارگاه و گودرزسوار، اردوان و والرین، و جنگ اردوان است.

### پیکره‌ی برجسته‌ی مهر

بر دیواره‌ی کوه بستان، نزدیک بطاق کوچک، پیکره‌ای هست که چهارتن مرد را نشان میدهد که هر یک باندازه‌ی یک آدم میانه بالا ساخته شده‌اند. \*

سه تن ایستاده و یکتن در زیر پای دوتن از آنها افتاده است. نخستین مرد سوی راست، کسی است که یک افسر شاهی ده که دو آویز پهن و بلند و چین دار بآن آویخته است، بر سر دارد، و یک گردی را که آنهم دو آویز پهن و بلند و چین دار دارد، از دست مردی که در میان ایستاده میگیرد، و دست چپش را بکمرش زده است. این مرد ریش دارد، و سببش با پیچ و تاب از دوسو، راست بدورفته است. موهای سرش، پر پشت و چین چین میباشند. پیراهنش تا بر زانو است و کمر بندی بسته است که در جلو و میان کمر دو آویز چین دار کوتاه دارد. شلوارش بلند و تا به چپ پاست و در جای هیچ بسته شده است و درازی

---

\* - در کوه بستان جز پیکره‌ی مهر، یک طاق کوچک و یک طاق بزرگ هست که در درون آنها پیکره‌های ساخته‌اند.



پیکره‌ی برجسته‌ی مهر

شلوارش در بخش میان دو پا ، چین خوردگیهای ریزو فراوان دارد ، .  
مردی که در میانست ، با دست چپش دسته‌ی شمشیری را گرفته  
و با دست راستش آن گردی را بمرد نخستین میدهد (چنین باندیشه  
میکند : مرد نخستین که افسر شاهی دارد ، میباید با گرفتن افسر  
و آن گردی « که شاید نماینده‌ی برازندگی و پیمان است ، در این  
داستان شاه شده باشد ) .

رخت این مرد ، همان پیراهن و شلوار است ، پیراهنش تا بصر  
زانو و جلوی آن گرد و دو پهلوی آن چاکدار است ، و از زمینه‌ی کار  
پیدا است که این دامن در پشت نیز چنین باید باشد . کمر بندی

بیکره ی برجسته ی مهر

دارد که در جلو و میان کمر دو آویز پهن و کوتاه چین دار و بزرگتر از آویز کمر مرد نخست، دارد. موهای سرش پر پشت و پر پیچ و تاب است. پائین ریش این مرد، با بندهایی گردگرد رویهم چیده، بسته شده است و از میان این گردیها، پایان ریشش که دنباله ای کوتاه دارد پیدا است. موهای سرش با دستاری بر روی پیشانی بسته است، و در پایان دنباله ای این دستار، بریخت زنگوله چیزی بسته شده است که چکشکی در میان هر یک از آنها دیده میشود. در بالای سر، موهایش را از میان، سخت بسته و بخش بالائی را چون کپهی گردی در آورده اند. گوشه های سبیل این مرد، ببالا پیچ و تاب دارد.

سومین کس، مردی است که نیز ریش دارد و تر که های بهم بسته ای را بدو دست گرفته است. بر گرد سر او مهری ساخته اند که به پیرامون پرتو افشان است، و خود، بر روی یک گل بزرگ نیلو فرآبی که پایه ی کلفتی دارد ایستاده است. رختش چون رخت مرد نخستین است. کمر بند او نیز چون دیگران دو آویز دارد. مگر که کوچکتر است، و بر پیشانی اش دستاری باد و آویز پهن و بلند و چین دار بسته است.

این سه تن، هر یک گوشواره ای بگوش و میج بند یا انگوئی بدست دارند. چهره های شان سه رخ و تن های شان از روبرو و پاهای شان نیم رخ است که بدو سو باز شده است.

در زیر پای نخستین مرد سوی راست و مرد میانی، مردی که دست چپش زیر سرش است بپهلوی افتاده است. سر او زیر پای مرد نخست و پای او زیر پای مرد میانی است، موهای سرش با چیزی

پیکره ی برجسته ی مهر

پهن ده که شاید چرم یا پارچه باشد و روی آن گوهرها ئی نشانده اند»  
بسته است . موهای ریشش راست و بی پیچ و تاب است . ساق بندی



پیکره ی برجسته ی انتیوخوس دوم

بساق پا و چنین چیزی نیز کوچکتر «گتر» بر پشت پای او بسته است--  
این پیکره، دارای اندازه های بجا و ریزه کاریها و جنبش های  
فراوان است . در کردی یخه ی پیراهن ها ، آرایش چین دار  
خوش آیندی بکار برده اند ، و چین و چروکهای شلووار را بسیار کپرا  
و شکفت انگیز ساخته اند . ☆

---

☆ - در این پیکره ، نخستین مرد سوی راست، وال ارشک ،

پیکره ی برجسته‌ی مهر

و مرد میانی ، ارشک بزرگی باید باشد، و سومین کس نیزه‌پهر است ،  
و مردی که افتاده انتیوخوس دوم است . زیرا از روی نوشته های  
روشن برخی گزارش دهندگان ونیمه روشن گزارش دهندگان دیگر  
روی مرفته پذیرفته و روشن است که : ارشک بود که بر سلوکی هاشورید  
و هم او بود که با انتیوخوس جنگید و او را کشت .

ایران باستان - از نوشته های ارامنه - ..... وقتی ارشک بیابل نزدیک  
میشد انتیوخوس غفلتا باو در گردنه کوهها دو موقع زمستان حمله کرد ولی نتوانست  
بر او غلبه کند . ارشک قشون او را شکست داد و ضربتی بوی زده او را انداخت و  
کشت . نیز در همین زمان ارشک ارمنستان را به سرخودارشک جوان داد موسی  
خورن گوید که این ارشک جوان را وال ارشک مینامیدند و برادر ارشک بزرگ شاه  
پارت بود ،



روی همه ی اینها ، بوذن  
مهر در این پیکره که خود  
پایه گذار کیش رسمی اشکانیان  
است ، میرساند که این پیکره ی  
برجسته از اشکانیان است ،  
و بنا بر این ، پیکره ی بر -  
جسته‌ی مهر ، داستان برگذاری  
پادشاهی دادن ارشک به وال  
ارشک در پیشگاه مهر پس از  
کشته شدن انتیوخوس میباشد ،

پیکره‌ی برجسته‌ی مهر - در نمرود داغ

## پیکره‌ی برجسته‌ی دو شکارگاه

بر روی دیواره های چپ و راست درون طاق بزرگ بستان ،  
دو شکارگاه ساخته اند. یکی چگونگی شکار گوزن و دیگری چگونگی  
شکار گراز را مینمایاند .

## پیکره‌ی برجسته‌ی شکار گوزن

این پیکره بر دیوار سوی راست ساخته شده و به سه بخش  
شده است .

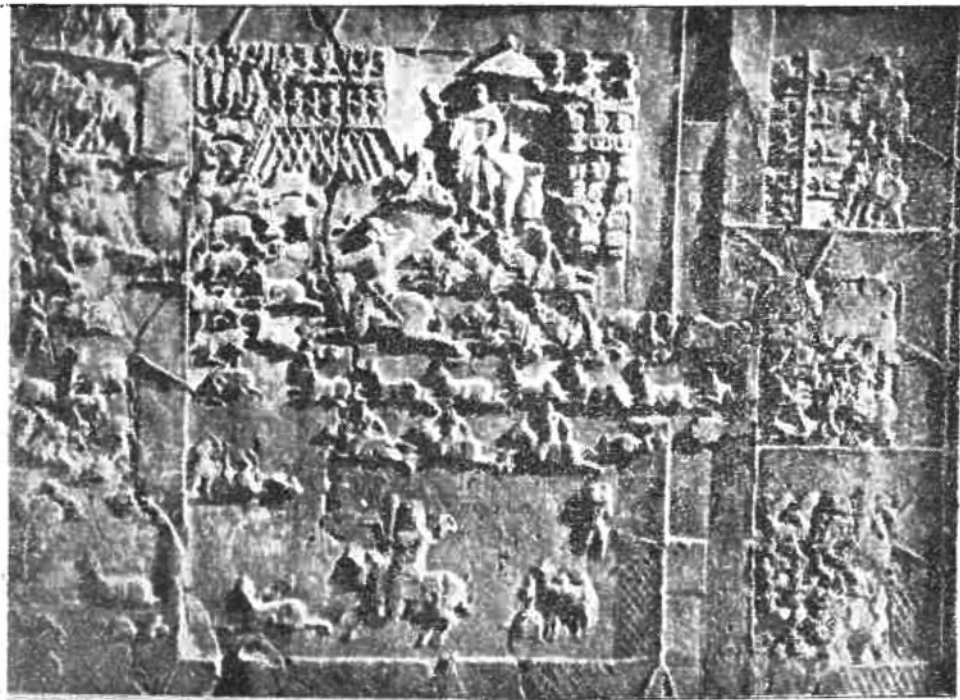
بخش های چپ و راست این پیکره چون کناره ای هستند و  
بخش میانی ده که کم و بیش دو برابر بزرگتر از کناره هاست ، چون  
پایه کار است .

کناره‌ی سوی راست ، از بالا به پائین به سه بخش میشود  
و در هر بخش پیلسوارانی را ساخته اند .

در کناره‌ی سوی چپ دهی آنکه چون کناره‌ی سوی راست آنرا  
بخش بندی کرده باشند ، شترهایی ساخته اند که بر پشت آنها گوزنهای  
شکار شده هست ، و نیز در جا بجای این کناره درختهایی دارد و  
گوزنهایی را هم که زخمی شده بسکندری در افتاده اند ساخته اند .  
گرداگرد زمین شکار را با دامهایی استوار بسته اند .

پیکره ی برجسته ی شکارگوزن

در بالای بخش پایه کاراین پیکره « که درمیانشست ، پادشاهی  
را با اندازه ی بزرگتر از دیگرانی که ساخته اند سوار بر اسب نشان



پیکره ی برجسته ی شکارگوزن

داده اند. شاه دست چپش را بر دسته ی شمشیر گوهر نشان خود نهاده  
و با دست راستش تیر کشی را گرفته و کمان را نیز چنان بگردن انداخته  
است که ، زه کمان بر پشت گردن و کمانه بر روی سینه اش جا دارد .  
رخت شاه از پارچه ایست که دارای نگاره هایی از پرندگان  
است « در ساختن ریزه کاریهای این پرندگان بی اندازه زبردستی و  
بر دباری نشان داده شده است ، بکمر بند شاه چرمهای کوتاه پهن

پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگوزن

پهلوی هم دکم و بیش به پهنای خود کمر بند ، آویزان است .  
در دنبال اسب شاه ، کسی پیاده ایستاده چتری را بالای سر او  
گرفته است . در پشت سر چتر دار ، در سه رج و هر رج سه تن ساخته اند ،  
کسان رج بالا چهار زانو نشسته هر یک کاری انجام میدهند ، و  
رج میانی دست بسینه ایستاده اند ، و رج پائین ایستاده کرنای  
میزند .

در جلوی شاه ، اسب سواری با اندازه‌ی کوچکتر از شاه ، نیزه  
بدست اسب میتازد .

در بالا و روبروی شاه ، کسانی را در دو رج ساخته اند : در رج  
بالا چندین کس نشسته چنگ میزنند ، و در رج پائین ، نیز کسانی  
نشسته کف میزنند ، و در برابر کسان این دو رج چهار تن را ساخته اند  
که ایستاده برجیزی مانند خیک بادهن میدهند .

در پائین بخش میانی و زیر رج های بالا و پیکره‌ی شاه ، شاه  
را ساخته اند که گله‌ای از گوزنها را دنبال کرده تازان تیر  
می اندازد . چندین سوار نیز در تاخت همراه اویند .

در پائین تر از این رج ، شاه با آرامی اسب میتازد و در پیش  
رویش گوزنی که بگردنش آویزی از پارچه بسته و دستخوش باد  
است ، گریزان است .

بخش پائین و سوی راست این پیکره ویران شده و ریزه کاریها  
از میان رفته است ، تنها توده‌ای از برآمدگیها نمایان است . در  
برابر ، کناره ها و بخش های بالائی این پیکره ، خوب و دزست



بخشی از پیکره ی برجسته ی شکار گوزن

بیجا مانده است ، اینست که میشود شیوه ی کار را بخوبی شناخت .  
این پیکره ، در چگونگی کار و آرایش و ریزه کاریها و پاکتراشی ،  
جستگی فراوانی به روش هنرمانشیمان دارد .

## پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگزار

تنها يك كناره درسوی راست این پیکره هست که در بالای آن چندین پیلسوار و درپائین آن چندین گراز شکار شده ساخته‌اند . آنچه در این پیکره زودتر به چشم میخورد ، چهار کرجی و سواران آنست که گرداگردشان را از گرازها و پیلسواران ساخته‌اند : پادشاهی در میان يك کرجی ایستاده ، کمان کشیده بسوی دوگراز تنومند و ستبر و تیر خورده ، تیراندازی میکند .

چهارتن دیگر در این کرجی هستند که دوتایشان پارو گرفته کرجی میرانند . سوی چپ کرجی شاه ، کرجی دیگری هست که چنگ زنان در آن نشسته‌اند . درسوی راست کرجی شاه و پائین دوگراز بزرگ ، کرجی دیگری نیز هست که چنگ زنانی دیگر در آن نشسته‌اند ، وسوی راست این يك کرجی ، نیز کرجی ای هست که شاه در میان آن کمان بدست ایستاده است ( برگرد سراویک هاله ده که مهر را میرساند ، ساخته‌اند ) .

برگرداگرد این پیکره ، درختها و شاخه‌هایی هست . درسوی چپش از بالا بیائین ، در پنج رج و هر رج سه ، تا دو تا پیلسوار ساخته‌اند که در میان نیزار و باتلاق گرازها را رمانده‌اند . در جلوی رج بالا يك کرجی هست که کسانی در میان آن نشسته کف میزنند ، و در پیشروی آنها گله‌ی بزرگی از گرازها رمیده و شتابان در میان نیزار



پیکره ی برجسته ی شکارگراز



بخشی از پیکره ی برجسته ی شکارگراز

## پیکره ی برجسته ی شکارگراز

و با تلاق بجلو رانده شده اند ، در میان این گله ی گریزان ، یک گراز بزرگتر سر خود را بسوی شاه و گراز های بزرگ گردانده چنین مینماید که میخواهد از گله بیرون آمده بآسو بشتابد . در جلوی رج سوم و چهارم و پنجم پیلسوران ، و پائین کرجی نخستین از چپ ، گرازهای دیگری راساخته اند که از میان نیزار ،



بخشی از پیکره ی برجسته ی شکارگراز

شتابزده در گریزند ، و در جلوی آنها نیز پیلسوارانی گله ی دیگری از گرازها را فراهم آورده و چنانست که گوئی راه گریز را بر آنها بسته اند .

پیکره ی برجسته ی شکار گراز

.....  
این پیکره ، مانند پیکره ی شکار گوزن بی اندازه با زبر دستی و استادی ساخته شده است. در ساختن ریزه کاریهای آن، بردباری فراوانی بکار برده ، و برخی جاهای آنرا چنان خوش آیند ساخته اند که شیفتگی می آورد. موی تن گرازها را بروش هخامنشیان «که همیشه موهای آدمی و چارپایان را آرایش میکرده اند، آرایش و ریزه کاری کرده اند.

نرمش جانوران نهی پیلها و لرزش گوشتهای تنشان که باز بردستی بیمانندی ساخته شده بسیار گیرا و در خور هوشکماري و ستایش بسیار است. روی رخت شاه و برخی همراهانش «که در کرجی هستند، نگاره هائی از جانوران داستانی و گل و بته هائی چون نگاره های زمان هخامنشیان دارد. \*

☆- جز این دو پیکره ی برجسته ی شکار گاه، در درون و روبرو، نزدیک به سقف طاق بزرگ و بالای پیکره ی اسب سواری که سخن درباره ی او خواهد آمد ، پیکره های دیگری هست که گرد ساخته شده و سه تن را نشان میدهد :

میانکس پادشاهی است که افسری بر سردارد و بر دو پهلوی افسرش دو بال کوچک استوار است ، و رختی سراسر گوهر نشان پوشیده است . در سوی راست پادشاه، زنی را ساخته اند که کوزه ای بدست

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

دارد ، و در سوی چپ شاه نیز مردی ایستاده است که شلواری چون شلووار اشکانیانی بپا دارد که مردم شمال ایران پیکره شان را بر روی عاج ها در زمان اشکانیان کنده اند .



پیکره ی برجسته و کنده کاری روی  
عاج - از مردم شمال ایران که در زمان  
اشکانیان ساخته شده و بیشتر نموده  
شده بوده است ،

پیکره ی مردی که گفته شد در طاق  
بستان است و شلواری چون شلووار  
مردم شمال ایران که بر عاجها در زمان  
اشکانیان ساخته شده است بپا دارد

.....  
در باره ی همه ی این پیکره های گرد و برجسته ی طاق بزرگ  
بستان ، خاورشناسان و بررسی کنندگان باین گمانند که باید از

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

خسرو پرویز باشد. «زیرا آنها از روی نوشته های گذشتگان بیاد دارند که خسرو پرویز بویژه، در پادشاهی خود دارای شکوه بسیار و دارائی سرشار بوده است، و نیز چنین میدانند که در شادکامی و خوشگذرانی مانند نداشته است، اینست که، این پیکره ها را که بسیار باشکوه است از خسرو پرویز میدانند،

آنچه بیش از همه، این گمان آنها را توان داده و ازدیدهای آنها بدرستی نزدیک کرده است سکه هائی است که میگویند از خسرو پرویز است «بر روی این سکه ها پادشاهی ساخته شده است که چون پیکره ی طاق بزرگ بستان افسری بر سردارد و برد و پهلوی افسرش نیز دو بال کوچک استوار است.»

جز این گمان و سنجش گمانهای دیگری دارند که بکمک دو گمان خود، که گفته شد، می آورند و چنین میگویند:

نوشته های بر دیوار طاق کوچک بستان، که در آن دو تن را نیز برجسته ساخته اند، دو پادشاه ساسانی را می شناساند، و ساسانیها روی باور کیشی خود با اشکانیها میانه نداشتند و هر جا نمونه های اشکانی میدیدند آنها را یا از میان میبردند یا ویران میکردند، ازینرو این نوشته ها، که ساسانی بودن این دو پادشاه را نشان میدهد، میرساند که نه تنها این دو پیکره از ساسانیها است بلکه بر این باور که گذشت، و ناگزیر «هر جا که پیکره های ساسانی باشد نمونه های اشکانی نمیتواند باشد، همه ی پیکره های کوه بستان باید از ساسانیها باشند، بویژه پیکره های برجسته و گرد که از خسرو پرویز است.»

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

با اینکه برگه های نموده شده برای نشان دادن گمان های،  
بررسی کنندگان مینماید که درست است ، با اینهمه ، هیچیک از آنها  
پذیرفتنی نیست :

نخست اینکه - تنها ساسانیان « بویژه خسرو پرویز ، نبوده  
است که دارای سرشار داشته اند ، بلکه از روی گزارشی که نویسندگان  
گذشته از اشکانیان داده اند آنها نیز بسیار توانگر بودند ، و گرنه  
آنها جنگها و لشکر کشیها نمیتوانست آنها پیروزیها را در برداشته  
باشد .

دوم اینکه - سکه هائی را که از خسرو پرویز میدانند نشانه ای  
ندارد که بیگمان برساند از اوست ( چون بر این سکه ها بدنبال  
نام خسرو ، نه واژه ی پرویز و نه دوم ، که خسرو پرویز و یا خسرو دوم ،  
را برساند ، هیچیک نوشته نشده است ) .

ازینرو ، نمیشود دانست سکه هائی را که از خسرو پرویز یا  
خسرو دوم میدانند ازین خسرو باشد ، چون هم در میان پادشاهان  
اشکانی و هم ساسانی خسرو نامان بوده اند .

نویسندگان اسلامی نیز در نوشته های خود ، که از چگونگی  
پوشش پادشاهان ساسانی چیز هائی گفته اند ، درباره ی افسر خسرو  
پرویز ، چنین که بررسی کنندگان از روی سکه ها و یا پیکره های  
کوه بستان نشان میدهند ، ننوشته اند .

سوم اینکه - بنوشته های طاق کوچک بستان ، که میگویند  
شاپورد دوم ساسانی و پسرش شاپور سوم را مینمایاند ، نمیتوان پابند

بیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

بود ، زیرا چنانکه از روی نوشته‌ی - تقویم و تاریخ در ایران -  
پیدا است و میگوید :

..... همچنین یقین داریم که اگر قدری بیشتر دقت میشد در طبری به این مطلب

بر میخوردند که نام شاپور ، اشه پور ، هم نوشته شده است . و

این دو نام یعنی شاپور و اشه پور که یکی نام ساسانی و دیگر نام اشکانی است بعدها

همدا یا سهواً يك صورت بخود گرفته است . \*

---

\* - اشه صورت دیگری از اس و اش و اشك و ارشك و ارش

و ارچه و ارد و آرشاك میباشد .

شاید این نوشته ها هم درست خوانده نشده باشد و در خواندن  
نام شاپور « یا ، شه پور ، و اشه پور در طاق کوچک بستان ،  
درستی بکار نبرده باشند .

وانگهی ، گیریم که درست خوانده باشند ، با اینهمه ، زمینه‌ی  
درستی در میان نیست تا برساند که ساسانیان چون همکیشی با  
اشکانیان نداشته اند ، دشمن سرسخت آنها بوده ، و ازینرو نمونه های  
هنری آنها را از میان برده اند ( چون اشکانیان ، که خود کیش مهری  
داشتند ، بهمه‌ی ایرانیان زردشتی کیش و دارندگان کیش های دیگر  
نیز آزادی داده بوده اند و جائی برای دشمنی « آنهام باین سختی »  
در میان نگذاشتند ) .

.....

اینست که ، هیچیک از زمینه های بررسی کنندگان نمیتواند

پیکره های گودرز است یا خ-رو پرویز

پذیرفتنی باشد .

در برابر ، نشانه ها و برگه های پذیرفتنی چندی هست که  
میرساند پیکره های شکارگاه باید از گودرز اشکانی باشد :

۱ - پیکر مهر در پیکره ی برجسته ی مهر ، نخست این پرسش  
را پیش می آورد که : اگر ساسانیان دشمن سر سخت اشکانیان  
بوده اند، پیکر مهر را ، که نماینده ی بی چون و چرای کیش اشکانیان  
بوده است ، چرا ویران نکرده اند و بدنبال این پرسش ، این اندیشه  
بیدار میشود که : چون ویران نکرده اند پس دشمنی ساسانیان با اشکانیان  
را ، تا باین اندازه که وانمود کرده اند ، درست نباید دانست و بنابراین  
برخی یاهمه ی پیکره های کوه بستان میتوانند از اشکانیان باشد ،  
و هم اگر بشود « مانند بررسی کنندگانی که باور دشمنی سخت ایندو ،  
و نوشته ی طاق کوچک را دستاویز میکنند ، میتوان پیکره ی مهر را  
دست آویز کرد و گفت : بودن پیکره ی مهر بر کوه بستان « مانند  
نوشته ی طاق کوچک برای ساسانیان ، خود نماینده است که همه ی  
این پیکره ها باید از اشکانیان باشد .

۲ - چگونگی داستان پیکره ی برجسته ی شکار گراز با اندک  
دیگر گونی با گزارش زندگانی گودرز اشکانی جور می آید . زیرا نوشته اند  
که « گودرز اشکانی در شکارگاهی از گرازی از پا درآمد ، .  
چون این گزارش با پیکره ی شکار گراز سنجیده شود چنین  
دیده میشود که : گودرز از میان کرجی بدو گراز بزرگ تیر اندازی  
میکند . بگراز پائینی سه تیر و بالای دو تیر زده و سومین را در کار

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

پیرتاب کردن است .

در میان دسته گرازهای بالائی گرازی دیده میشود که از میان گله رم کرده در کار بیرون آمدن و بسوی تیرانداز رفتن است .  
د شکارچیان میگویند : اینگونه گرازاها را بل کرده میگویند و در این هنگام بسیار خطرناکند .

بنا بر این میشود کمان برد که شاید گودرز در چنین جا ئی در شکار گراز از پا در آمده ، و این پیکره را نیز بهمین رو ساخته اند .  
۳ - در کرجی ای ، دیده میشود که گودرز کمان بدست ایستاده و برگرد سراو نیز هاله ای ساخته اند ، و نوازندگان در میان یک کرجی که بکرجی او نزدیک است ، نشسته چنگ میزنند .

د بودن گودرز در کرجی دیگر ، با داشتن هاله ای به پیرامون سر ، و چنگ زدن همراهان او ، چون در اندیشه بیدار میکند که شاید آئینی را برگذار میکنند ازینرو باید تا اندازه ای بباورهای کیشی مهربان پرداخت ،

در این بررسی دریافت میشود که مهربان به برگشت بجهان دیگر باورداشتند و پابند رسم و آئینی در مرگ و میر بوده اند ، و این ، از روی دوتکه توماری که در تورفان در ترکستان چین ، یافته اند روشن است ، و نوشته ی پارسی آن نیز در - تقویم و تاریخ در ایران - چنین است :

ترجمه نوشته تورفانی T II D 79

... چون شهریاری که زین و تن پوش نهد ورخت دیگر پوشد .

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز

بدین سان پیمبروشن فرا نهاد تن بار باره ز زمکاه و درناو روشن درآمد و رخت  
بنانی گرفت بادیهیم تابان و بساک هزبرهنکامی که بنان روشن از راست و چپ میشدند  
باسنج و سرود مانند برق تیز و نیازک تند بسوی بامستان صبح روشن و ماه گردون  
همراه بنان به ورج بنانی پرید و نزد پدر اهورمزدا بماند .

این نوشته میرساند که مهریان هنگام مرگ کسی ، او را با  
سنج و سرود بجهان دیگر و نزد پدر روشن و اهورمزدا میفرستادند ،  
و در این پیکره نیز چنانکه دیده میشود ، گودرز در یک کرجی ایستاده  
و کسانی هم چنگ میزنند ، و چون برگرد سرش هاله ای کشیده و  
روشنائی برای او نموده اند ، مینمایند که گودرز ، بزرگواری بوده  
و در این شکارگاه کشته شده است ، و اینک مرگ او را بآئین مهری  
برگزار میکنند .

.....

از روی گزارش نویسندگان اسلامی ، که در چگونگی گزارش  
آنها اندک پس و پیشی یا کم و بیشی هست ، پیدا است که گودرز از  
بزرگواران و نیز پهلوانان و بویژه مردی با کیش و آئین بوده است .  
نهالبی نویسنده ی اسلامی گفته است :

( ایران باستان ) « جوذر ، همینکه زمام امور را بدست گرفت گفت : ما  
ثروتمندیم ، زیرا خدایا را کافی است . فقیریم ، زیرا باو احتیاج داریم و اوست که  
بما توفیق میدهد ، بوی نزدیک شویم ، .

و بدنبال این نوشته ، در باره ی بشکار رفتن گودرز گفته است :

« جوذر یکی از جبابره نامی بود او با چهارصد پلنگی که قلاده زرین داشتند

پیکره های گودرز است یا خسرو پرویز.

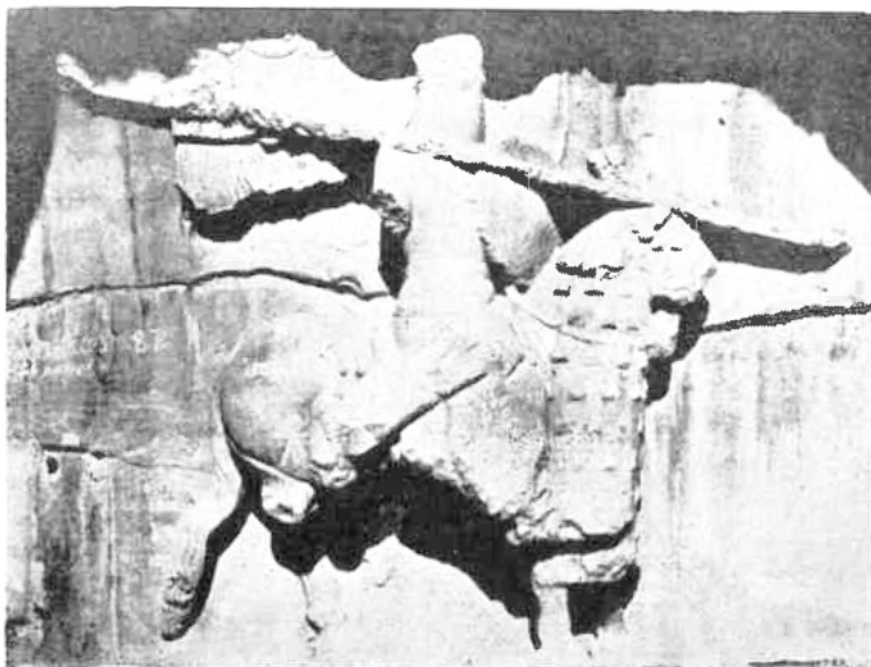
و با پانصد قوش خاکستری تاتاری بشکار میرفت .

.....  
همه ی این گزارش ها چون با داستان پیکره ی شکار گراز  
سنجیده شود دریافت میشود که : داستان این پیکره ، داستان شکار  
گراز گودرز ، و پیش آمدن مرگ او ، و برگذاری آئین مهری پس از  
مرگ یا زمان مردن اوست ، و اینچنین که دیده میشود بخسرو پرویز  
هرگز بستگی نمی تواند داشته باشد .

## پیکره‌ی برجسته‌ی گودرز سوار

این پیکره که چون پیکره‌ی گردی ساخته شده است و تنها یک پهلوی آن بزمینه‌ی کار که دیوار سنگی است چسبیده است، بر دیوار رو بروی درون طاق بزرگ و میان دو پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگاه جادارد.

مردی دیده میشود که براسبی تنومند سوار است. جوشنی پوشیده بدست چپش سپری است و نیزه‌ای نیز بر دوش راست اوست.



پیکره‌ی گودرز سوار

### پوکره ی گودرز سوار

کلاهی چون کلاه سربازان امرتات هخامنشی بر سردارد  
« که نیمی از آن شکسته است، بر بالا و تپه‌ی کلاه، که مانند این  
نشانه (+) نگاره‌ای بر آنست، گپه‌ای هست، و بر این گپه نیز  
آویزی بسته است، و از لبه‌ی کلاه که بر پیشانی است دورشته آویز  
چین دارپهن و دراز بسته است. چهره‌ی سوار از جوشن پوشیده است،  
و تنها از جای چشمان که باز است، دو چشمش دیده میشود. برگرد  
سر سوار یک‌هاله‌ی بزرگ ساخته اند. بازوی دست راست او که نیزه  
را بدست داشته از میان شکسته است. کمر بندی گلمیخدار بکمر بسته  
و کمر بند دیگری نیز که ساده است بکمر دارد و از آن تیر کشش  
آویخته است.

بر روی دامنش «از نزدیک بالای زانو بیائین» نگاره‌هایی  
چون نگاره‌های رخت‌گودرز، که در کرجی هاست» ساخته اند.

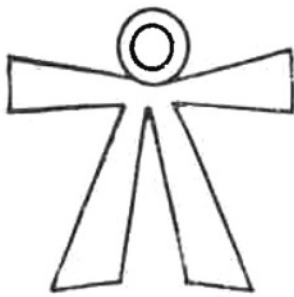


نمونه‌ی نگاره‌های برجسته‌ای که روی رخت گودرز هست

پیکره‌ی گودرز سوار

بر روی سپراو ، در میانش یک گردی هست که از آن چند پره بکناره‌ی سپر پراکنده است « و میرساند که باید نگاره‌ی مهر باشد ،  
پیش تنه و سروکله‌ی اسب ، جوشن پوشیده است « و نیز بگمان  
میرسد که جوشن اسب باید چرمین باشد ،

این چرمها باندازه های کوتاه ، پهلوی هم جادارند و روی  
آنها را از گلمیخ ها کوبیده اند ، و درجا بجا و به رج ، پراق‌هایی  
منگوله‌ای بر روی آنها آرایش کرده اند .



نگاره ای که بر روی تنگ

و کپل اسب گودرز هست

بر روی تنگ اسب نگاره‌هایی  
هست « که ریخت آن داده میشود ،  
ویکی از آنها را نیز روی کپل اسب  
ساخته اند . پای راست اسب از  
ران شکسته است .

.....

در جوشن ها و نگاره های روی  
رخت این سوار بسیار ریزه کاری

کرده اند ، و بشیوه‌ی کار پیکره‌های برجسته‌ی شکارگاه همانندی  
فراوان دارد . اندام سوار بر روی اسب و نشستن او بر روی زین و نیزه  
و سپر گرفتنش جوری است که فرزانه‌گی و مردانگی و پهلوانی و گیرائی  
از او نمایان است .

این پیکره ، از روی همانندی پیکره ها و نشانی‌ها و گزارش  
بزرگواری و دینداری و دلاوری‌هایی که از گودرز نموده شده

پیکره ی گودرز سوار

باید از او باشد «و پیدا است که پس از کشته شدن او بیاد پهلوانیها  
وجنگ آوریهایش ساخته شده است» . \*

\* - این پیکره را نیز خاورشناسان روی همان چگونگیها که  
گذشت گمان دارند که از خسرو پرویز باشد ، و این گمان نیز همچنان  
پذیرفتنی نیست زیرا « پس از برگه هائی که نموده شد ، از روی  
شناسائی زندگانی خسرو پرویز روشن است که او بیشتر اهل بزم و  
شکوه پادشاهی بوده است تا رزم و دلآوری ، و اگر بنا بوده از او  
پیکره ای بیادگار بماند خواه نخواه چیزی میماند که بزم آرائی  
و شکوه پادشاهی او را میسرسانید نه پهلوانی و دلآوری او را که بدرستی  
در نوشته هائی باین نام شناسا نیست» .

گریستن سن نیز این سخن را در نوشته ی خود بنام - ایران در  
زمان ساسانیان - « گردانده ی رشید یاسمی ، چنین می آورد که :

« با وجود این جای تردید است که آیا خسرو دوم از حیث شجاعت شایسته چنین  
ستایشی بوده است یا نه ، خسرو در مصافهائی که با وهرام چوین داد این هنر خود را  
توانست با ثبات رساند و چون بر مرکب سلطنت سوار شد در جنگهای گوناگون ،  
کشور وجود خود را هیچگاه بخطر نیفتکند و قدم در میدان نهاد .

و نیز چنانکه هر تسفیلدو همچنین گریستن سن هر دو گفته اند که :  
« بر دو پهلوی کلاه این سوار دو بال کوچک بوده و اکنون از میان رفته است ،  
جای هیچگونه نشانه ای ندارد که برساند بالهای کوچکی در زمانی  
بر کلاه او بوده و اکنون از میان رفته است .

## پیکره‌ی برجسته‌ی اردوان و والرین

این پیکره ، در نقش رستم ، به نزدیک تخت جمشید ، هست .  
دوتای دیگر نیز چون داستان این پیکره در کوه شاپور کازرون  
هست که انگاره ی آنها مانند این یکی نیست .

در پیکره ی نقش رستم ، پادشاهی دینه میشود که براسپی  
سوار است ، و مردی در رخت رومیان جلوی اسب اوزانورده است  
و مردی دیگر ، باز در رخت رومیان ، در میانه ی اسب شاه



پیکره ی برجسته‌ی اردوان و والرین

بیکره‌ی برجسته‌ی اردوان و والرین

ومردی که زانوزده است، اندکی کنارتر، سرپا ایستاده بشاه پرداخته است. در پشت سر این اسب، مردی نیم تنه دیده میشود که یکدست خود را برای احترام تا بجلوی چهره اش بالا برده است. پائین تنه‌ی اینمرد را هموار کرده بر روی آن نوشته‌هایی کنده اند که اکنون رورفته است، و میگویند بزبان پهلوی است.

افسری کنگره دار، چون زبانهای آتشی که ساده و هندسی اش کرده باشند، بر سر پادشاه است که گپه‌ی بلندی از پارچه دارد. موهای پر پشت سر شاه، چین چین و رویهم بردوسوی چهره اش انباشته است، و در پشت سر او دنباله‌های آویز پهن و دراز و چین دار، دستخوش باد است. در گردن شاه گردن بندی است. دست چپش را بردسته‌ی



بیکره‌ی دیگری که داستانی مانند داستان اردوان و والرین را مینمایاند

پیکره‌ی برجسته‌ی اردوان و والرین

شمشیری که بکمر بند بسته است نهاده ، و دست راستش بجلو دراز است. دامن پیراهن و پشت خلوار بلندش مانند رخت ارشک و والارشک دارای چین و چروکهای ریزاست . اسب شاه ، با سوراخ بینی گشاد، و گردن کشیده ، دست راست را بالا گرفته و بر یکدست و دو پایش استوار ایستاده است .

دم اسب را خوب جوری بافته و آرایش داده اند ، و آویز های کوتاه چین داری نیز در پایان آن بسته اند .  
برجستگی این پیکره ، در برابر پیکره های دیگر بیشتر است ، شیوه ی کارش همانندی بسیاری با پیکره های گودرز دارد . آنرا خوب پاکتراشی کرده اند ، جنب و جوش و زندگی در آن بخوبی پیدا است . چیزی که بیش از همه باید در آن بدیده گرفت ، ساختمان اسب و کسانی است که با هم جور کرده اند ، و از دیده ی پیشه و هنر زبردستی شایسته ای در نگاره ی آن بکار برده اند . \*

---

\* - بررسی کنندگان ، این پیکره را از شاپور اردشیر و والرین پادشاه روم میدانند . این گفته ی آنها درست نیست ، چون شاپور و والرین همزمان نبوده اند .

در نوشته‌ی - تقویم و تاریخ در ایران - جا بجوا از روی زمینه - هائی درست و رسا ، نشان داده شده است که اردشیر بابکان در ۲۶۶ میلادی بتخت شاهی نشسته ، و در این باره در جائی چنین نوشته است :

طالع سال جلوس اردشیر - کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیر را از ۱۵ تا ۱۸ درجه جوزا داده اند و این طالع ها از ماخذ نیمروز یا قبه الارض حساب میشده است . طالع سال ۵۳۷ مهری اشکانی مطابق ۲۶۶ میلادی همانطور که داده اند در اواسط جوزا است .

و در لاروس ها هم نوشته اند که والرین پادشاه روم در ۱۹۰ میلادی زائیده شده و در ۲۵۲ میلادی پادشاهی رسیده و پس از هشت سال در ۲۶۰ میلادی و ۶ سال پیش از بتخت نشستن اردشیر بابکان بوده ، مرده است .

بنابراین ، والرین پیش از مرگش میباید با اردوان پنجم اشکانی همزمان بوده باشد نه با شاپور اردشیر ، و اردوان هم چنانکه نوشته ها نشان میدهند با رومیان جنگیده و آنان را شکست داده است . و ازینرو ، بدگمانی بدل راه نمی یابد که : آیا در نهاد ، اردوان با رومیان سروکار داشته است یا نه ، بویژه ، نویسنده ی ایران باستان هم ، با اینکه درباره ی بزرگی اردوان بدگمانی و شتابزدگی نشان داده ، در این باره در جائی چنین آورده است که :

اردوان آخری همان اردوان پنجم تاریخ است ولی اکثر نویسندگان او را بزرگتر از شاهان دیگر اشکانی دانسته اند و این برخلاف تاریخ است ولی جهت اینست که شاه اشکانی در موقع انحطاط دولت بارت رومیها را شکست داده .

.....  
پس با چگونگی گزارش سال پادشاهی آنها ، اگر مردی که خزانو زده والرین است ، بناچار پادشاه باید اردوان پنجم باشد .

.....

وانگهی در این پیکره دیده میشود که نیم تنه‌ی پائینی مردی را که در پشت سراسب ایستاده است هموار کرده و بر آن نوشته‌هایی کنده اند ، با اینکه در سوی چپ این پیکره « در پشت سر و بالای والرین » جایی درخور نوشتن « تنها جائیکه زینبده بود ، بوده است و نیازی بخراب کردن پائین تنه‌ی آن مرد نبوده است ( این جای نوشتن ، در میان پیکره چنان زینبده‌گی داشت که اگر بر روی آن نوشته‌هایی بوده و پاکش میکردند و از نو نوشته‌هایی بر آن میکنند » گو اینکه از راه‌های دیگر باین دست خوردگی و خرابکاری پی برده میشود ، باز ، باین زودی این آشفته‌گی کنونی بدیده نمیرسید ) .

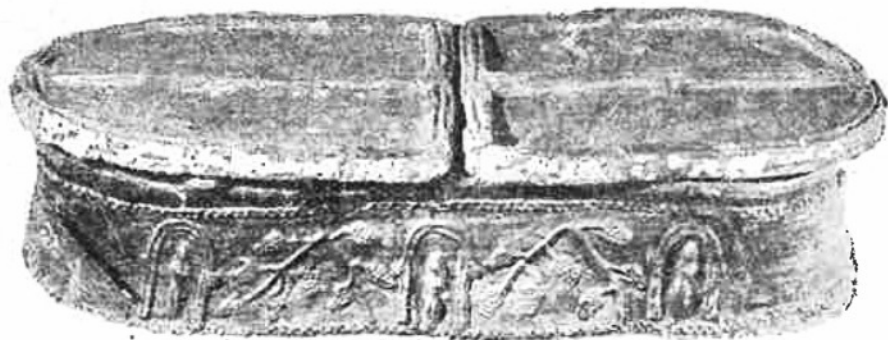
این خرابکاری اگر در زمان ساسانیان یا پس از این زمانها انجام شده باشد ، بادت هر مردمی که انجام شده ، باری از روی خامی انجام شده است « چون انگاره‌ی این پیکره از دیده‌ی پیشه و هنر چنان بجا و درست بوده است که از نیروی هیچگونه کم و کاستی باندیشه نمی گذرانید ، ولی پاک کردن پائین تنه‌ی این مرد ، دستبردگی رسواکننده‌ی او را بروز داده است » و پیدا است که خرابکار ندانسته است چگونه در آن دست برد ، و نیز این دست خوردگی آشفته‌گی‌ای در اندیشه فراهم کرده است که گفته‌های بررسی کنندگان را در این باره خواهی نخواهی پس میزند همچنانکه دست خوردگیهای برخی پیکره‌های برجسته‌ی وابسته به بین النهرین را نیز که نوشته‌هایی روی آنها کنده اند تا کسانی را که میخواهند بشناسانند ، پس زده است .



بیسکره و نمونه ای از رخت زنان اشکانی

## سفالهای کاشی و نقاشی هائی از زمان اشکانی

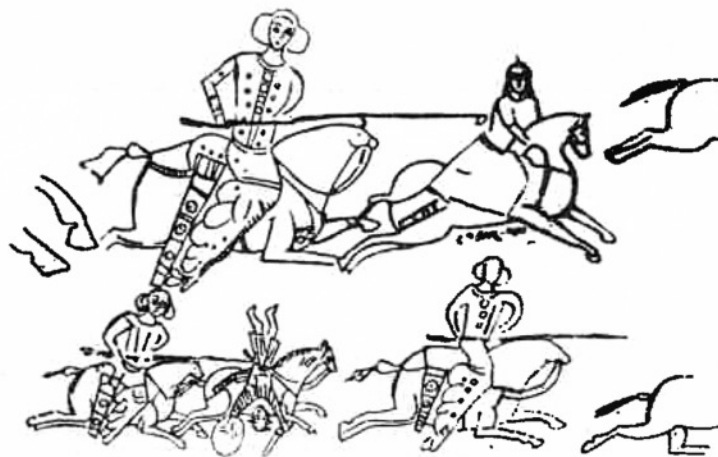
برای ایرانیان این زمان ، رنگ آمیزی کارنا آشنائی نبود ، زیرا مایه‌ی اینکار از زمان هخامنشیان برای شان فراهم بود . با اینکه ریخت کاسه و کوزه‌های سفالی هر چند زمان که میگذرد نخاله تر میشود ، در رنگ آمیزی آنها شایستگی فراوانی نشان داده میشود . کاسه‌های سفالی کوچک و بزرگ و تابوت‌های بزرگ را هم رنگ آمیزی کرده اند . استادی مردم این زمان در اینکار ، پیش از زمان هخامنشیان بوده است و همینکار زمینه‌ی پیشه‌ی نقاشی را پس از این زمان بنیاد نهاده است .



تابوت کاشی، از اشکانیان

در خرابه های دورا اوروپوس ، که نام جایی در بین النهرین است ، چندین نقاشی دیواری از زمان اشکانیان بدست آمده است . یکی از آنها بردی را مینمایاند و در تالی دیگر مهر را نشان میدهد ، در نبرد :

۱- جنگ آوری ، نیزه ی بلندش را بسوی هم او رد گریزان خود



نگاره ی نبرد ، کار اشکانیان

نشان کرده است . در پائین همین داستان ، سواری بانیزه‌ی خود بر  
 تپی گاه هموردش زده از اسب سرنگونش کرده است .  
 ۲- مهر: بر اسبی تازان سوار است و تیری بر چله‌ی کمان نهاده  
 کوزنی را از میان شکارها نشانه رفته است .



نقاشی مهراسب سوار ، کار اشکانیان

در دیگری ، مهر بر تختی نشسته و چو بدستی را که تپش  
 بر زمین است بادهست راست گرفته و دست چپش را بردسته‌ی شمشیری  
 که در میان کمر بندش فروست نهاده است .



نقاشی مهرنشسته، کار اشکانیان

۱۶۳

.....

.....

بیکمان نمیتوان گفت که نقاشیهای زمان اشکانیان بهمین چند  
تکه پایان می پذیرد ، چون نوشته ها و زمینه ها نشان میدهند که  
هنرمندان این زمان، فراوان باینکار دست برده و نمونه های باارزشی  
که سپس از میان رفته ، از خود بجا گذاشته بوده اند ، و در این باره  
مسعودی که در سده ی چهارم هجری میزیسته ، در التنبیه والاشراف  
خود نوشته ای دارد که این زمینه را بخوبی می رساند و چنین میگوید:  
اشکانیان تا بستن آنها بشیر آذربایجان میرفته اند و شیر در این هنگام دارای ساختمانهایی  
بود که پرازنگاره های آسمانها و ستاره ها و خشکیها و دریاها و جانورها و جز اینها  
بوده است و همه ی آنها بسیار گیرا و شکفت انگیزانه رنگ آمیزی شده بوده اند .

---

نگاره ی پیکره ی برجسته ی سر بل زاب را د که از اشکانیان است ،  
نویسنده از روی خود پیکره ساخته است .

## هنرمندی ایرانیان زمان ساسانیان

بهره‌ای که هنرهای گذشته‌ی دور و نزدیک تا پیش از هخامنشیان  
بیار آورده بود، پایه کار شیوه‌ی آرایشی برای هنرمندان زمان  
هخامنشی شد، و دیده شد که هنرمندان این زمان همچنان دنباله‌ی  
پیشینه‌های هنری مردم فلات پهناور ایران را گرفته در پیشرفت آن  
کوشیدند و با اینکه بدست بودن اندازه‌ها و انگاره‌ها کوشش داشتند  
چنان کردند که شیوه‌ی کار، بیشتر زمینه‌ی آرایشی داشته باشد.

.....

در زمان اشکانیان، هنرمندان شیوه‌ای پیش گرفتند که دارای همه‌ی  
ویژگیهای زمان خود بر پایه‌ی روش هخامنشی باشد؛ چنین که:  
شیوه‌ی آرایشی با بیشتر برجسته سازی « پر جسته در برابر کم جسته »  
وسه رخ و روبرو سازی آمیخته شد، و نیز روی جنگاوری‌ها و خشونت‌ها  
جنبش فراوانتری در این شیوه پدید آمد، و همین خود دست‌آویزی شد  
تا آن بردباری سرشار هنرمندان زمان هخامنشی برای پدید آری  
نمونه‌های آرایشی، در این زمان از میان برود. بنا بر این، اگر دید  
همگانی هنر، در زمان هخامنشیان بسوی پدید آری شکوه و  
بزرگواری و آرایشگری میرفت، در زمان اشکانیان، این دید بهمراهی  
آرایشگری بسوی نمایش برتری و دست‌اندازی و فرزاندگی میرفت.  
این روش تا پایان زمان اشکانی و آغاز زمان ساسانی بی‌الای  
پیشرفت خود رسید، و چندی نیز تا میانه‌های زمان ساسانیان دنباله‌ی

آن کم و بیش گرفته شد، و از آن پس بسوی يك دگرگونی تازه تر پیش رفت. ازینرو، شیوه‌ی هنری زمان ساسانیان بادنباله گرفتن شیوه‌ی کار زمان اشکانیان پایه گرفت، و از اینراه رفته رفته پس از چندی زمینه‌ی روش ویژه‌ای برای این زمان فراهم آمد.

چیزی که بیش از همه برای پدیدآری روش تازه در این زمان بهانه شد، پیش آمد اندیشه‌ها و انگیزه‌هائی بود که در پیش، هانویان و سپس مزدکیان بادنبال هم زمینه گذاشتند، و در این میان، دادوستد و بازرگانی هم، که بازارگرهی داشت، راه تازه‌ای در پیش پای هنرمندان گذاشت، و دید هنری بسوی برداشت کارهائی رفت که زمانه پیش آورد، چنین: که بجای بکارگرفتن تکه سنکهای بزرگ، کم کم به مس و نقره و پارچه و رنگ، و رویه‌مرفته تکه‌های کوچک دست بردند (مگر گاهی آنها هم در سر زمان ساسانیان که هنوز دنباله‌ی کار اشکانیان گرفته میشد پیکره‌های برجسته‌ی بزرگ ساخته‌اند) بویژه يك پیکره‌ی بزرگ و کرد از این زمان در غار شاپور کازرون بجا مانده است که میگویند از شاپور اول است، (



پیسکره‌ی شاپور اول درغار شاپور کازرون

## پیکره‌ی برجسته‌ی اردشیر با اردوان

این پیکره ، در نقش رستم ، به نزدیک تخت جمشید ، هست  
و مبارزه‌ی اردشیر و اردوان را مینمایاند :

اردشیر براسبی ، که زین و برگ باشکوهی دارد و با تن و بر  
کشیده و دست و پاهای باز در تک و تناز است ، نشسته است ، و نیزه‌ی  
بلند و استواری را سخت بچنگ راست خود گرفته به اردوان چنان  
تاخت برده است که او و اسبش هر دو را سرنگون کرده است .  
( اردوان را در اینجا ، از کلاش ، که مانند آلاه سوار پیکره‌ی  
جنگ اردوان است ، میتوان شناخت ) .

این پیکره ، بهترین نمونه‌ی پیشرفت شیوه‌ی پیکره سازی  
اشکانیان در این زمان است ، زیرا هیچیک از نمونه‌ها « جز پیکره‌ی  
جنگ اردوان ، نگاره‌های بایسته‌ای چون این پیکره ها ، برای  
بهرتر نشان دادن چگونگی جنبش ها و انگیزه‌های تند و تیز کسان  
و اسبان و چابکسواران ، ندارد .

با اینکه پیش آمد ها این پیکره را ویران کرده است باز هم  
ریزه کاریها و پاکت‌رashi های آن ، که ز بردستی سازنده‌ی آنرا میرساند ،  
پیدا است .



پیکره‌ی برجسته‌ی اردشیر با اردوان

## پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند اردشیر را مینماید

این پیکره نیز در نقش رستم د به نزدیک تخت جمشید ، هست . دو سوار را روبروی همدیگر نشان میدهد . یکی ، با دست راست خود يك گردی را که دو آویز با آنست بدیگری میدهد ، و بدست چپ چوبی دارد . در زیر لگداسب هر يك ، کسی برو در افتاده است . پشت سر یکی از این دو سوار مردی ایستاده مکس پرانی را بالای سر او گرفته است .

این داستان مینماید که یکی از این دو تن بدیگری فرمانداری یا پادشاهی میدهد .



پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند اردشیر را مینماید

پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند شاپور اردشیر را مینماید.

این پیکره، در نقش رجب در نزد يك نقش رستم، هست. شاپور بر اسب ستمبر و خوش تن و بری که دست چپ را بالا گرفته است، سوار است. موهای سرش چین چین بدوسوی چهره و روی شانیه هایش ریخته و خود به رو برون نگاه میکند. پشت سر او همراهانی پیاده ایستاده و دستها را بر دسته‌ی شمشیری که بجلوی خود از کمر آویخته اند نهاده اند. شیوه‌ی کار این پیکره، شیوه‌ی اشکانی است و دارای همان ویژگیها و ریزه کاریها است.



پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند شاپور اردشیر را مینماید

## پیکره‌های برجسته و کنده کاریهای روی سینی‌ها

این گونه کارها بفرآوانی روی سینی‌ها و تنگ‌ها و لکن‌ها و گلاب پاش‌ها و آبریزها هست. بیشتر آنها بشیوهی کار زمان اشکانیان ساخته شده است. داستان این کنده کاریها، بیشتر چگونگی برگذاری بزم و شکار و یایاد آوریهای از پهلوانیهای پادشاهان ناهداراست.

هنرمندان، روی نیاز و ناچاری، که انگیزه‌های فرهنگی و بازرگانی بوده است، دست بدامان پدید آوری نگاره‌هایی زدند که باریخت این چیزها جور بیاید، و همین خود زمینه‌ای شد تا انگاره‌های نو پیش آید، و چون اینگونه کارها توانائی بایسته‌ای می‌خواهد کم‌کم این توانائی بدست آمد، و دیده می‌شود که هنرمندان، از این زمان به نگاره‌گری با دیده‌ی ویژه‌ای نگریسته‌اند، و داستانهای خود را بانگاره‌هایی بس زیبا و استوار ساخته‌اند.

(باید دانست که دنباله‌ی همین کار است که شیوه‌هایی را پدید آورد، و پایه‌ی شیوه‌ی هنری ایرانیان زمان اسلامی را فراهم نمود).

## پیکره‌ی برجسته‌ی شکار قوچ کوهی

این پیکره‌ی برجسته، پادشاهی را نشان میدهد که یک قوچ کوهی را شکار میکند. ریزه‌کاری‌های آن چنانست که گوئی بر روی سنگ دکه برای کار کردن پهن و جادار است، کار شده است. نگاره‌ی هر یک از انگاره‌ها فراخور رسم اینکار دارای کوناگونی است، و با پیروی از ریخت‌سینی، گردش خوش آیندی دارد.



پیکره‌ی برجسته‌ی شکار قوچ کوهی

## پیکره‌ی شکاربیر

این پیکره کم‌وبیش هموار است. پادشاهی را نشان میدهد که براسبی سوار است و بیری را شکار میکند. هوشکماري درزیبائی‌ها و نگاره‌ها و ریزه‌کاریها و جان و جنبش دادن به انگاره‌های این پیکره، چنانست که میرساند سازنده‌ی آن پابند رسم کار گذشته نبوده و سخت بی‌پروا بوده است، و مینماید که هنرمند، رسم و پروائی جز توانائی هنری برای بهتر گویائی نمیخواسته بشناسد، بویژه، آنچه بیش از همه درخور بدیده گرفتن و اندیشیدن است اینست که، هنرمند جای تهی میان شیر خوابیده و پای اسب را با گل و پته‌هایی بهم برآمده بریخت هندسی پر کرده است.

سازنده‌ی این پیکره، خوب میدانسته است: که برای آرایشی ساختن انگاره‌های يك جاد بهر ریخت که میخواهد باشد، باید شیوه‌ای بکار ببرد که چشم بجا‌های تهی و گیرائی بر نخورد تا بتواند بهمه جا خوش آیندانه بلغزد، این رسم، که خود اکنون يك رسم همگانی در هنر است، از این پس جزو دانش هنری هنرمندانی که سپس آمدند، شد.



پیکره ی شکار ببر

### پیکره ی نیم برجسته ی شکار پلنگ

در این پیکره پادشاهی دیده میشود که با پلنگی کلاویز شده و شمشیرش را از پشت در میان دو دوشش فرو برده است . سازنده ی این پیکره ، شیوه ی تازه ای در ساختن این پیکره یکابرده است ، چنین که : برخی جاها که در نهاد برآمدگی بیشتر از

جا های دیگر دارد آنها را برجسته ساخته و جاهای دیگر را همچنان هموار گذاشته و تنها کننده کاری کرده است . « اینکار ، میرساند که هنرمندان در این زمان در چگونگی کار خود آزادی داشته و ازینرو زمینه ی پدید آوری برای شان فراهم بوده است .



پیکره ی ایم برجسته ی شکار بلنگ

## پیکره‌ی برجسته‌ی شکار شیر

این پیکره، پادشاهی را نشان می‌دهد که بر اسبی سوار است و نیزه‌ی خود را بر توی دهان شیری که سر پا ایستاده زده است، و شیر دیگری نیز زیر پای اسبش در غلتیده است. گردش نگاره‌ها و ریزه‌کاری‌های این پیکره چنانست که ریزه‌کاری‌های زمان اشکانیان را بیاد می‌آورد (پیکره‌ی پرندۀ داستان‌ی ونی زنیکه بر جانوری داستان‌ی سوار است، نیز بهمین شیوه ساخته



پیکره‌ی برجسته‌ی شکار شیر



بیگره‌ی پرنده‌ی داختانی

شده است در بیگره‌ی نی زن روش تازه‌ای در ساختن چین و شکن-  
های آب آن بکار رفته است، و اینکار، زمینه و راه تازه‌ای برای  
هنرمندان آینده در چین و شکن سازی آنها میشود،)



پیسگه‌ی نی زن

## پیسگه‌ی تورنگ

این پیسگه، تورنگی را نشان میدهد که گردن بندی را بنوک خود دارد. شیوه‌ی آرایش تازهای در این پیسگه دیده میشود: کنارهای بیرونی سینی را که نزدیک به پیرامون آنست با گردنهای مارپسچی کلها و غنچه‌ها و برگهایی که در میانهای گردش آنها را بکار گرفته‌اند، پر کرده‌اند، و این زمینه‌ی همان است که در آیتده، اسلیمی نام گرفت.



پیکره ی تورنگ

## پیکره ی ببر

این پیکره ، ببری را نشان میدهد که پای درختی روی  
جرآمدگی های زمین ایستاده است . سازنده ی این پیکره ، جای  
تهی درون پیرامونی را که ببر در آن ساخته شده ، با برگها و بته های  
دو درخت پر کرده است و کناره ی پایه کارسینی را با گردشهای مارپیچی  
و گل های ساده شده ی زمان هخامنشی و اشکانی با همان شیوه ساخته  
است ، ازینرو این سینی با شیوه ی آمیخته ای از دوزمان گذشته و  
این هنگام ، ساسانی ، کار شده است .



پیکره ی ببر



پیکره ی شیر و آهو

پیکره ی شیر و آهو

این پیکره ، شیری را نشان میدهد که بر پشت آهوئی چمبده  
و پنجه ی راستش را بر خرخره اش نهاده است .  
سازنده ی پیکره ، این دو جانور را در میان گردی میان سینی ،  
خوب جووری انکاره سازی کرده است .  
این پیکره ، هم ریزه کاری دارد و هم نگاره های آن خشک  
و خشن است .

## پیکره ی بزم

این پیکره ، پادشاهی را نشان میدهد که بر تختی نشسته ،  
دردستی يك جام و دردستی دیگر گلی مانند نیلوفر آبی دارد .  
دو تن را نیز ساخته اند که نی و چنگ می زنند . شاید داستان  
بزم خسرو پرویزو باربد باشد .

در این پیکره ، بازگشت برسم کار گذشته ، دیده میشود :  
، زیرا پادشاه را بزرگتر از دیگرانی که در پیرامونش هستند



پیکره ی بزم

ساخته‌اند. در اینجا نیز، جاهای تهی با گلبرگها و نگاره هائی که نمودار دل، است پر شده است. این پیکره از دیده‌ی نگاره گیر نیست مگر از دیده‌ی انگاره و بهتر گویائی که بسیار درخور هوشکماري است.

### پیکره‌ی مهر ورزی

این پیکره، پادشاهی را نشان میدهد که با زنی بر تختی نشسته مهر میورزد.

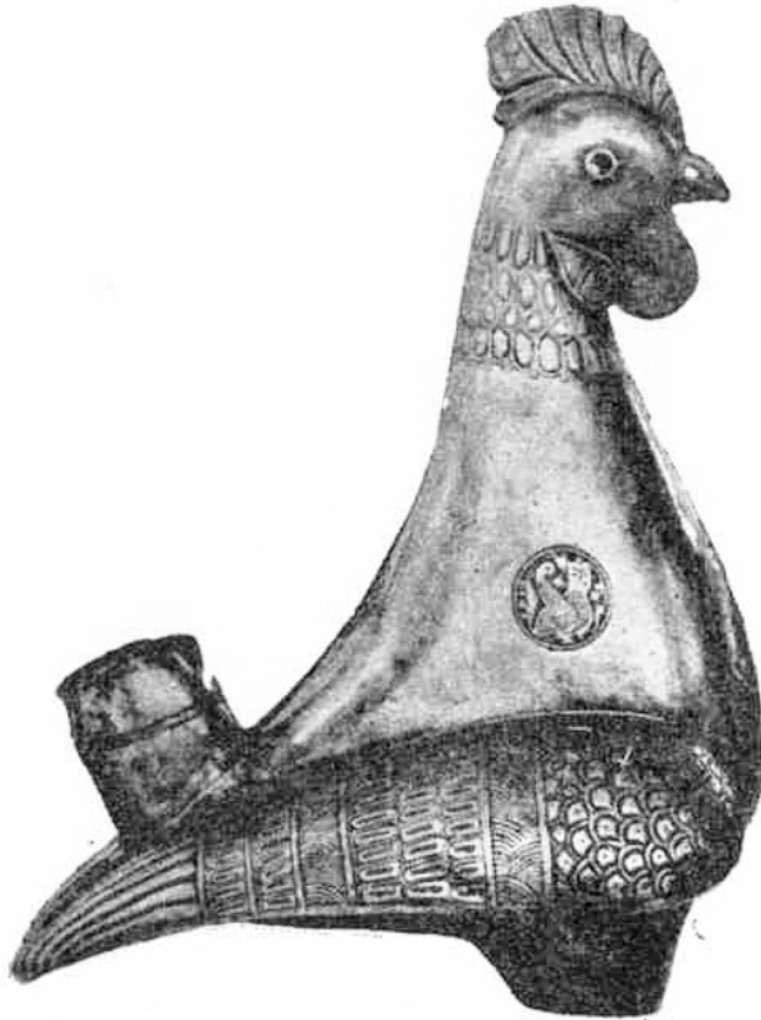
انگاره‌ی این پیکره بسیار گیرا و شگفت‌آور است، زیرا یک آزادی و بی‌پروائی و توانائی و پشت پا زدن به رسم، که همه‌ی پابندی‌ها را بهیچ گرفته‌است، در آن دیده میشود:

سازنده‌ی این پیکره، لبه‌ی تخت را که میباید راست بنگارد کمائی نگاشته است، و درازی آنرا نیزه که اگر تخت و تهی بود با گردش سینی جور نمی‌آمد و از دیده‌ی پیشه و هنرور رسم انگاره سازی بیچشم ناخوش آیند بود، با دامن زن و میوه‌ها پوشانیده است. گواينکه این پیکره ریزه کاری و کننده کاری کارهای دیگر را ندارد، با اینهمه اینچنین انگاره‌ها می‌رساند که هنرمندان این زمان بچگونه بانما کردن و زیبائی دادن کارها بخومی آشنا بوده‌اند.



پیسکری مهرورزی

۱۸۵



کار ساسانیان

### نقاشی های زمان ساسانیان

تا این زمان پیشه ی نقاشی هنوز مانند پیشه های دیگر هنری  
آنجنان زمینه و روانی که باید نداشته است ، و اگر روی پارچه ها

وکاشی‌ها رنگ آمیز بهائی شده و بر دیوارها نقاشی‌هایی کرده‌اند این نمونه‌ها در برابر پیش آمده‌ها و دستبردهای زمانه و ایستادگی نداشتن، از میان رفته است. بویژه نقاشی‌ها که هرچه یافته شده، روی دیوارهای کچی بوده و درگذشت زمان ویران شده بوده است.

جز آنچه از زمان اشکانیان نموده شد نقاشی‌هایی از ویرانه‌ی کوه خواجه‌ی سیستان بدست آمده است که بیشترش رنگ و رو رفته و فروریخته بوده است.

شیوه‌ی کار نشان میدهد که میباید از پایان زمان اشکانی و آغاز زمان ساسانی باشد.

از نگاره‌ی آنها يك همانندی با نقاشی‌های وابسته به مانویان که در تورفان در ترکستان چین، یافته‌اند پیداست.



کار ساسانیان

## نقاشی هائی از کوه خواجه



نقاشی اسب سوار

### اسب سوار :

این نقاشی ، کنارهای در پیرامون خود دارد که پارانگهای  
اواخر- قهوه‌ای ، و خاکستری و اندکی زرد پر شده است . روی پایه-  
کاره که کنارهای سر تا سری آنرا فرا گرفته ، سواری را کشیده اند که  
نیزه‌ای بدست دارد .

رنگ پیراهن سوار، پیروزه‌ای روشن، و رنگ شلوارش سپید است. رنگ اسب، اوخرائی، و رنگ نیزه‌ای که سوار بدست دارد نارنگی زرد و ش است.

همه‌جای زمینه، گرداگرد سوار و اسب، خاکستری-آبی، وانکاره-های کنارها و وانکاره‌های دیگر، که بر پایه کار است، همه بارنگ مشکئی کشیده شده است.

#### مرد نیمرخ:

گردن و چهره‌اش برنگ نخودی گرم است. رنگ کلاهش اوخرائی، و رنگ شاخه‌ای که بر کلاه اوست نارنگی رنگ، و پیراهنش برنگ سپید است. رنگ زمینه‌ی پیرامون سر و رویش قهوه‌ای قرمز-وش است،

و بیرون زمینه نیز، بنفش روشنی است که برنگ نخودی نزدیک است، و همه‌ی نکاره‌ها بارنگ مشکئی کشیده شده است.



نقاشی مرد نیمرخ

نی زن :

کردن و چهره اش برنگ نخودی گرم است . موهایش برنگ  
مشکی، وزمینہ ، خاکستری سپید و ش است . همه ی نگاره ها با  
رنگ مشکی کشیده شده است .



نقاشی نی زن

### چهره ی زن :

موهایش قهوه‌ای خرمائی و ش است . چهره اش برنگ نخودی گرم، و زمینی کار، خاکستری آبی و شی است که نزدیک برنگ نخودی است . همه‌ی نگاره ها بارنگ مشکی قهوه‌ای و ش کشیده شده است .



نقاشی چهره ی زن

۱۹۲

## پسر نیمرخ

چهره اش برنگ نخودی گرم . زمینه ی کار ، خاکستری  
سپید و ش است ،  
و همه ی نگاره هایش با رنگ مشکی کشیده شده است .



نقاشی بر نیمرخ

بالا تنه ی زن :

تن ، برنگ نخودی گرم است . رواندازش نارنگی رنگ ،

وزمینهای کار برنگ بنفش آبی و شی است که به خاکستری نزدیک است .  
همه ی نگاره ها بارنگ مشکی اوخرائی و شی کشیده شده است  
که برنگ آبی نزدیک است .



نقاشی بالاتنی زن

با اینکه نمونه‌های نقاشی این زمان مانند زمانهای گذشته کم است، و چنین مینماید که جز آنچه نفوده شده نمونه‌های دیگری در میان نیست تا چند و چونی زیبا پسندی مردم این زمان را روی زمینه‌ی جادارتری چنانکه باید برساند، با اینهمه، برخی زمینه‌های پذیرفتنی هست که مینماید نقاشی در این زمان بیش از زمان اشکانیان روانی داشته است، زیرا آنچه درباره‌ی قالی رنگارنگ ایوان مدائن



میکویند کار ساسانیان بر روی پارچه است و ولی اینکار بشیوه‌ی اشکانیان است.

یا پارچه‌های نگاره دار ساسانیها میگویند، و یا آنچه از روی نوشته‌ها درباره‌ی رنگ رخت‌های پادشاهان دریافت میشود میرساند که در این زمان، مردم کوشش فراوانی برای پیشرفت هنر نقاشی داشته‌اند به ویژه گفتگویی که میان خسرو قبادیان و پسرکی که خود را زیباشناس و دانشمند اینکار میدانسته، گذشته است، مینماید که هنر میباید کم و بیش زمینه‌ی گفتگوی همگانی بوده باشد.

.....

دشاهنشاه فرماید ، پرسید :

که از زنان کدام به ؟

گویید ریدك : كه انوشه بوی

زن آن به كه به مینش مرد دوست ورایش افزونی .

بالای میانه ، برش پهن ، سر و گردن هم بست ،

پایش کوتاه و میان باربك وزیربای گشاده

انگشتان دراز ، اندامش نرم و سخت آکند .

و به پستان ، ناخنش برفین و گونه اش انارین .

چشمش بادام آئین ، و رپوستین .

ایروطاق ، دندان سپید ، تر و خوباب .

گیوسپاه و روئین ، دراز .

و رپستر مردان سخن به پیشرمی نکوید .

شاهنشاه پسندید ، آنرا براست داشت .

.....

بو حقری ، که از سر ایندگان عرب درسده ی سوم هجری بوده

راست ، هنگامی که از شام به بغداد میرفته ، ایوان کسری را دیده و

گزارشی چنین در باره ی چگونگی آرایش و نمای آن داده است :

---

این گفتگورا د کتر محمد مقدم از نوشته ی بهلوی گردانده و در دسترس من گذارده است.

«این کاخ شمارا از نمونه های شکفت آورمردمی آگاه میکنند که زبان هرگز از گفتار آن شکفتی ها نمی تواند خود داری کند. اگر نقاشی چنگ انطاکیه را نگاه کنیم ، اندام بلرزه می افتد ، زیرامرگ از آن میبارد . انوشیروان در زیر درفتی لشکر آرا می کند ، رخس برنگ سبز نزدیک به زرد است ، و در پیش روی او مردانی دیکی نیزه بدست و دیگری سپروزو بین بدست ، میچنگند . این نگاره ها و چهره ها دودلی پیش می آورند که آیا اینها زنده های لال اند ؟»

بو حترى ، نقاشى دیگری را گزارش میدهد :

(در اینجا خسرو پرویز از باربد جام میگیرد ، این مردمی که پشت سر هم ایستاده خنده ها بلب دارند از خود پایه وارچی و ادرا ندیشه برایم بیدار میکنند) .

.....

جز اینها در مجمل التواریخ و القصص « که به نزدیک سده ی پنجم هجری بستگی دارد ، و نیز در نوشته ی حمزه ی اصفهانی « که خود بنزدیک سده ی چهارم هجری میزیسته ، گزارشی درباره ی رنگهای رخت پادشاهان ساسانی هست که روشن میکنند چگونه رنگهای در آن زمان بوده و آنها را چگونه می آمیخته و چه رنگهای را در برابر هم می پسندیده اند .

## رخت اردشیر و رنگ آن

حمزه‌ی اصفهانی میگوید کتابی را دیده‌ام که در آن پادشاهان ساسانی را نقاشی کرده بوده‌اند :

اردشیر را کشیده‌اند که قبای نگاره‌دار پوشیده ، شوارش آبی آسمانی و تاجش سبزروی زمینه‌ی زردین است و نیزه‌ای هم در دست دارد .  
.....  
.....

درمجمعل التواریخ نوشته شده است :

..... و نسب او در سیرالملوک چنین است : اردشیر بن یاپک ابن ساسان ابن فانک بن مهونس بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار و خدای تعالی علیم تراست بر آن . و اندر کتاب صورت پادشاهان بنی ساسان گفته است : که پیراهن او بدینارها بود ، و شلواری آسمانگون و تاج سبز در زر ، و نیزه قائم در دست ،

## رخت شاپور اول و رنگ آن

حمزه - شاپور پسر اردشیر ، قبایش آبی آسمانی ، و شلواری قرمز گلدوزی شده ، تاجش قرمز آمیخته به سبز است . نیزه‌ای هم بدست دارد .

.....  
.....  
مجمعل التوارىخ - شاپور پسر اردشیر بود . در کتاب الصور اورا  
پیراهن آسمانگون گوید ، و شلووار وشی سرخ و تاج سرخ در سر ،  
ایستاده نیزه در دست گرفته .

### رخت هر مز و رنگ آن

حمزه - هر مز پسر شاپور اول ، قبایش سرخ و قلابدوزی  
شده ، شلووارش سبز و تاجش سبز روی زمینهای زرین و سوار بر شیر  
است و در دست راستش نیزه ایست و بدست چپش سپر دارد .

.....  
.....  
مجمعل التوارىخ - هر مزد پسر شاپور بن اردشیر بود ، و اندر  
کتاب صورۃ گفتست پیراهن وشی سرخ داشت ، و شلووار سبز ، و تاج  
سبز در زر داشت ( اندر دست ) راست نیزه و اندر چپ سپر داشت ،  
بر شتری نشسته .

.....  
.....  
\* - در برهان قاطع - وشی بفتح اول و کسر نانی ، پارچه لطیف گلداز  
و منقوش است .

## وخت بهرام ورنک آن

حمزه - بهرام پسر هرمز، قبایش سرخ، شلوارش سرخ، تاجش آبی  
آسمانی باد و تیغه‌ی ماه و یک ماه زرین. یک نیزه در دست راست گرفته  
ایستاده است و یک شمشیر هم در دست چپ دارد که بآن تنه داده است.

.....  
.....  
مجم‌التواریخ - بهرام پسر هرمز شاپور بود، صورت او  
با پیراهن سرخ، و شلوار سرخ، و تاج آسمان کون نگاشته، اندر دست  
راست نیزه و اندر چپ شمشیر بدان فرو چن‌سیده.

## وخت بهرام دوم ورنک آن

حمزه - بهرام پسر بهرام. قبایش آبی آسمانی و قلابدوزی شده،  
شلوارش سرخ. روی تختی نشسته و دستش را روی شمشیر نهاده است.  
تاجش سبز است و دو بال کوچک بایک ماه گرد زرین دارد.

.....  
.....  
مجم‌التواریخ - بهرام الثانی: پسر بهرام بن هرمز بود،  
بصورت او نگاشته با پیراهنی وشی سرخ، و شلوار سبز، و تاج

آسمان گون ( میان ) دوشرفه زرین بر سریرنشسته و کمائی برزه کرده اندر دست راست گرفته و سه چوبه تیر اندرچپ گرفته .

## رخت نرسی و رنگ آن

حمزه - نرسی پسر بهرام . قبایش سرخ و قلابدوزی شده ، شلوارش آبی آسمانی قلابدوزی شده ، خودش ایستاده و دودستش را روی شمشیر گذاشته است ، و تاجش سرخ است .

.....  
.....  
مجمعل التواریخ - بهرام الثالث : پسر بهرام بن بهرام هرمزد بودست ، و لقبش سکان شاه . و سکان نام سیستان است . پیراهن بهرام بهرامیان آسمان گون بودست ، با شلوار سرخ ، بر سریر نشسته ، و بر شمشیر تکیه زده ، و تاج او سبزمیان دوشرف زر اندر ساخته .  
خرسه بن بهرام : ( ۲۲-آ ) نرسی نیز گویند ، برادر این بهرام بود ، نرسی بن بهرام بن هرمزد ، پیراهنش وشی سرخ بود ، و شلوار وشی بر لون آسمان ، بر پای استاده نگاشته است با تاج سرخ ، و بهر دو دست بر شمشیر فرو چسبیده .

---

\* - در برهان قاطع - شرفه : بضم و فتحه و کسره اول در عربی مطلق کنکره را گویند خواه کنکره قلعه و خواه کنکره بام و دیوار خانه و غیره باشد ،

## رخت هرز پسر نرسی و رنگ آن

حمزه - هرزد پسر نرسی . قبایش سرخ و قلابدوزی شده است .  
شلوارش آبی آسمانی قلابدوزی شده . قاجش سبز ، ایستاده و دو  
دستش روی شمشیر است .

.....  
.....  
مجملة التوارىخ - هرزد پسر نرسی بود ، در صورت ساسا (نیا) ن  
پیراهن سرخ و شى صورت کرده است ، باشلوار آسمان گون ، و قاج  
سبز بر سر نهاده ، و به هر دو دست تکیه بر شمشیر زده .

## رخت شاپور هرز و رنگ آن

حمزه - شاپور هرز ، قبایش گل سرخی و قلابدوزی شده .  
شلوارش سرخ قلابدوزی شده . روی تخت نشسته در دستش تیر زینی  
است . قاجش آبی آسمانی و گرداگرد آن برنگ زراست ، دو کپه ی  
زرین دارد که يك تیغه ی ماه از زر در میان آنست .

.....  
.....  
مجملة التوارىخ - شاپور : پسر این هرزد بود و او را عرب

ذوالاکتاف لقب کردند . پیراهن او مورد بودوشی ، شلووار سرخ  
وشی ، برتخت نشسته تبرزینی اندر دست ، وتاج بلون آسمان بزر  
منقش برنگها اندر میان دوشرفه زر ، وصورت ماه برسر نگاشته .

### رخت اردشیر پسر شاپور و رنگ آن

حمزه - اردشیر پسر شاپور . قبایش قلابدوزی برنگ آبی  
آسمانی . شلوارش سرخ قلابدوزی شده . تاجش سبز . نیزه ای در  
دست راست دارد ودست چپش را برروی شمشیر نهاده است .

.....

مجملة التواریخ - اردشیر: پسر هرمزد بن نرسی بود ، برادر  
شاپور ، پارسیان اورانکو کارخواندند ، پیراهن او آسمان گون بود  
وشی بدینارها ، و شلووار سرخ ، بدست راست نیزه و بیچپ اندر شمشیر  
بود بدان چفسیده ( ۲۲-ب ) وتاج سرخ برسرفه نهد .

### رخت شاپور پسر اردشیر و رنگ آن

حمزه - شاپور پسر اردشیر ، قبایش سرخ و قلابدوزی شده .  
شلوارش آبی آسمانی . زیر قبایش قبای دیگری است که زرد است .

تا جش سبز آمیخته به سرخ که دوبال کوچک و یک ماه زرین دارد.  
خودش سر پا ایستاده و گریزی بدست راست دارد که سر آن چون  
پرندۀ ایست و دست چپش روی دسته‌ی شمشیرش نهاده است .

.....  
.....

مجمعل التواریح - شاپور بن شاپور : پسر ذوالاکتاف بود ،  
در کتاب صور پیراهن او وشی سرخ ، و اندر زیرش دیگری زرد ، و  
شلوار آسمان رنگ ، تاج میان دوشرفه زرا اندر برنگ سبز ، ایستاده  
نگاشتست ، قضیبی آهن صورت مرغی بر سرش بدست راست ، و بدست  
چپ بر قبضه شمشیر فراخمیده .

## وخت بهرام پسر شاپور و رنگ آن

حمزه - بهرام پسر شاپور ، قبایش قلابدوزی آبی آسمانی ،  
شلوارش سرخ قلابدوزی ، تاجش سه گپه و یک ماه زرین دارد .  
ایستاده نیزه ای بدست راست گرفته و دست چپش را روی شمشیرش  
نهاده است .

.....  
.....

مجمعل التواریح - بهرام بن شاپور : واورا کرمان شاه خواندندی ،  
تاج او سبز گوید ، در میان سه شرف زر ، و پیراهن آسمان گون

وشلواروشی کرده ، بدست راست اندر نیزه ، و بدست چپ بر شمشیر  
فراخمیده .

## رخت یزدگرد پسر بهرام و رنگ آن

حمزه - یزدگرد پسر بهرام ، قبایش سرخ . شلوارش آبی  
آسمانی . تاجش آبی آسمانی . ایستاده است و نیزه ای بدست دارد .  
.....  
.....  
مجموعه التواریخ - یزدگرد : پسر بهرام بود ، پارسیان او را  
بزه گر خواندند . پیراهن او سرخ بود ، و شلوار بلون آسمان ، و تاج  
همچنان ، ایستاده نیزه اندر دست .

## رخت بهرام گور پسر یزدگرد و رنگ آن

حمزه - بهرام گور پسر یزدگرد ، قبایش آبی آسمانی ، شلوارش  
سبز قلابدوزی شده . تاجش آبی آسمانی . روی تخت نشسته و یک گرز  
در دست دارد .

.....  
.....

مجمعل التوار یخ - بهرام گور: پسر یزدگرد بود ، و بهرام گور  
را پیراهن در کتاب صورت ، آسمان کون نگاشتست ، و شلوار سبز  
وشی ، و گرزاندر دست .

### رخت یزدگرد پسر بهرام گور و رنگ آن

حمزه - یزدگرد پسر بهرام ، قبایش سبز ، شلوارش سیاه  
قلا بدری شده با زر ، تاجش آبی آسمانی . روی تخت نشسته و  
پشمشیرش تنه داده است .

.....  
.....  
مجمعل التوار یخ - یزدگرد : پسر بهرام گور بودست ، و پیراهن  
سبز داشت و شلوار و شی سیاه رنگها با زر ، و تاج آسمان رنگ ، بر  
تخت نشسته و تکیه زده بر تیغ (۲۳-آ)

### رخت فیروز و رنگ آن

حمزه - فیروز پسر یزدگرد ، قبایش سرخ . شلوارش آبی آسمانی  
زر دوزی شده تاجش آبی آسمانی . روی تخت نشسته نیزه ای  
چردست دارد .

.....  
.....  
مجمعل التواربخ - فیروز : پسر یزدگرد بن بهرام گور بود ،  
پیراهن سرخ نکاشتست ، و شلوار آسمان کون به زرشکی کرده ، و  
تاج هم بدین رنگ ، بر تخت نشسته نیزه اندر دست گرفته .

## رخت بلاش و رنگ آن

حمزه - بلاش پسر فیروز ، قبایش سبز ، شلوارش سرخ قلابدوزی  
شده با سیاه و سفید است . تاجش آبی آسمانی . ایستاده و نیزه ای در  
دست دارد .

.....  
.....  
مجمعل التواربخ - بلاش : پسر فیروز ، پیراهن سرخ داشت و  
شلوار سرخ ، با سیاهی و سفیدی بهم آمیخته ، تاج آسمان کون ،  
ایستاده نیزه در دست گرفته .

## رخت قباد و رنگ آن

حمزه - قباد پسر فیروز ، قبایش آبی آسمانی است و با سیاه

وسپید قلابدوزی شده است . شلوارش سرخ ، تاجش سبز، روی تخت  
نشسته و بشمشیر تنه داده است .

.....  
.....  
مجمل التوارینخ - قباد : پسر فیروز بودست ، و پیراهن قباد  
آسمانی گون بود سیاهی و سفیدی آمیخته، و شلوار سرخ، و تاج سبز ،  
بر تخت نشسته و به تیغ فراخمیده .

## رخت خسرو و رنگ آن

حمزه - خسرو پسر قباد ، قبایش سپید و با رنگهای گوناگون  
قلا بدوزی شده . شلوارش آبی آسمانی . بتخت نشسته و بشمشیر تنه  
داده است .

.....  
.....  
مجمل التوارینخ - کسری نوشروان : پسر قباد بود . پیراهن  
اوسفید بود برنگها آمیخته و وشی کرده ، و شلوار آسمان رنگ ، بر  
تخت نشسته ، و بر شمشیر ( ۲۳ - ب ) فراخمیده .

## رخت هرمز پسر نوشیروان و رنگ آن

حمزه - هرمز پسر خسرو نوشیروان ، قبایش سرخ قلابدوژی شده ، شلوارش آبی آسمانی و قلابدوژی شده ، تاجش سبز ، روی تخت نشسته و گریزی در دست راست دارد و دست چپش را روی شمشیر نهاده است .

.....  
.....

مجمعل التواربخ - هرمزد پسر نوشروان بود ، پیراهن وشی سرخ داشت ، و شلوار آ-مان گون بود ، با تاج سبز ، بر تخت نشسته ، بدست راست اندر گریزی داشت و چپ بر قبضه تیغ نهاده .

## رخت خسرو پرویز و رنگ آن

حمزه - خسرو پرویز پسر هرمز ، قبایش پشت گلی قلابدوژی شده ، شلوارش آبی آسمانی ، تاجش سرخ ، نیزه ای بدست دارد .

.....  
.....

مجمعل التواربخ - کسری پرویز : پسر هرمزد نوشروان بود ، پارسیان او را خسرو پرویز خواندندی ، پیراهن مورد وشی داشت و شلوار آسمان گون ، و تاج سرخ ، نیزه در دست .

## رخت شیرویه و رنگ آن

حمزه - شیرویه پسر خسرو پرویز ، قبایش قلابدوزی شده‌ی سرخ ، ایستاده و یک شمشیر بریخت سه‌گوشی بدست دارد .

.....  
.....

مجملة التوارىخ - شیرویه : پسر کسری پرویز بود ، و اندر کتاب صورت آل ساسان گوید : پیراهن‌وشی سرخ‌داشت و شلوار آسمان رنگ ، و تاج سبز ، برپای ایستاده بدست راست شه‌شیری کشیده .

## رخت اردشیر پسر شیرویه و رنگ آن

حمزه - اردشیر پسر شیرویه ، قبایش آبی آسمانی گوناگون ، قاجش سرخ . ایستاده یک شمشیر بدست راست دارد و دست‌چپش نیز روی شه‌شیر است .

.....  
.....

مجملة التوارىخ - اردشیر : پسر شیروی بود ، و کودك (۲۴-آ) پیراهن آسمان‌گون‌داشت ، و تاج سرخ ، برپای ایستاده ، نیزه بدست راست و بدیگر دست شه‌شیر چفسیده .

## رخت پوران دخت و رنگ آن

حمزه - پوران دخت دختر پرویز ، قبایش قلابدوزی شده ی  
سبز. شلوارش آبی آسمانی. روی تخت نشسته و تبرزین بدست دارد .  
.....  
.....  
مجمعل التواربخ - بوران دخت: دختر پرویز بود، پیراهن و شوی  
سبز داشت ، و شلوار آسمان گون ، و تاج هه چنان ، بر تخت نشسته  
تبرزینی در دست .

## رخت آزر میدخت و رنگ آن

حمزه - آزر میدخت قبایش سرخ و قلابدوزی بارنگهای گوناگون.  
شلوارش آبی آسمانی برنگهای گوناگون . تاجش سبز . روی تخت  
نشسته تبرزینی را بدست راست دارد و دست چپش روی شمشیر است .  
.....  
.....  
مجمعل التواربخ - آزر میدخت : خواهر بوران بود دختر کسری  
پرویز ، پیراهن اوسرخ نگاشتست ملون ، و شلوار آسمان گون ، و  
تاج برسر، بر سریرنشسته، بدست راست تبرزینی و چپ بر تیغ تکیه زده .

## رخت یزدگرد شهریار و رنگ آن

حوزه - یزدگرد پسر شهریار ، قبایش سبز و قلابدوزی شده .  
شلوارش آبی آسمانی قلابدوزی شده . تاجش سرخ . نیزه ای بدست  
دارد و دستی را نیز روی شمشیر نهاده است .

.....  
.....

مجمعل التواریخ - یزدگرد آخر ملوک عجم : پسر شهریار بن  
کسری پرویز بود ، پیراهن وشی سرخ داشت ، و شلوار آسمان گون  
و تاج سرخ ، نیزه اندر دست و بر شه شیر فراخمیده ، و همه ملوک بنی  
ساسان را موزه سرخ بودست ، والسلام .

پایان بخش یکم

چاپ این نوشته در که بخش یکم  
هنر نقاشی و پیکر تراشی در ایران  
زمین است ، در تیر ماه یکهزار و  
سیصد و سی و دو در تهران پایان یافت.  
این نوشته را بی اجازه ی رسمی  
نویسنده اش نباید به چاپ رسانید.  
در این نوشته سه نقشه و سد و پنجاه  
و نه ۱۵۹ نگاره و عکس هست.

- ۱ پیشینه‌های هنری .
- ۲ هنر .
- ۵ خاور شناسان وفلات ایران .
- ۱۷ فلات ایران و کاوش‌ها .
- ۱۸ مروی‌ها و سیستانی‌ها .
- ۱۹ دامغانی‌ها .
- ۲۱ کاشی‌ها .
- ۲۳ لر‌ها .
- ۲۴ خوز‌ها .
- ۲۶ پارسی‌ها .
- ۲۸ گیانی‌ها ، همدانی‌ها ،
- ۲۹ رازی‌ها .
- ۳۰ آذربادگانیه‌ها .
- ۳۱ کرمانیه‌ها و بلوچ‌ها .
- ۳۴ پیکره‌های برجسته درگذشته‌ی دور .
- ۳۵ پیکره‌ی برجسته‌ی شیخان .
- ۳۷ پیکره‌ی برجسته‌ی دوتن در پیشگاه مهر و ماه .
- ۳۹ پیکره‌ی برجسته‌ی دوتن بی‌مهر و ماه .

- ۴۲ . پیکره ی برجسته ی شکارچی .
- ۴۴ . پیکره ی برجسته ی کوه رنگان .
- ۴۸ . پیکره ی برجسته ی جنگجویان شوشی .
- ۵۱ . پیکره ی برجسته ی ریسنده .
- ۵۳ . مادها .
- ۵۶ . پیکره ی برجسته ی گرفتاران دسرپل زاب .
- ۶۱ . بخش بین النهرین و بخشهای دیگر ایران .
- ۶۷ . پیکره های برجسته ی ایرانیان زمان پارسیان .
- ۷۰ . هنرمندی ایرانیان زمان هخامنشان .
- ۷۳ . پیکره ی برجسته ی کوروش .
- ۸۱ . پیکره ی برجسته ی آدم ماهی .
- ۸۲ . پیکره ی برجسته ی بیستون .
- ۹۲ . پیکره ی برجسته ی داریوش و خشیارشا .
- ۹۶ . پیکره های برجسته ی کاشی شوش از زمان هخامنشی .
- ۹۸ . نوشته ی گلی شوش .
- ۱۰۲ . تخت جمشید زمان هخامنشیان .
- ۱۰۷ . اناهید .
- ۱۱۰ . هنرمندی ایرانیان زمان اشکانیان .

- ۱۱۹ . پیکره‌ی برجسته‌ی مهر .
- ۱۲۴ . پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگوزن .
- ۱۲۸ . پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگراز .
- ۱۴۰ . پیکره‌ی برجسته‌ی گودرز-سوار .
- ۱۴۴ . پیکره‌ی برجسته‌ی اردوان و والرین .
- ۱۵۲ . پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند جنک اردوان را مینماید .
- ۱۵۴ . يك پیکره‌ی دیگر از زمان اشکانیان .
- ۱۶۰ . سفالهای کاشی و نقاشی هائی از زمان اشکانیان .
- ۱۶۵ . هنرمندی ایرانیان زمان ساسانیان .
- ۱۶۸ . پیکره‌ی برجسته‌ی اردشیربازاردوان .
- ۱۷۰ . پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند اردشیر را مینماید .
- ۱۷۱ . پیکره‌ی برجسته‌ای که میگویند شاپور اردشیر را مینماید .
- ۱۷۲ . پیکره‌های برجسته و کنده کاریهای روی سینی‌ها .
- ۱۷۳ . پیکره‌ی برجسته‌ی شکار قوچ کوهی .
- ۱۷۵-۱۷۴ . پیکره‌ی شکار ببر - پیکره‌ی شکار پلنگ .
- ۱۷۷ . پیکره‌ی برجسته‌ی شکار شیر .
- ۱۷۹ . پیکره‌ی تورنگ .
- ۱۸۱ . پیکره‌ی ببر .

- ۱۸۲ . پینکری شیروآهو .
- ۱۸۳ . پینکری بزم .
- ۱۸۴ . پینکری مهر ورزی .
- ۱۸۶ . نقاشی های زمان ساسانیان .
- ۱۸۸ . اسب سوار .
- ۱۸۹ . مرد نیمرخ .
- ۱۹۰ . نی زن .
- ۱۹۱ . چهره ی زن .
- ۱۹۳ . پسر نیمرخ .
- ۱۹۳ . بالا تنه ی زن .
- نقاشی هائی از کوه خواجه:
- ۱۹۶ . گفتگوی ریدك با انوشیروان .
- ۱۹۸ . رخت اردشیر و رنگ آن .
- ۱۹۸ . رخت شاپورا اول و رنگ آن .
- ۱۹۹ . رخت هرمز و رنگ آن .
- ۲۰۰ . رخت بهرام و رنگ آن .
- ۲۰۰ . رخت بهرام دوم و رنگ آن .
- ۲۰۱ . رخت نرسی و رنگ آن .
- ۲۰۲ . رخت هرمز پسر نرسی و رنگ آن .

- ۲۰۲ رخت شاپور هرمز و رنگ آن .
- ۲۰۳ رخت اردشیر پسر شاپور و رنگ آن .
- ۲۰۳ رخت شاپور پسر اردشیر و رنگ آن .
- ۲۰۴ رخت بهرام پسر شاپور و رنگ آن .
- ۲۰۵ رخت یزدگرد پسر بهرام و رنگ آن .
- ۲۰۵ رخت بهرام گور پسر یزدگرد و رنگ آن .
- ۲۰۶ رخت یزدگرد پسر بهرام گور و رنگ آن .
- ۲۰۶ رخت فیروز و رنگ آن .
- ۲۰۷ رخت بلاش و رنگ آن .
- ۲۰۷ رخت قباد و رنگ آن .
- ۲۰۸ رخت خسرو و رنگ آن .
- ۲۰۹ رخت هرمز پسر نوشیروان و رنگ آن .
- ۲۰۹ رخت خسرو پرویز و رنگ آن .
- ۲۱۰ رخت شیرویه و رنگ آن .
- ۲۱۰ رخت اردشیر پسر شیرویه و رنگ آن .
- ۲۱۱ رخت پوران دخت و رنگ آن .
- ۲۱۱ رخت آزر می دخت و رنگ آن .
- ۲۱۲ رخت یزدگرد شهریار و رنگ آن .

- ۷-۶ . نقشه ی بخشی از فلات ایران .
- ۶-۸ . نقشه ی بین النهرین .
- ۱۳-۱۲ . نقشه ی سومر .
- ۱۶-۱۵ . پیکره ی برجسته ی هیتی ها .
- ۱۸ . کارهای مرویها .
- ۲۰-۱۹ . کارهای دامغانیها .
- ۲۳-۲۱ . کارهای کاشی ها .
- ۲۴-۲۳ . کارهای لرها .
- ۲۵-۲۴ . کارهای خوزها .
- ۲۷-۲۶ . کارهای پارسی ها در تخت جمشید .
- ۲۹-۲۸ . کارهای مردم گیان همدانی ها .
- ۳۰-۲۹ . کار مردم ری - کار مردم آذر آبادگان .
- ۳۳-۳۱ . کارهای مردم کرمان و بلوچستان .
- ۳۵ . پیکره ی برجسته ی شیخان .
- ۳۹-۳۸ . پیکره ی برجسته ی دوتن در پیشگاه مهر و ماه .
- ۴۰ . پیکره ی برجسته ی دوتن بی مهر و ماه .
- ۴۳-۴۲ . پیکره ی برجسته ی شکارچی .
- ۴۷-۴۴ . پیکره ی برجسته ی کوه رنگان .

- ۴۹ پیکره ی برجسته ی جنگجویان شوشی .
- ۵۱ پیکره ی برجسته ی ریسنده .
- ۵۹-۵۷ پیکره ی برجسته ی گرفتاران سرپل زاب .
- ۶۴-۶۲ پیکره های برجسته ای که میگویند به سران بخش  
بین المهرین بستگی دارد .
- ۶۹-۶۷ پیکره های برجسته ی ایرانیان زمان پارسیان .
- ۷۲-۷۰ کارهای مخامنشیان .
- ۷۹-۷۳ پیکره ی برجسته ی کورش .
- ۸۱ پیکره ی برجسته ی آدم ماهی .
- ۸۲ پیکره ی برجسته ی بیستون .
- ۸۶ پیکره ی برجسته ای که خاورشناسان گمان دارند  
جنگ آثورنا زیر پال را مینمایاند .
- ۸۷ پیکره ی برجسته ای که خاور شناسان گمان دارند  
جنگ آثورا یزیر پال را مینمایاند .
- ۸۸ پیکره ی برجسته ی جنگجویانی که خاورشناس  
دیولافوا آنها را شوشی می شناساند .
- ۹۱ پیکره ی برجسته ی چهره ی داریوش در بیستون .
- ۹۳ پیکره ی برجسته ی داریوش و خشیارشا .

- ۹۴ پیکره‌ی برجسته‌ی کتاره .
- ۹۶ پیکره‌های برجسته‌ی سربازان جاویدان شوش .
- ۹۷ پیکره‌ی برجسته‌ی جا نورد استانی شوش .
- ۱۰۲ پیکره‌ی برجسته‌ی روی دیواره‌های پلکانها .
- ۱۰۳ پیکره‌ی برجسته‌ی شیریه که بگاو فر و افتاده است .
- ۱۰۳ پیکره‌ی برجسته‌ی پیشکش آورندگان .
- ۱۰۴ پیکره‌ی برجسته‌ی یکتن از پیشکش آورندگان .
- ۱۰۴ پیکره‌ی برجسته‌ی درخت سرو بر دیواره‌ی پلکانها .
- ۱۰۵ پیکره‌ی برجسته‌ای از بناهای مانده‌ی تخت جمشید .
- ۱۰۶ پیکره‌ی برجسته‌ی سربازان جاویدان پارسی .
- ۱۰۷ پیکره‌ی برجسته‌ی سربازان سکائی .
- ۱۰۹ پیکره‌ی برجسته‌ی یک زن هخامنشی .
- ۱۱۱ پیکره‌ی برجسته‌ی یک زن اشکانی .
- ۱۱۲ کار مردم شمال ایران در زمان اشکانیان بر روی عاج .
- ۱۱۴ پیکره‌ی گرد چهره‌ی سورن سردار بزرگ اشکانی .
- ۱۱۵ هیکل رو برو و نیم رخ سورن .
- ۱۱۶ کار مردم شمال ایران در زمان اشکانیان .
- ۱۱۸ سینی‌کنده کاری شده از زمان اشکانیان .

- ۱۲۰ پیکره‌ی برجسته‌ی مهر .
- ۱۲۲ پیکره‌ی برجسته‌ی انتیوخوس .
- ۱۲۳ پیکره‌ی برجسته‌ی مهر - درنمرووداغ .
- ۱۲۵ پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگوزن .
- ۱۲۷ بخشی از پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگوزن .
- ۱۲۹ پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگراز .
- ۱۲۹ بخشی از پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگراز .
- ۱۳۰ بخشی دیگر از پیکره‌ی برجسته‌ی شکارگراز .
- ۱۳۲ پیکره‌ی مرد در طاق بستان که مانند شلووار اشکانیان  
« آنکه مردم شمال ایران بر روی عاج ساخته اند ،  
شلووار پیدا دارد .
- ۱۴۰ پیکره‌ی گودرز سوار .
- ۱۴۱ نمونه‌ی نگاره‌های برجسته‌ای که روی رخت گودرز هست .
- ۱۴۲ نگاره‌ای که بر روی تنگ و کپل اسب هست .
- ۱۴۴ پیکره‌ی برجسته‌ی اردوان ووالرین .
- ۱۴۵ پیکره‌ی دیگری که داستانی مانند داستان  
اردوان ووالرین را مینمایاند .
- ۱۵۰ پیکره‌ی الف ( کوروش )

- ۱۵۱ پیکره ی ب (کوروش - عقاب شرق)
- ۱۵۲ پیکره ی برجسته ای که میگویند جنگ اردوان را مینماید .
- ۱۵۳ پیکره ی برجسته ای که میگویند جنگ اردوان را مینماید .
- ۱۵۴ پیکره ی برجسته ای از اشکانیان که در سرپل زاب هست .
- ۱۵۵-۱۵۶ نگاره های دره ی کال چنگال .
- ۱۵۷ پیکره ی برجسته ای از اشکانیان .
- ۱۵۸-۱۵۹ پیکره های برجسته ای که در بین النهرین پیدا شده است .
- ۱۶۰ پیکره و نمونه ای از رخت زمان اشکانی .
- ۱۶۱ قابوت کاشی از اشکانیان .
- ۱۶۱ نگاره ی نبرد ، کار اشکانیان .
- ۱۶۲ نقاشی مهراسب سوارکار اشکانیان .
- ۱۶۳ نقاشی مهرنشسته ، کار اشکانیان .
- ۱۶۷ پیکره ای که میگویند از شاپور اول است .
- ۱۶۹ پیکره ی برجسته ی اردشیر با اردوان .
- ۱۷۰ پیکره ی برجسته ای که میگویند اردشیر را مینماید .
- ۱۷۱ پیکره ی برجسته ای که میگویند شاپور را مینماید .
- ۱۷۳ پیکره ی برجسته ی شکار قوچ کوهی .
- ۱۷۵ پیکره ی شکار ببر .

- ۱۷۶ پیکره ی نیم برجسته ی شکار پلنگ .
- ۱۷۷ پیکره ی برجسته ی شکار شیر .
- ۱۷۸ پیکره ی پرنده ی ناستانی .
- ۱۷۹ پیکره ی نی زن .
- ۱۸۰ پیکره ی تورنگ .
- ۱۸۱ پیکره ی ببر .
- ۱۸۲ پیکره ی شیرو آهو .
- ۱۸۳ پیکره ی بزم .
- ۱۸۵ پیکره ی مهر و رزی .
- ۱۸۶ پیکره ی خروس د کار ساسانیان ،
- ۱۸۷ پیکره ی پرنده د کار ساسانیان ،
- ۱۸۸ نقاشی اسب سوار .
- ۱۹۰ نقاشی مرد نیمرخ .
- ۱۹۱ نقاشی نی زن .
- ۱۹۲ نقاشی چهره ی زن .
- ۱۹۳ نقاشی پسر نیمرخ .
- ۱۹۴ نقاشی بالاتنه ی زن .
- ۱۹۵ کار ساسانیان بر روی پارچه .

بخشی از زلزلان  
پهنای ایران

نقشه ی برجسته کار

سرتیپ

دوستانه عمل مدبری

